

بسم الله الرحمن الرحيم

عرشایں حاکمی

شرح زندگی اصحاب سیدالشہداء علیہ السلام

مجتبیٰ منصور آبادی



عرشیان خاکے

گفتارهایی از حجت الاسلام والمسلمین محسن اویسی
پیرامون اصحاب سیدالشهداء

گردآوری و تدوین: مجتبی منصورآبادی
تهیه شده در:

کمیته فرهنگی - آموزشی ستاد مرکزی اربعین حسینی

آماده سازی متن: حسن عموعبداللہی

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۳۹۵

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

کلیه حقوق محفوظ است

پیش‌گفتار

حماسه عاشورا و نهضت حسینی رویدادی عقیدتی و آرمانی در تاریخ است؛ یک اسطوره، سوگنامه و حماسه پهلوانی نیست و از همین روست که می‌توان هر روز را عاشورا، هر ماه را محرم و هر جا را کربلا دانست. این یک جریان، ضرورتی اعتقادی – آرمانی و لازمه منطقی انسانیت و با حریت و عدالت زیستن است. از این رو، بازکاوی این حرکت عظیم و سیره بزرگ‌مردانی که همراه پیشوای بزرگ این نهضت الهی بوده‌اند، جستجو در کرانه فضایی است که گام نهادن در آن، روح و جان همه انسان‌های آزادیخواه را برای پذیرش آن حقایق نورانی و احیای همه فضایل و کرامات انسانی مهیا می‌سازد. به این بازکاوی رسالت هر مسلمان متعهدی است که اگر بدان وادی گام نهد و خالصانه و مجذبه بکوشد به ساحت معرفت خواهد رسید و جان او به گونه‌ای مجذوب خواهد شد که هیچ زیبایی او را فریفته نخواهد ساخت. از سویی باید دانست ادبیات عاشورا ادبیات تعلیمی و ارشادی است که رسالت و غایت آن، بسط آموزه‌های حقانی و رحمانی می‌باشد، ادبیاتی که جوهره آن معرفت و گوهر آن دین است. مجموعه این آموزه‌ها از این نهضت و جریان بالنده مکتبی حیات‌بخش، پویا و جاوید می‌سازد که همه عناصر فعال آن خود الگویی تمام‌عیار و کامل‌اند، مردان و زنانی که گرداگرد مردی بزرگ از تبار ابراهیم علیه السلام و پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حلقه زدند و از دست او جرعه‌ای ناب نوشیدند.

عاشورا و همه خالقان صادق از اصحاب آل الله با همه اجزا و زوایا و عناصر آن، پشتوانه‌ای بسیار نیرومند و ذخیره تمام‌ناشدنی معنوی، دینی، فرهنگی و حماسی است که صدها نهضت و جنبش علیه ظلم و ستم و کژراهه‌ها را در پی آورد. بنابراین بزرگداشت و پاسداشت این نهضت

عظیم و کنشگران جبهه حق‌پویان آن کمترین کاری است که می‌توان برای استمرار این فرهنگ و حفظ هویت و میراث عظیم آن انجام داد.

با چنین رویکردی کمیته فرهنگی و آموزشی ستاد مرکزی اربعین حسینی، با برگزاری مجالس و محافل سخنرانی و نکوداشت در عتبات عالیات و اعزام روحانیون و مداحان معزز همراه زائران ارجمند، اقدام نموده و تلاش دارد تا با تأمین پیشخوانه‌های معرفتی و فراهم کردن بسترهای فرهنگی به این مقصد دست یابد. در همین راستا، از فاضل ارجمند جناب حجة الاسلام والمسلمین محسن اویسی در خواست گردید که به معرفی ستارگان پرفروغ از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام تا با ارائه مباحث در استودیو امکان تهیه و تدوین مجموعه از حیات و سیره و خصایص این بزرگان را برای استفاده کارگزاران و عناصر فرهنگی و تبلیغی فراهم آورد که با استقبال و اهتمام ایشان مواجه شد. مجموعه سخنرانی‌ها با تلاش و همت و دقت نظر جناب حجة الاسلام والمسلمین مجتبی منصورآبادی استخراج، اصلاح و تدوین گشته و برای طبع و نشر آماده گردید. امید است با امعان نظر صاحب‌نظران و علما و اساتید و فضلا، نقایص آن مرتفع و مورد استفاده اهل تبلیغ و تحقیق قرار گیرد.

لازم می‌دانیم از اهتمام و تلاش حجج الاسلام والمسلمین آقایان محسن اویسی و مجتبی منصورآبادی و سایر عزیزانی که در تولید و تدوین این اثر تلاش کرده‌اند تقدیر و تشکر نموده و از خداوند سبحان برای ایشان اجر و توفیق مسئلت نماییم.

ستاد مرکزی اربعین حسینی

کمیته فرهنگی و آموزشی

۱۴۳۸ / ۱۳۹۵

فهرست مطالب

مقدمه ۱۳

بخش اول:

ویژگی‌های کلی اصحاب سیدالشهدا ۱۷

۱. اصحاب امام حسین علیه السلام از همه یاران پیامبران و اوصیا بالاترند ۱۹

۲. جایگاه‌های خود را پیش از شهادت مشاهده کردند ۲۱

۳. با اینکه تعداد آنها اندک بود و با دشمن قابل مقایسه نبود ۲۴

۴. از گذشته و آینده کسی به مقام آنها نمی‌رسد ۲۵

۵. از شوق شهادت، درد شمشیر و تیر و نیزه را احساس نمی‌کردند ۲۸

۶. در شجاعت بی‌نظیر بودند ۳۰

۷. از جنگ و شهادت هراسی نداشتند ۳۱

۸. خداوند از آنها قبض روح نمود ۳۴

۹. ملائکه بر جنازه آنها نماز خواندند ۳۶

۱۰. قبر آنها به دست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حفر شد ۳۷

۱۱. خون آنها به خداوند تحویل داده شد ۳۸

۱۲. خداوند از آنها خشنود است..... ۴۱
۱۳. درجات آنها از همه شهدا بالاتر است..... ۴۳
۱۴. عباراتی در زیارت آنها آمده که برای دیگر اصحاب نقل شده..... ۴۶
۱۵. با شهادت آنها دین خدا، حق، ولایت، نماز و روزه، و جهاد..... ۴۷

بخش دوم:

- نکاتی جالب در مورد اصحاب سیدالشهدا علیه السلام..... ۵۱
۱. دفن شهدا..... ۵۳
۲. سرهای همه شهدا را بردند و حمل کردند، جز سر حر..... ۵۳
۳. غیر از خاندان بنی هاشم یاران دیگر، خانواده‌های خود را همراه نداشتند..... ۵۳
۴. از انصار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پنج نفر در کربلا شهید شدند..... ۵۴
۵. پانزده غلام در کربلا شهید شدند..... ۵۵
۶. چهار شهید بعد از حضرت سیدالشهدا علیه السلام..... ۵۸
۷. شهادت دو تن از اصحاب بعد از عاشورا بر اثر زخم‌های وارد شده..... ۵۸
۸. شهادت شش پدر با فرزندان..... ۵۹
۹. شهادت برادران در حادثه عاشورا..... ۶۱
۱۰. شهادت ۹ تن از اصحاب امام علیه السلام در مقابل دیدگان مادرانشان..... ۶۷
۱۱. سخنان امام حسین علیه السلام در سوگ ده نفر از اهل بیت علیهم السلام و یارانش..... ۶۹
۱۲. در حادثه عاشورا چهار بانو به شهادت رسیدند..... ۷۳

بخش سوم:

- شرح حالات و ویژگی‌های فردی..... ۷۵
- اصحاب سیدالشهدا علیه السلام..... ۷۵

فصل اول:

حبیب بن مظاهر اسدی.....	۷۷
ملاقات حبیب و میثم.....	۸۱
جریان خبر دادن شهادت میثم توسط امیرالمؤمنین علیه السلام	۸۴
ارسال نامه از طرف حبیب بن مظاهر و عده‌ای دیگر به ابا عبدالله علیه السلام	۹۱
اظهار وفاداری جناب حبیب در منزل مختار.....	۹۳
بیعت گرفتن حبیب و مسلم بن عوسجه برای سیدالشهدا علیه السلام	۹۵
نامه امام حسین علیه السلام به حبیب بن مظاهر.....	۹۶
حرکت حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه به سمت کربلا.....	۱۰۰
رسیدن حبیب بن مظاهر به کربلا.....	۱۰۳
اولین اقدام جناب حبیب در کربلا.....	۱۰۵
آمدن قرة بن قیس نزد ابی عبدالله علیه السلام و گفتار جناب حبیب با او.....	۱۱۰
حالات جناب حبیب در روز نهم محرم.....	۱۱۴
برخی حالات جناب حبیب در شب عاشورا.....	۱۲۰
بیان وقایع شب عاشورا از زبان حضرت زینب علیها السلام	۱۲۵
جناب حبیب و روز عاشورا.....	۱۳۳
نماز ظهر عاشورا.....	۱۳۵
جناب حبیب بن مظاهر و شهادت مسلم بن عوسجه.....	۱۳۶
به میدان رفتن حبیب بن مظاهر.....	۱۳۸
جنگ و شهادت جناب حبیب.....	۱۴۰
فرجام قاتل جناب حبیب بن مظاهر.....	۱۴۲

کراماتی از جناب حبیب ۱۴۴

جریان جناب حبیب بن مظاهر و نادرشاه افشار ۱۴۵

فصل دوم:

مسلم بن عوسجه اسدی ۱۴۷

دیدار مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر ۱۵۵

شب عاشورا و جناب مسلم بن عوسجه ۱۵۶

عکس العمل اصحاب ۱۵۷

روز عاشورا و جناب مسلم بن عوسجه ۱۶۰

شهادت جناب مسلم بن عوسجه ۱۶۲

انتقام مختار از قاتلان جناب مسلم ۱۶۶

مقام والای مسلم بن عوسجه ۱۶۷

فصل سوم :

زهیر بن قین ۱۶۹

بازگشت از حج ۱۷۴

دعوت امام علیه السلام از زهیر ۱۷۴

خطبه امام علیه السلام در ذوحسم ۱۷۸

عکس العمل زهیر ۱۷۹

شمشیر حر بر عاشوراییان و عکس العمل زهیر بن قین ۱۸۰

نامه عیدالله به حر ۱۸۱

درخواست زهیر از امام حسین علیه السلام ۱۸۳

روز تاسوعا ۱۸۴

عزرة بن قيس و زهير.....	۱۸۶
شب عاشورا.....	۱۸۸
روز عاشورا و زهير بن قين.....	۱۹۰
احتجاج جناب زهير با لشگر كوفه.....	۱۹۱
شجاعت جناب زهير در كنار راندن ياران شمر.....	۱۹۷
جنگيدن زهير بن قين و حرّ بن يزيد رياحی.....	۱۹۸
نماز ظهر عاشورا و زهير بن قين.....	۱۹۸
باخبر شدن جناب زهير از شهادت حضرت و مكان شهادت ايشان.....	۱۹۹
اذن ميدان جناب زهير بن قين.....	۱۹۹
شهادت جناب زهير.....	۲۰۱
ماجرای خوك و ميمون در قرآن.....	۲۰۲
امام زمان (عج) و زهير.....	۲۰۷
پيامبر اكرم صلی الله علیه و آله و سلم و زهير.....	۲۰۷

فصل چهارم:

برير بن خضير.....	۲۰۹
بستن راه توسط حر و خطبه خواندن سيد الشهداء عليه السلام	۲۱۳
شب عاشورا و جناب برير بن خضير.....	۲۱۵
برخورد جناب برير بن خضير با عمر بن سعد.....	۲۱۹
دستور امام حسين عليه السلام به برير و صحبت با سپاه دشمن.....	۲۲۲
صحبت‌های ديگر برير با سپاه كوفه.....	۲۲۵
برخورد برير با يزيد بن معقل.....	۲۲۸

۲۳۰..... رجز جناب بریر

۲۳۱..... جنگ و شہادت جناب بریر

۲۳۲..... ماجرای قاتل جناب بریر با ہمسر و یا خواہرش

فصل پنجم:

۲۳۷..... جنادہ و عمرو بن جنادہ

فصل ششم:

۲۴۹..... ابو ثمامہ

۲۶۰..... ظہر عاشورا و یادآوری وقت نماز

۲۶۳..... اذن میدان گرفتن ابو ثمامہ

فصل ہفتم:

۲۶۷..... یزید بن زیاد بن مہاصر (ابو الشعثاء)

۲۷۲..... عکس العمل ابو الشعثاء بہ مالک بن نسیر

۲۷۸..... ابو الشعثاء و روز عاشورا

فصل ہشتم:

۲۸۱..... بشر بن عمر (عمرو)

۲۹۵..... کتابنامہ

مقدمه

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَنْوَانُ صَاحِبَةِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

سرآغاز و سرفصل نامه اعمال مؤمن در روز قیامت محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام است.

واقعه عاشورا جانگدازترین و منحصر به فردترین حادثه در طول تاریخ بشریت است؛ چنانچه امام باقر علیه السلام در نقل حدیث قدسی، زیارت عاشورا از قول خداوند متعال می فرماید: «مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ».^۲

حماسه ای رقم می خورد که طبق این فقره زیارت اربعین «بَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۳ باعث بقای دین و عبودیت گردید و سرلوحه بسیاری از خیزش ها و نهضت های ظلم ستیز در طول تاریخ از قیام توأیین و مختار تا انقلاب شکوهمند اسلامی ایران و حتی نهضت هایی که رنگ و بویی الهی ندارند قرار گرفته است،

۱. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۹۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۸۲؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱.
۲. مصباح المتعبد، ص ۷۷۵؛ كامل الزيارات، ص ۳۳۰؛ المزار المشهدي، ص ۴۸۳؛ المزار الشهيد الاول، ص ۸۱؛ المصباح الكفعمي، ص ۴۸۴.
۳. مصباح المتعبد، ص ۷۸۸؛ الوافي، ج ۱۴، ص ۱۵۰۱؛ كامل الزيارات، ص ۴۰۱؛ تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۱۱۳؛ المزار شيخ مفيد، ص ۱۰۸؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۰۲.

چنانچه گاندی می‌گوید: «آزادسازی هند را از قیام امام حسین علیه السلام الگوبرداری کرده است».

در آن امتحان بزرگ اقلیتی عارف، عابد و عاشق از اکثریتی منحرف جدا گردیده که این آیه کریمه باز در کربلا به عینیت رسید: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^۱ و اینک برای تبدیل حادثه عاشورا از یک واقعه تاریخی به یک جریان زنده و تأثیرگذار در زندگی فردی و اجتماعی، شناخت اصحاب امام حسین علیه السلام و ویژگی‌های آنان لازم و ضروری است و حداقل، عرض ادبی است به ساحت مقدس پروانگانی که دور شمع ولی الله خود گشتند و سوختند تا حیات معنوی را به بشریت اهدا کنند.

به لطف خداوند متعال توفیقی حاصل شده چند سالی است از طرف بعثه مقام معظم رهبری - مد ظله العالی - برای عرض ارادت به آستان مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام به عنوان سخنران عازم عتبات عالیات شده و در حرم مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام و حرم قمر منیر بنی‌هاشم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در خدمت زوار بزرگوارشان انجام وظیفه نموده و بحث زندگی اصحاب حضرت را مطرح می‌نمایم و هر ساله بسیاری از روحانیون و زائران فهیم امر به تألیف کتابی از این مباحث می‌نمودند تا اینکه از طرف مدیریت محترم آموزش بعثه مقام معظم رهبری پیشنهاد چاپ مطالب مطرح شده، داده شد که مباحث هم به صورت صوتی و تصویری تدوین و هم به صورت کتاب چاپ شده و در

اختیار محققان به ویژه روحانیون معزز عتبات عالیات قرار گیرد و حقیر با افتخار امر عزیزان را اطاعت کردم.

این مجموعه دارای سه بخش عمده می باشد:

بخش اول: ویژگی های کلی اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام

بخش دوم: نکات ارزشمند و جالب در مورد اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام

بخش سوم: شرح حالات و ویژگی های فردی اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام

ضروری است درباره این نوشتار چند نکته را یادآور شوم:

۱. برای اتقان مطالب، سعی شده تمام منابع موجود و تا حد امکان دست اول دیده شود تا محققان ارجمند از مراجعه به منابع بی نیاز گردند.
۲. با توجه به کثرت منابع در ذکر آنها در پاورقی تقدم و تأخر زمان تألیف لحاظ نشده است.

۳. در مطالبی که نیاز به توضیح داشته همراه با ترجمه توضیح مختصری داده شده است.

۴. برای ترجمه متن عربی از برخی منابع همچون دانشنامه امام حسین علیه السلام استفاده شده است.

در پایان بر خود لازم می دانم از تمام عزیزانی که در تدوین و نشر این مجموعه، حقیر را یاری نموده اند، به ویژه از برادر ارجمندم جناب حجت الاسلام والمسلمین مجتبی منصورآبادی که زحمات زیادی را متقبل شده و مطالب را با قلمی روان به رشته تحریر درآوردند و کمیته فرهنگی و آموزشی ستاد مرکزی اربعین، به ویژه جناب حجت الاسلام والمسلمین حمید احمدی و همچنین جناب حجت الاسلام والمسلمین

سیدمهدی حسینی که در اعراب‌گذاری بعضی از متون، قبول زحمت نمودند قدردانی نمایم.

این اثر را تقدیم می‌کنم به پدر و مادر عزیزم، که عاشورایی گفتن و نوشتنم را مدیون دعا‌های نیمه شب پدر و اشک‌های جاری شده بر گونه‌های مادر در مجالس مولای مظلومم می‌باشم و همچنین به برادر شهیدم که در عملیات رمضان گلوله بر حنجر کربلائیش بوسه زد.

در پایان، از اساتید و محققین بزرگوار درخواست می‌نمایم تا مرا از نقد و نظر خود بی‌بهره نسازند.

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

محسن اویسی

بخش اول:

ویرگی های کلی اصحاب سید الشهدا علیه السلام

۱. اصحاب امام حسین علیه السلام از همه یاران پیامبران و اوصیا بالاترند

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: پدرم به اصحابش می فرمود:

... فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي^۱.

... همانا که من اصحابی باوفا تر و نیکوتر از اصحاب خویش سراغ

ندارم.

با مطالعه تاریخ اسلام به شخصیت هایی در بین اصحاب پیامبران و اولیا برمی خوریم که به سبب ویژگی هایی که داشتند، در تاریخ ماندگار شدند؛ ویژگی هایی همچون علم، ایمان، جهاد، مبارزه، زهد و تقوا. در معیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام نیز افرادی بودند که سرآمد دوران خود بودند؛ اما در بین آنها هم به عده ای خاص برمی خوریم که مقام آنها با هیچ یک از صحابه پیامبران و اوصیا برابر نیست. آنها در اخلاص و عمل به مقامی رسیدند که اوصاف کمال و فضائل اخلاقی آنها در بیان اهل بیت علیهم السلام جایگاه ویژه ای یافته است؛ اما

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ مثير الاحزان، ص ۳۸؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۴۵۵؛ الامالی صدوق، ص ۲۲۰؛ سحاب رحمت، ص ۳۹۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۶۵؛ مقاتل الطالبین، ص ۷۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۰۷؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۵.

افرادی اندک! حال این پرسش مطرح می شود که چرا مقام این تعداد اندک از اصحاب امام حسین علیه السلام از مقام و منزلت صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله، که از جهالت رسته و در رکاب ایشان اسلام آوردند، بالاتر است. چه چیز سبب شده که معصوم علیه السلام که خداوند در وصف او می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^۱ چنان با عشق و سوز از آنان یاد کند؟ برای درک این سخن گهربار باید تاریخ را با دقتی خاص ورق زد تا با گوشه های پنهانی زندگی و شخصیت آن افراد آشنا شد و پی برد که چرا در واقعه عاشورا ذریه فاطمه علیها السلام، آن عشق باز بی نظیر عالم هستی، از وفا و غیرت یاران خود در عالم خبر می دهد. چه خوش گفت:

خبر درد فراق از دل یعقوب بپرس شرح زیبایی یوسف ز زلیخا بشنو^۲

ایشان که خود سرآمد عاشقان و وفاداران به مولای خویش است، درباره اصحاب خود می فرماید: «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي». نکته مهم این است که حضرت سیدالشهدا علیه السلام با تسلطی که بر عوالم داشتند و در لحظه ای که این افراد از اطراف ایشان پراکنده نشده بودند، در حالی که بیعت از دوش آنها برداشته شده بود، فرمود: «لَا أَعْلَمُ». معنای بیان مبارک ایشان این است که اصحابی با وفاتر و بهتر وجود ندارد؛ چون اگر وجود داشت، حضرت می دانست. چنین اصحابی در بین اصحاب پیامبران و حتی خاتم النبیین صلی الله علیه و آله نیز یافت نمی شود و فقط شماری اندک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله جزء اصحاب عاشورا بودند که این افتخار شامل حال آنها شد که مشمول «أَوْفَىٰ وَ خَيْرًا» در بیان

۱. نجم، ۳.

۲. خواجوی کرمانی.

گهربار اباعبدالله علیه‌السلام شوند. این یکی از ویژگی‌های اصحاب سیدالشهداست که درباره هیچ گروهی چنین بیانی از معصوم علیه‌السلام وارد نشده است.

۲. جایگاه‌های خود را پیش از شهادت مشاهده کردند

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام : كُنْتُ مَعَ أَبِي فِي اللَّيْلِ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا اللَّيْلُ فَاتَّخِذُوهُ جَنَّةً فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَرِيدُونَنِي وَ لَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَ سَعَةٍ فَقَالُوا: وَ اللَّهُ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا فَقَالَ: إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كُلُّكُمْ وَ لَا يَفِلُ مِنْكُمْ رَجُلٌ. قَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ ثُمَّ دَعَا فَقَالَ: لَهُمْ ارْزُقُوا رُءُوسَكُمْ وَ انْظُرُوا فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ يَقُولُ: لَهُمْ هَذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانُ وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ وَ هَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرَّمَّاحَ وَ السُّيُوفَ بِصَدْرِهِ وَ وَجْهَهُ لِيَصِلَ إِلَى مَنْزِلَتِهِ مِنَ الْجَنَّةِ.^۱

حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام فرمود: من در آن شبی که پدرم فردای آن شهید شد، با آن حضرت بودم. پدرم به یاران خود فرمود: شب فرا رسیده است و شما می‌توانید در این تاریکی شب به هر جا که می‌خواهید بروید؛ زیرا منظور این مردم غیر از من کسی نیست.

۱. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸؛ العوالم الامام الحسين علیه‌السلام، ص ۳۵؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیه‌السلام، ص ۴۸؛ سحاب رحمت، ص ۳۹۲.

وقتی این گروه مرا شهید کنند، مزاحم شما نخواهند شد. من بیعت خود را از شما پس گرفتم؛ شما آزاد هستید.

آنان در جواب گفتند: به خدا قسم! ما هرگز از یاری تو دست برنخواهیم داشت. پدرم فرمود: همه شما فردا کشته خواهید شد و احدی از شما زنده نخواهد ماند. ایشان گفتند: خدا را شکر که ما را به وسیله شهید شدن با تو شریف قرار داد. سپس پدرم در حق آنان دعای خیر کرد و فرمود: اکنون سرهای خود را بلند کنید و بگریید! ایشان سر بلند کردند و جایگاه خویش را در بهشت مشاهده کردند. امام حسین علیه السلام به هر یک از آنان می‌فرمود: ای فلانی، این منزل تو در بهشت است و این قصر توست ای فلان و این درجه توست ای فلان؛ لذا ایشان با سینه و صورت خود از نیزه و شمشیرها استقبال می‌کردند تا به منزلگاه بهشتی خود وارد شوند.

در روایتی آمده است که ابوبصیر به حضرت باقر علیه السلام عرض کردند چه بسیارند حج گزاران. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجِ»^۱ چه بسیارند هیاهوکنندگان و اندک‌اند حج گزاران.

اگر تاریخ را چند صفحه به عقب برگردانیم، خواهیم دید که در کاروان عمر بن سعد نیز ضجیجانی بودند که حتی در نماز، سوره بقره را می‌خواندند، اما حقیقت نماز و قرآن ناطق را تکه‌تکه کردند. چنین ضجیجانی در کاروان امام حسین علیه السلام نیز بودند. زمان حرکت امام علیه السلام از مکه تعداد بسیاری همراه ایشان حرکت کردند؛ با این گمان که حکومت جدید مسلماً نیرو و خدم و فرمانده می‌خواهد؛ پس باید با امام

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱.

حسین علیه‌السلام بود. اما آنها آرام آرام متوجه شدند که حسین علیه‌السلام آن حاکم ذهنی آنها نیست، پس باید از وی جدا شد. چنانکه بعد از خبر شهادت مسلم بن عقیل شمار بسیاری از آنها از امام علیه‌السلام جدا شدند تا اینکه در شب عاشورا امام علیه‌السلام در تاریکی شب، بیعت خود را برداشت تا ابوالشفیق و اخ‌الرفیق بودن خویش را ثابت کند. راز بیعت برداشتن این بود که ایشان از سر شفقت نمی‌خواست آنها بمانند و صدای «هل من ناصر ینصرنی» را بشنوند و بی تفاوت کناری روند که همین باعث جهنمی شدن آنها می‌شد.

آری! با برداشتن بیعت، فقط تعدادی ماندند که آگاهانه خواستند حجب شوند و عاشقانه با امیرالحاج خود حج کنند؛ کسانی ماندند که دنبال گندم ری و حکومت حسین علیه‌السلام نبودند؛ آنهایی که همه چیزشان امام حسین علیه‌السلام بود و همه را تقدیم امام خود کردند. حال، زمان عشق‌بازی معشوق رسیده و اوست که برای این انتخاب آگاهانه یارانش، با اشاره‌ای پرده‌های حجاب را کنار می‌زند و همنشینی آنها را با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و جایگاهشان را در بهشت نشان می‌دهد و اینجاست که حتی بربر، استاد قرآن، که تا آن شب هیچ‌گاه بذله‌گویی نکرده بود، چنان مسرور است که بذله‌گو شده است. همه عشاق جمع‌اند و مشغول عیش و تنها عامل وصال، نیزه‌ها و شمشیرهاست. پس باید مشتاقانه به سمت آنان رفت.

حال می‌توان معنای کلام صدیقه طاهره علیها‌السلام را فهمید که فرمودند:

مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ.^۱

هر کس عبادت خالصانه خود را به سوی خدا فرو فرستد، خدای عزوجل برترین مصالح خویش را به سوی او فرو می‌فرستد.

آری! خالصانه به جمع عاشورائیان پیوستن پاداشی همچون سیراب شدن از دستان مبارک رسول خدا ﷺ را خواهد داشت و این مزد یاران عاشوراست که حتی قبل از رسیدن، دیدند آنچه را که دیگران ندیدند. جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد^۲

۳. با اینکه تعداد آنها اندک بود و با دشمن قابل مقایسه نبود و احتمال رهایی از آن معرکه را نمی‌دادند، اقدام کردند، ولی اصحاب انبیا و اولیا این گونه نبودند.

خداوند در هر عصری انبیا و اولیای برگزیده خود را جهت هدایت جامعه و رستگاری بندگان فرستاده است. عده‌ای نیز که خداوند به آنها عنایت داشته است، در رکاب این برگزیدگان قرار گرفته‌اند. در مقابل، عده‌ای عناد ورزیدند و به مقابله با گروه حق پرداختند و با شیطان هم‌پیمان شدند که قسم یاد کرده است: «فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۳ در بیشتر جنگ‌هایی که بین حق و باطل در گرفته، گروه حق از نظر تعداد کمتر بوده‌اند؛ ولی اختلافشان به طور نسبی زیاد نبوده است؛ مانند جنگ

۱. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۸۴۱.

۲. حافظ شیرازی.

۳. ص، ۸۲.

طالوت با جالوت و جنگ‌های قبل و بعد آن. در تاریخ اسلام نیز چنین بوده است؛ مثلاً در جنگ بدر نسبت نیروهای اسلام به کفار یک به سه بود؛ ولی با وجود این نسبت کم، پیروزی ظاهری محتمل بود؛ چنانچه در جنگ بدر این گونه شد. اما در واقعه عاشورا با توجه به اختلاف تعداد دو سپاه در تاریخ، احتمال هیچ گونه پیروزی ظاهری برای سپاه سیدالشهدا علیه السلام وجود نداشت و هیچ امیدی به پیروزی تعداد کمتر از یکصد نفر در مقابل حداقل سی هزار نفر نبود؛ اما این تعداد کم، چنان با عشق و ایمان به شهادت در مقابل کفر جانبازی کردند و به پیروزی واقعی دست یافتند و نام خود را در تاریخ ثبت کردند که همه نام‌آوران به این شجاعت غبطه می‌خورند.

۴. از گذشته و آینده کسی به مقام آنها نمی‌رسد

امام باقر علیه السلام فرمودند:

خَرَجَ عَلَيَّ يَسِيرُ بِالنَّاسِ حَتَّى إِذَا كَانَ بِكَرْبَلَاءَ عَلَى مِيلَيْنِ أَوْ مِيلٍ
تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يَقَالُ لَهَا الْمُقَدَّفَانِ. فَقَالَ: قُتِلَ
فِيهَا مَائَتَا نَبِيٍّ وَ مَائَتَا سَبْطٍ كُلُّهُمْ شُهَدَاءُ وَ مُنَاحُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ
عُشَاقٍ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ.^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵ و ج ۹۸، ص ۱۱۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۲۴۵؛ ابصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۲؛ سحاب رحمت، ص ۳۹۲؛ و با اندک اختلاف در کامل الزیارات، ص ۴۵۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۰۵ و ج ۱۴، ص ۵۱۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۸۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۳.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام با جماعتی از مردم از شهر خارج شدند تا به یک یا دو میلی کربلا رسیدند. حضرت جلوتر از مردم رفت و جایی را طواف کرد که مقدفان نامیده می‌شد؛ سپس فرمود: در این مکان دویست پیغمبر و دویست سبط پیغمبر به قتل رسیده‌اند که تمامی آنها شهید هستند و اینجا محل خواباندن مرکب‌ها و اینجا قتلگاه شهدای عاشقی است که کسی از پیشینیان بر آنها سبقت نگرفته و از آیندگان هم کسی به ایشان ملحق نخواهد شد.

در عالم، انسان‌هایی هستند که با گذشت از جان و هستی خود و پیمودن راه تقوا به مقامی می‌رسند که دیگران بدان غبطه می‌خورند. اما در بین شهدا نیز شهدای کربلا به مقامی رسیدند که احدی به آن نخواهد رسید؛ چنانکه در روایت آمده است که وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از سرزمین کربلا می‌گذشتند، درنگ کردند و فرمودند: «مُنَاخُ رِکَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَاقٍ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ». در این روایت ارزشمند نکاتی وجود دارد: اولاً از اطلاق «من کان» درمی‌یابیم که هیچ یک از پیشینیان به این مقام نرسیده‌اند. ثانیاً جمع بودن ضمائر یادآور این مطلب است که این برتری فقط برای حسین بن علی علیه السلام نیست، بلکه برای همه شهدایی است که در اینجا به شهادت می‌رسند؛ زیرا اگر منظور فقط حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود، ضمیر مفرد آورده می‌شد. پس امام علیه السلام فرمود: شهدای کربلا چنان مقامی دارند که هیچ یک از شهدای قبل از آنها به چنین مقامی نرسیده و بعد از آنها نیز هیچ شهیدی به مقام آنها نخواهد رسید. ثالثاً

حضرت فرمودند: «مُنَاخُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءُ». در کل روایات اهل بیت علیهم‌السلام از مقوله عشق کمتر سخن به میان آمده و واژه عشق بسیار کم استفاده شده است؛ اما امیرالمؤمنین علیه‌السلام از یاران امام حسین علیه‌السلام به عنوان عشاق یاد می‌کند و می‌فرماید: «اینجا محل زمین افتادن انسان‌های عاشقی است که لَا يَسْفِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يُلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ». انسان‌های عاشق به جای اینکه به فکر تمایلات و خواسته‌های خود باشند، به دنبال برآوردن خواسته‌های معشوق خود و وصال او هستند.

باب من باشد حسین آن شاه عشق که نموده عاشقان را راه عشق

آری! آنان چنان عاشق شدند که خدا نیز عاشق آنان شد: «يَا عِبَادِي مَنْ عَشَّقَنِي عَشَّقْتُهُ» و این نتیجه همان ایمان صادق آنهاست؛ چنانکه در حدیث قدسی آمده است:
إِذَا كَانَ الْعَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْإِشْتِغَالُ بِي، جَعَلْتُ بُعِيَّتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي، فَإِذَا جَعَلْتُ بُعِيَّتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي، عَشَّقْتَنِي وَ عَشَّقْتُهُ.

آنگاه که تمام هم و غم بنده متوجه من باشد و این حالت بر او چیره شود، من همه آرزوها و لذت‌هایش را در ذکر خودم قرار می‌دهم و وقتی چنین شود، بنده عاشق من می‌شود و من نیز عاشق او می‌شوم و پرده و حجاب میان خود و او را برمی‌دارم.

آری! آنان تمام لذت و زندگی خود را در ذکر رب دیدند. خداوند نیز نتیجه این عشق را با عشق جواب داد: «مَنْ عَشَّقْتُهُ

فَقَدْ قَتَلْتُهُ» او را پیش خود می‌برد و نه فقط پیش خود، بلکه «مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دِيْنُهُ وَ مَنْ عَلَيَّ دِيْنُهُ فَأَنَا دِيْنُهُ»^۱ خودش را خون‌بهای او قرار می‌دهد.

۵. از شوق شهادت، درد شمشیر و تیر و نیزه را احساس نمی‌کردند
امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ إِنَّكَ سَتَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَ هِيَ أَرْضٌ قَدْ التَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَ أَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَ هِيَ أَرْضٌ تُدْعَى عَمُورًا وَ إِنَّكَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ يَسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلَا «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»^۲ يَكُونُ الْحَرْبُ بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمُ^۳.

امام حسین علیه السلام قبل از اینکه کشته شود، به اصحاب خود فرمود:
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای پسر عزیزم، تو به زودی به سوی

۱. شرح مثنوی، ج ۱، ص ۴۳؛ دولة المهدی المنتظر، ص ۱۵۱؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۳۳۱؛ شرح نیراس الهدی، ص ۱۲۷؛ تعلیقات بر الشواهد الربوبیه، ص ۵۹۰؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۳۳؛ اللعة البيضاء، ۵۵۱؛ موسوعة العقائد الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۴۹.

۲. انبیا، ۶۹.

۳. مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۲؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۰؛ مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۵۰۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۲؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۱۹؛ تفسیر نور الثقلین؛ ج ۳، ص ۴۳۸؛ الايقاظ من الهجة بالبرهان علی الرجعه، ص ۳۲۴.

عراق رانده خواهی شد و این همان سرزمینی است که پیامبران و اوصیای آنان در آن با یکدیگر ملاقات کردند. آن زمین را عمور می‌خوانند. تو در آن زمین شهید خواهی شد و گروهی هم با تو شهید می‌شوند که درد نیزه و شمشیر را احساس نمی‌کنند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ». ما خطاب کردیم که ای آتش برای ابراهیم سرد و سالم باش. آنگاه فرمود: جنگ برای تو و یارانت نیز سرد و سلامت خواهد شد.

اوج زیبایی واقعه کربلا را حضرت زینب (علیه السلام) به تصویر کشید. وقتی اهل‌بیت امام حسین (علیه السلام) را نزد ابن زیاد ملعون بردند آن ملعون رو به حضرت زینب (علیه السلام) کرد و گفت: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ؟ دیدی خدا با برادر و اهل‌بیت تو چه کرد؟!» آن بانوی بزرگوار در جواب ابن زیاد فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا!»^۱ جز زیبایی ندیدم.

پاسخ حضرت زینب (علیه السلام) مجلس ابن‌زیاد را به هم ریخت و همگان را مبهوت کرد؛ اما آیا ضربه شمشیر و کشته‌شدن و بریده‌شدن سر زیباست یا واقعه عاشورا زیبایی خاصی دارد که ما از درک آن عاجزیم؟ خیر! هر ضربه شمشیر و کشته‌شدنی زیبا نیست، بلکه عشق و محبتی که بین اولیاءالله و خداوند است، باعث می‌شود هر آنچه از جانب معشوق می‌رسد، زیبا و نیکو جلوه کند؛ اگرچه رنج و مصیبت باشد.

آری! این لذت را فقط کسانی درک می‌کنند که از لذت‌های دنیوی چشم پوشیده و به مرتبه‌ای از رشد و تعالی رسیده باشند که لذت‌های

ما فوق لذت‌های دنیوی را چشیده باشند و شهدای کربلا به این حد از رشد رسیده بودند. آنها لذت ضربه‌های شمشیر را با تمام وجود احساس می‌کردند، ولی درد شمشیر را نه! آنان به وصال می‌اندیشیدند و عاشقانه به استقبال نیزه و شمشیر می‌رفتند؛ چنانکه روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مطلب تصریح کرده بودند، آن هنگام که به حسین بن علی علیه السلام فرمودند: حسین جان، جمعی با تو شهید خواهند شد که درد نیزه و شمشیر را احساس نمی‌کنند؛ همان‌گونه که آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شد. چون آنها لذت در رکاب امام بودن و رسیدن به محضر ربوبی را با تمام وجود درک کرده بودند.

آری! درد شهدای کربلا تنهایی حسین بن علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام بود؛ زخم آنها پرده‌دری چشمان نامحرمان و تجاوز به حریم به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ فراق آنها جدایی از حسین علیه السلام و راحتی و لذتشان در نثار جانشان و ضربه‌های شمشیر مرهمی بر درد فراقشان بود.

۶. در شجاعت بی نظیر بودند

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

جُبِلَتْ الشُّجَاعَةُ عَلَى ثَلَاثِ طَبَائِعٍ. لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَضِيلَةٌ
لَيْسَتْ لِلْأُخْرَى، السَّخَاءُ بِالنَّفْسِ وَ الْأَنْفَةِ مِنَ الدُّلِّ وَ طَلَبُ الدُّكْرِ
فَإِنْ تَكَامَلَتْ فِي الشُّجَاعِ كَانَ الْبَطْلُ الَّذِي لَا يَقَامُ لِسَبِيلِهِ وَ
الْمُسُومَ بِالْإِفْدَامِ فِي عَصْرِهِ وَ إِنْ تَفَاضَلَتْ فِيهِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ
كَانَتْ شُجَاعَتُهُ فِي ذَلِكَ الَّذِي تَفَاضَلَتْ فِيهِ أَكْثَرَ وَ أَشَدَّ إِفْدَامًا.^۱

شجاعت با سه خصلت سرشته شده است که هر یک را ارزشی است که دیگری عاری از آن است: ایثار جان، ذلت‌ناپذیری و

۱. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۳۲۳؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۴۱۲.

نامجویی. اگر هر سه خصلت در شجاع جمع باشد، او جوانمردی است که کسی را یارای برابری با او نخواهد بود، در نتیجه او یگانه دلیرمرد زمان خود خواهد شد و اگر یکی از این ویژگی‌ها بیشتر از دو خصلت دیگر شود، شجاعت او در همان خصلت افزون و در آن راسخ‌تر خواهد بود.

اصحاب سیدالشهدا علیه السلام شجاعان بی‌نظیری بودند که توانستند با از خودگذشتگی و پرورش روحیهٔ جوانمردی در خود، به عزت و بزرگی دست یابند. آنها ذلت را کنار زدند و تمامی همّت خود را به کار گرفتند و با یاری امام خود پهلوانانی شدند که هیچ حریفی را تاب مقاومت در برابر آنان نبود. آنها دلاوران ناموری بودند که خود را فدای دین و حق کردند و شجاعتشان چنان بی‌حدّ و وصف بوده است که با همین تعداد اندک افراد بسیار زیادی از سربازان عمر بن سعد را به هلاکت رساندند و نسبت کشته‌های دو طرف مؤید این مطلب می‌باشد.

۷. از جنگ و شهادت هراسی نداشتند

امام سجاد علیه السلام فرمودند:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلُّهُمْ اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتِ أَلْوَانُهُمْ وَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ وَوَجَلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ

كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ.^۱

هنگامی که روز عاشورا کار بر امام حسین علیه السلام تنگ و سخت شد، بعضی از افراد به وی نظر کردند؛ دیدند روحیه آن بزرگوار بر خلاف آنان قوی است؛ زیرا هر چه کار مشکل تر می شد، رنگ آنان دگرگون و اعضای ایشان لرزان و قلب های آنان بیشتر ترسان می گردید! ولی رنگ امام حسین و خواص یارانش بر خلاف دیگران درخشنده تر می شد؛ اعضای آنان آرام تر می گردید و قلب هایشان تسکین بیشتری می یافت!

امام حسن مجتبی علیه السلام در جواب شخصی که سؤال کرد چه مرگی است که مردم آن را نمی شناسند، فرمود: بهترین شادمانی است که بر مؤمنین وارد می شود؛ زیرا از سرای رنج و سختی (دنیا) به سرای جاوید و عظیم و عیش ابد (آخرت) منتقل می شوند و یا بزرگ ترین هلاکتی است که بر کافران فرود می آید؛ زیرا از بهشت خود به عذاب و جهنمی منتقل می شوند که نه زوال دارد و نه پایانی.

مؤمن واقعی کسی است که دنیا را زندان خود بداند و بتواند در این زندان اسباب رهایی و آزادی خود را جهت انتقال فراهم آورد و خود را از این زندان سختی و بلا و رنج نجات دهد و به سرای راحتی و عیش جاویدان منتقل شود. آنان که بتوانند بر این امر فائق آیند، مرگ را

۱. شیخ صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۵۲؛ معانی الاخبار، ص ۲۸۸؛ تحف العقول، ص ۵۳؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۴۴ و ۱۵۴ و ۲۹۷؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۹۸.

همچون پلی از این حصار به آن بهشت ابدی خواهند دید و هنگام حرکت چنان خوشحال و سرحال و ثابت‌قدم هستند که گام‌هایشان را با استواری تمام برمی‌دارند و نورشان روشن کننده راه دیگران خواهد بود. آنها در این راه از همراهان خود پیشی می‌گیرند و مشتاقانه انتظار رسیدن به آن سرا و دیدار یارشان را دارند.

مصدق بارز چنین کسانی اصحاب سیدالشهدا علیه السلام بودند که از این زندان رهایی یافتند؛ چنانکه امام سجاد علیه السلام درباره آنها فرمود: آنها در حالی این راه را طی می‌کردند که «تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نَفُوسُهُمْ» بودند و رنگ رخسارشان می‌درخشید و اعضایشان سبک و چابک و دل‌هاشان آرام بود؛ گویی از شهادت ترس و هراسی نداشتند؛ بلکه هر لحظه به شهادت مشتاق‌تر می‌شدند، چون می‌دیدند آنچه را دیگران از دیدن آن ناتوان بودند. آنها با چشم دل می‌دیدند که چه منازل و جایگاه‌ها و هم‌نشینانی منتظر آنها هستند؛ به همین جهت هیچ واهمه‌ای از ضربه شمشیر و جنگ نداشتند. آری! در مقابل امام و اصحاب علیهم السلام کسانی بودند و هستند که نمی‌توانند از کاخ‌های پوشالی و ساختگی و عیش و نوش‌های ظاهری خود دل بکنند و هنگام مرگ نیز در حالی از این کاخ‌ها جدا می‌شوند که رنگ رخسارشان پریده و دل‌هاشان هراسان است و هر لحظه از پا می‌افتند. «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ» است و انتقال از این بهشت رؤیایی دنیوی به آن زندان ابدی برای کافر، چنان سخت است که رنگ می‌بازد و می‌لرزد و از پا می‌افتد

و افسوس که نه دنیا به آنها وفا می‌کند و نه آخرت را ساخته‌اند و تنها باید منتظر عذابی دردناک و سخت و وحشتناک باشند که آن را پایانی نیست و چه بد جایگاهی است اسفل السافلین!

چنین فرجامی نتیجه دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام و سرانجام کسانی است که به طمع گندم ری روبه‌روی حسین علیه‌السلام ایستادند و انسانیت را سر بریدند. اما در کنار حسین بودن و انسان شدن، روح را سبک می‌کند و قلب را قوّت می‌دهد و آنان که به این مقام می‌رسند هر لحظه با شجاعت بیشتر و گامی استوارتر به سمت وعده‌گاه خود خواهند رفت که این از خصوصیات آنهاست.

۸. خداوند از آنها قبض روح نمود

ام ایمن در ضمن یک روایت طولانی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

فَإِذَا بَرَزَتْ تِلْكَ الْعِصَابَةُ إِلَى مَضَاجِعِهَا تَوَلَّى اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ قَبْضَ أَرْوَاحِهَا بِيَدِهِ وَ هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَعَهُمْ آيَةٌ مِنَ الْيَاقُوتِ وَ الزُّمُرُودِ مَمْلُوءَةٌ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ وَ حُلُلٌ مِنْ حُلُلِ الْجَنَّةِ وَ طِيبٌ مِنْ طِيبِ الْجَنَّةِ فَغَسَّلُوا جُثَثَهُمْ بِذَلِكَ الْمَاءِ وَ أَلْبَسُوهُمَا الْحُلُلَ وَ حَنَطُوهَا بِذَلِكَ الطِّيبِ.^۱

۱. کامل‌الزیارات، باب ۸۸، ص ۲۶۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۸ و ج ۴۵، ص ۱۸۲؛ العوالم الامام الحسين علیه‌السلام، ص ۳۶۴؛ جامع احادیث شیعه، ج ۱۲، ص ۴۴؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۸۳.

هنگامی که این گروه با سعادت متوجّه قتلگاه خویشتن شدند، خدای مهربان به دست قدرت خود آنان را قبض روح خواهد کرد و فرشتگانی از آسمان هفتم با ظرف‌هایی از یاقوت و زمرد که سرشار از آب حیات هستند و با جامه‌های بهشتی و عطری از عطرهای بهشتی به زمین فرود می‌آیند و بیکرهای مقدس شهیدان کربلا را با آن آب غسل می‌دهند و آنان را با آن جامه‌ها کفن می‌کنند و با آن عطرها حنوط می‌کنند.

درباره قبض روح، سه آیه متفاوت در قرآن کریم آمده است که در هر کدام، خداوند تبارک و تعالی قبض روح را به کسی نسبت می‌دهد؛ چنانکه در آیه ۶۱ سوره مبارکه انعام می‌فرماید: «إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا؛ زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند» و در سوره مبارکه سجده، آیه ۱۱ می‌فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ؛ بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده است، روح شما را می‌گیرد» و در سوره مبارکه زمر، آیه ۴۲ می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند.»

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در پاسخ به فردی که این سه آیه را دلیل وجود تناقض در قرآن می‌دانست، آمریت را به خداوند و مباشرت در قبض روح را به حضرت عزرائیل و مساعدت را به ملائکه نسبت داده است؛ لکن در مواردی خاص، خداوند متعال مستقیماً خودش قبض روح می‌کند که از آن موارد، شهدای عاشورا هستند.^۱

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۴۰؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۴۴.

مقام شهدای کربلا چنان رفیع است که خداوند خود قبض روحشان فرمود: «تَوَلَّى اللَّهُ جَلًّا وَ عَزَّ قَبْضَ أَرْوَاحِهَا بِإِيدِهِ» و ملائکه آن هم نه از آسمان اول و دوم و سوم و چهارم، بلکه مقربین ملائکه از آسمان هفتم به کربلا آمدند و با آب حیات آنها را غسل دادند، آب حیاتی که در روایات آمده است هر روز چند قطره از آن در فرات چکیده می شود و عطر فرات از آب کوثر و آب حیات است. علی بن الحسین علیه السلام می فرماید:

إِنَّ مَلَكًا يَهْطُ مِنَ السَّمَاءِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مَعَهُ ثَلَاثَةُ مِثْقَالٍ مِسْكِ مِنْ مِسْكِ الْجَنَّةِ فَيَطْرَحُهَا فِي الْفُرَاتِ ...^۱

در هر شب فرشته‌ای از آسمان فرو می‌آید که سه مثقال مشک بهشت با خود دارد و آن را در فرات می‌ریزد....

عشق شهدای عاشورا به ولی الله الاعظم چنان کاری می‌کند که ملائکه مقرب الهی از آسمان هفتم به زمین می‌آیند تا شهدا را با آن آب حیات غسل دهند و جسد آنها را با لباس های بهشتی بپوشانند و با عطرهاى خوشبو حنوط کنند و این حقیقتی است که در تصور بشر نمی‌گنجد. در ظاهر اجساد سه روز در کربلا ماندند؛ اما در حقیقت امر و آنچه را خدا با شهدا کرده است، نمی‌توان درک کرد.

۹. ملائکه بر جنازه آنها نماز خواندند

«وَصَلَّى الْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا عَلَيْهِمْ»^۲ و فرشتگان صف در صف بر آنان نماز می‌گزارند.» در واقعه عاشورا دشمنان پس از جنگ بر ابدان

۱. کامل الزیارات، ص ۴۸؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۸ و ۳۸۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۶۷ و ۲۶۸؛ بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۳۸.
۲. کامل الزیارات، باب ۸۸، ص ۲۶۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۸ و ج ۴۵، ص ۱۸۲؛ العوالم الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۶۴؛ جامع الاحادیث شیعه، ج ۱۲، ص ۴۴؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۸۳.

کشتگان‌شان نماز خواندند و آنها را دفن کردند و ظاهراً ابدان مطهر شهدا سه روز زیر آفتاب سوزان کربلا بر روی خاک‌ها بود و کسی بر آنها نماز نخواند و آنها را دفن نکرد؛ لکن شهدای عاشورا که خود مقربین الهی هستند، چنان مشمول رحمت الهی شدند که حضرت باری تعالی خود آنان را قبض روح کرد و ملائکه مقرب الهی از آسمان هفتم گروه گروه به کربلا آمدند و بر اجساد شهدا نماز خواندند و این خود بیانگر عظمت این مقربین الهی است.

۱۰. قبر آنها به دست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حفر شد

صادق آل محمد علیهم‌السلام فرمود:

أَصْبَحْتُ يَوْمًا أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَبْكِي فَقِيلَ لَهَا مِمَّ بُكَاءُكِ
فَقَالَتْ لَقَدْ قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ اللَّيْلَةَ وَ ذَلِكَ أَنَّنِي مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ
مُنْذُ مَضَى إِلَّا اللَّيْلَةَ فَرَأَيْتُهُ شَاحِبًا كَثِيبًا فَقَالَتْ قُلْتُ مَا لِي أَرَاكَ يَا
رَسُولَ اللَّهِ شَاحِبًا كَثِيبًا قَالَ مَا زَالَتْ [زِلْتُ] اللَّيْلَةَ أَخْفِرُ الْقُبُورَ
لِلْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ.^۱

یک روز صبح دیدند ام سلمه گریه می‌کند. به وی گفته شد: برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: دیشب پسر من حسین کشته شده است؛ زیرا من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از موقعی که از دنیا رحلت کرده است، در خواب ندیدم؛ جز دیشب که آن حضرت را بسیار رنگ پریده و محزون دیدم. گفتم: یا رسول الله، چرا محزونید؟ فرمود: شب گذشته برای حسین و اصحابش قبر می‌کندم.

۱. الامالی، ص ۲۰۲؛ روضة الواعظین، ص ۱۷۰؛ شیخ مفید، الامالی، ص ۳۱۹؛ الامالی، ص ۹۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳۰؛ العوالم الامام الحسين علیه‌السلام، ص ۵۰۹؛ ابصار العین فی انصار الحسين علیه‌السلام، ص ۱۳.

روایت فوق متضمن دو نکته مهم است: ۱. مقام و منزلت شهدای کربلا؛ ۲. منزلت والای ام سلمه.

ام سلمه بعد از خدیجه بافضیلت‌ترین همسر پیامبر ﷺ است و علاقه بسیاری به خاندان اهل بیت ﷺ داشت. او بارها خبر شهادت حسین ﷺ و یارانش را از زبان پیامبر ﷺ شنیده بود و چنانکه در روایت آمده است، پیامبر ﷺ بعد از وفاتش نیز او را از این واقعه آگاه کرد.

و برای اصحاب سیدالشهدا ﷺ همین افتخار بس که قبر آنها را وجود نازنین ختمی مرتبت ﷺ حفر نموده و ام سلمه آن را خبر داده است و این نشان از مرتبه والای اصحاب بوده که خداوند تبارک و تعالی به خاطر یک عمر بندگی و اطاعت و در نهایت اهدای جان و زندگی در راه حسین بن علی ﷺ به آنان عنایت نموده است.

۱۱. خون آنها به خداوند تحویل داده شد

ابن عباس گوید:

عن عبدالله بن عباس، انه قال: رأيت رسول الله ﷺ في النوم أشعث أغبر، و معه قارورة فيها دم. فقال لي: لم أزل منذ اليوم ألقطه دم الحسين وأصحابه و كان ذلك يوم قتل الحسين ﷺ.^۱

۱. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۶۸؛ الملاحم الفتن، ص ۳۳۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۸؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۳۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۴۲؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۳۹۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۴؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۰ و ج ۱۲، ص ۱۴۴؛ فیض القدر، ج ۱، ص ۲۶۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۷؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۵؛ الاصابة، ج ۲، ص ۷۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۶؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۲۵۸؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۶۷؛ شرح احقاق الحق، ج ۲۷، ص ۲۵۵.

من حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، در حالی که ژولیده و غبارآلود بود و با ایشان شیشه‌ای پر از خون بود. حضرت به من فرمود: این خون حسین علیه السلام و اصحاب اوست که شب تا به حال از زمین جمع کرده‌ام. من آن روز را در نظر گرفتم؛ درست همان روز بود که سیدالشهداء علیهم السلام به شهادت رسیده بودند.

در زیارت سیدالشهدا علیه السلام فقره زیبایی است که می‌فرماید:

أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ ... أَشْهَدُ أَنَّكَ وَتَرَّ اللَّهُ الْمُؤْتَوِرُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...^۱

شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت سکنی گزیده است... و شهادت می‌دهم که تو در آسمان‌ها و زمین کسی هستی که خداوند خونت را طلب می‌کند.

چه زیباست معامله با حضرت حق که هر کس چنین کرد، جز سعادت و بزرگی نصیبی ندارد و چه سعادت‌ی بالاتر از اینکه خداوند طالب خونسش باشد! امام حسین علیه السلام هنگام شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام فرمود: «هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ»^۲ آنچه مصیبت را برایم آسان می‌کند، این است که خداوند ناظر آن است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ»^۳ که امام حسین علیه السلام خون علی اصغر علیه السلام را به آسمان ریخت و قطره‌ای از

۱. زیارت مطلقه اول امام حسین علیه السلام.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶؛ اللّهُوف علی قتلی الطفوف؛ ص ۱۱۷؛ غمنامه کربلا، ص ۱۴۲.

۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶؛ اللّهُوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۷؛ العوالم الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۸۹.

آن به زمین برنگشت. این خون را چه کسی دریافت نمود و امام حسین علیه السلام آن را به چه کسی تحویل داد؟!

عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ جَدْعَانَ قَالَ: اسْتَيْقَظَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ نَوْمِهِ فَاسْتَرْجَعَ، وَقَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَاللَّهُ! فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: لِمَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ؟

علی بن زید بن جدعان می گوید: ابن عباس ناگهان از خواب بیدار شد و کلمه استرجاع را به کار برد و گفت: به خدا قسم! حسین علیه السلام کشته شد. اصحابش دلیل این گفته را سؤال کردند. فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمَعَهُ زُجَاجَةٌ مِنْ دَمٍ، فَقَالَ: «أَتَعْلَمُ مَا صَنَعَتْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي؟ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ! وَ هَذَا دَمُهُ وَدَمُ أَصْحَابِهِ أَرْفَعُهُمَا إِلَى اللَّهِ».^۱

جواب داد: در عالم خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کردم در حالی که بسیار ژولیده و حیران بود و شیشه‌ای در دست داشت. حضرت فرمود: «آیا می‌دانی امتم بعد از من (با اهل بیتم) چه کردند؟ آنها حسین را به شهادت رساندند. این خون حسین علیه السلام و اصحاب اوست که به سمت خداوند تبارک تعالی بالا می‌برم». آری! خون سرور شهیدان و اصحاب باوفای او را باید شخصیتی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله جمع‌آوری کند و به صاحب آن، حضرت باری تعالی، تحویل دهد.

۱. شرح احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۷۰؛ مرقد الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۹؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ۲۳۷؛ البداية و النهایة، ج ۸، ص ۲۱۸؛ الدر النظیم؛ ص ۵۶۷؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی، ص ۲۹۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۷۵؛ قادتنا کیف نعرفهم، ج ۳، ص ۶۵۵؛ سیرتنا و سنتنا، ص ۱۴۸.

۱۲. خداوند از آنها خشنود است

امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود:

أَقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام وَ ارْغَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى. فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ وَ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ عليه‌السلام خَاصَّةً فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...»^۱ إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه‌السلام فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلواتهم‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هُمْ الرَّاغِبُونَ عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام وَ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً مَنْ أَدَمَّنَ قِرَاءَةً وَ الْفَجْرَ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.^۲

سوره فجر را در نمازهای واجب و نمازهای نافله خود بخوانید؛ زیرا این سوره حضرت حسین بن علی علیه‌السلام است و به آن راغب باشید. خدا شما را رحمت کند، ابو اسامه که حضور داشت، به حضرت صادق علیه‌السلام گفت: چگونه این سوره، خاص امام حسین علیه‌السلام است؟! فرمود: آیا نشنیده‌ای که خداوند در این سوره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...». منظور از نفس مطمئنه که راضی و مرضی است، امام حسین علیه‌السلام و اصحابش از آل محمد صلواتهم‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند که فردای قیامت از خدا راضی هستند و خدا هم از آنان راضی خواهد بود. این

۱. فجر، ۲۷-۳۰.

۲. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۹۳ و ج ۴۴، ص ۲۱۸؛ العوالم الامام الحسين عليه‌السلام، ص ۹۷؛ شجره طوبی، ج ۲، ص ۳۶۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۱۳۰؛ تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۹۶؛ سحاب رحمت، ص ۳۹۶.

سوره مبارکه خصوصاً در شأن حضرت حسین علیه السلام و شیعیان آن بزرگوار و شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. کسی که سوره مبارکه «و الفجر» را مداوم بخواند، او در بهشت با حسین بن علی علیه السلام و در درجه ایشان خواهد بود. به درستی که خدا با عزت و حکیم است.

آیات آخر سوره فجر بیانگر صفات نفس مطمئنه است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»

این آیه چند نکته بسیار زیبا در بر دارد: یکی اینکه نفس مطمئنه به نفسی گویند که به اطمینان رسیده و تزلزلی در آن راه نداشته باشد. وقتی کسی به این مرحله برسد، خداوند خطاب به او می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» نکته دوم اینکه در آیه سخن از بازگشت است نه رفتن و می فرماید: «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» یعنی حسین جان برگرد به همان جایی که در آغاز، آنجا بودی. نکته سوم اضافه رب به کاف در «إِلَىٰ رَبِّكِ» است که بسیار زیباست. خداوند می فرماید: به سوی من که از آن تو هستم برگرد. نکته چهارم در «رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» نهفته است، یعنی هم او از شما راضی است و هم شما از او راضی هستید. پس هم حسین و اصحابش باید از خدا راضی باشند و خداوند هم باید از آنها راضی و خشنود باشد. نکته پنجم «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» است؛ یعنی اول باید عبد بود و بعد با ابا عبدالله در بهشت داخل شد که فرمودند: «وَ ادْخُلِي جَنَّتِي». در ادامه امام صادق علیه السلام فرمود این سوره، سوره امام حسین علیه السلام یعنی صاحب نفس مطمئنه راضیه مرضیه و اصحاب و شیعیانش از آل

محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که هم خدا از آنها راضی است و هم آنها از خداوند راضی هستند.

۱۳. درجات آنها از همه شهدا بالاتر است

ابن عباس گوید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كَانَ جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ إِذَا أَقْبَلَ الْحَسَنُ علیه‌السلام فَلَمَّا رَأَهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ يَا بُنَى. فَمَا زَالَ يَدْنِيهِ حَتَّى أَجْلَسَهُ عَلَيَّ فَاخَذَهُ الْيَمْنَى ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام فَلَمَّا رَأَهُ بَكَى... ثُمَّ قَالَ تَنْصُرُهُ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أُولَئِكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَ قَدْ رُمِيَ بِسَهْمٍ فَخَرَّ عَنْ فَرَسِهِ صَرِيحًا ثُمَّ يَذْبَحُ كَمَا يَذْبَحُ الْكَبْشُ مَظْلُومًا ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ بَكَى مَنْ حَوْلَهُ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ بِالضَّجِجِ ثُمَّ قَامَ علیه‌السلام وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِي بَعْدِي.^۱

روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشسته بودند که امام حسن علیه‌السلام آمدند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چون او را دید، گریست. سپس فرمود: پیش بیا، پیش بیا پسرکم و او را به خود نزدیک کرد تا او را بر زانوی راست نشاند. سپس امام حسین علیه‌السلام آمد و چون او را دید، گریست... آنگاه فرمود: دسته‌ای از مسلمانان او را یاری کنند که در روز قیامت سروران شهدای امت‌اند. گویا او را می‌نگرم که تیری خورده و از اسبش به

۱. الامالی، ص ۱۷۷؛ ذوب النصار، ص ۱۱، مثير الاحزان، ص ۱۲؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۰؛ غایة المرام، ص ۱۷۲؛ فضائل ابن‌شاذان، ص ۱۱؛ بشارة المصطفی، ص ۳۰۸؛ الارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۵؛ سحاب رحمت، ص ۳۹۶؛ المحتضر، ص ۱۹۸؛ الخصال الفاطمية، ج ۲، ص ۴۴۱.

خاک افتاده است و چون گوسفند سرش را مظلومانه بریده‌اند. سپس رسول خدا ﷺ گریست و نیز کسانی که گرد ایشان بودند، گریستند و صدای شیون آنها بلند شد و آن حضرت برخاست، در حالی که می‌فرمود: خدایا! از آنچه پس از من به خاندانم می‌رسد، به تو شکایت می‌کنم.

یکی از راه‌های عبودیت و مرزوق ربّ الارباب شدن کشته شدن در راه اوست. خداوند کسانی را که زنگارهای دنیوی را کنار زده‌اند و با عشق در راه او جان می‌دهند، جان تازه‌ای می‌بخشد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده نپندار؛ بلکه آنان زنده‌اند، که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

و از همین جا معنای احیا و تفاوت آن با اموات را درمی‌یابیم، آن هم احیایی که «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» اند؛ اما از میان این احیا عده‌ای از مقام بالاتری برخوردارند و سرور شهیدان خواهند بود؛ پیش‌قراولانی که مقام آنها را فقط حضرت باری تعالی می‌داند. مقام اصحاب سیدالشهدا علی‌علیه السلام نه فقط از اصحاب پیامبر ﷺ بلکه از تمامی شهدا برتر است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «حسینم را گروهی از مسلمین یاری می‌کنند که سروران و سادات شهدای امت من خواهند بود». همچنین جناب میثم در روایتی دیگر، فرمود:

۱. آل عمران، ۱۶۹.

يَا جَبَلَهُ اَعْلَمِي اَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ سَيَدَ الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ
لِأَصْحَابِهِ عَلَى سَائِرِ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً يَا جَبَلَهُ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الشَّمْسِ
حَمَرَاءَ كَأَنَّهَا دَمٌ عَيْطٌ فَأَعْلَمِي اَنَّ سَيَدَ الشَّهَدَاءِ الْحُسَيْنَ قَدْ قُتِلَ
قَالَتْ جَبَلَهُ: فَخَرَجْتُ ذَاتَ يَوْمٍ فَرَأَيْتُ الشَّمْسَ عَلَى الْحِيطَانِ كَأَنَّهَا
الْمَلَا حِفْ الْمُعْصِفَةُ فَصَحْتُ حِينَئِذٍ وَ بَكَيتُ وَ قُلْتُ: قَدْ وَ اللَّهُ
قُتِلَ سَيِّدُنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه‌السلام.^۱

ای جبله! بدان که روز قیامت حسین علیه‌السلام سرور و سالار شهیدان
است و اصحاب حسین علیهم‌السلام را بر سایر شهیدان درجه‌ای رفیع
می‌باشد. ای جبله! هر گاه دیدی قرمزی آفتاب نظیر خون تازه
گشت، بدان که امام حسین علیه‌السلام شهید شده است.

جبله می‌گوید: روزی از خانه خارج شدم و آفتاب را دیدم که نظیر
چادرهای قرمزی که به خون تازه رنگین شده باشند، بر دیوارها
تابیده است. من فریاد زدم و گریستم و گفتم: به خدا قسم که مولای
ما امام حسین علیه‌السلام کشته شد!

و این شهادت امام علیه‌السلام و اصحابشان است که عالم هستی را دگرگون
کرده و شهادت عزیزترین هستی را به عالمیان خبر می‌دهد.

۱. الامالی، ص ۱۹۰؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۳؛
العوالم الامام الحسين عليه‌السلام، ص ۴۵۷؛ مستدرک سفينة البحار، ج ۶، ص ۱۸۶؛
الحقائق الناطرة، ج ۱۳، ص ۳۷۴.

۱۴. عباراتی در زیارت آنها آمده که برای دیگر اصحاب نقل شده است از قبیل: اولیاء الله، اصفیاء الله، ابرار الله، الطاهرون، المهدیون، شیعة الله و...

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا شِيعَةَ اللَّهِ وَ شِيعَةَ رَسُولِهِ وَ شِيعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا طَاهِرُونَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا
مَهْدِيُونَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَتْرَازُ.^۱

انسان‌های نیکنام چندان که روزگار پاید، ماندگارند و در آخرت نیز مقامشان نزد خدا بس بزرگ است و شهدای کربلا از آن جمله‌اند. از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام روایات بسیاری درباره مقام شهید و فضیلت شهادت وارد شده است؛ اما مقام شهدای کربلا در قیاس با دیگر شهدا بالاتر است و این در بیان اهل بیت علیهم‌السلام نمایان است؛ چنانکه در روایات از آنها با عباراتی چون اولیاء الله، اصفیاء الله، الطاهرون، المهدیون یاد شده است. مقام اولیاء الله برآمده از اخلاص و طهارت باطن آنهاست. ناگفته نماند که این سلام‌ها غیر از اصحاب سیدالشهدا برای هیچ یک از اصحاب دیگر نقل نشده است و هر زائر علاوه بر عرض ارادت به امام حسین علیه‌السلام باید به آنها نیز عرض ارادت کند.

۱. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۸۷؛ المزار شهید اول، ص ۱۶۳.

۱۵. با شهادت آنها دین خدا، حق، ولایت، نماز و روزه، و جهاد همه زنده شد و اگر آنها شهید نشده بودند حتی اسمی از دین باقی نمانده بود

بی‌شک برای ماندگاری هر چیزی دلیلی لازم است؛ مثلاً برای ماندگاری نام یک مکان می‌بایست اتفاقی بزرگ در آنجا رخ داده باشد؛ واقعه کربلا نیز چنین بود. حرکت فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از مدینه به مکه و خروج از مکه در ایام حج با خانواده و برگشت بسیاری از یاران و اتفاقات بین راه و نحوه شهادت اصحاب و اهل بیت علیهم‌السلام و اسارت خاندان حسین بن علی علیه‌السلام موجب ماندگاری واقعه کربلا شده است؛ چنانکه با گذشت بیش از هزار و سیصد سال، یاد و خاطره امام حسین و اصحابش علیهم‌السلام در اذهان زنده‌تر می‌شود؛ اما چرا امام حسین علیه‌السلام پدیدآورنده آن شد و آیا ایشان به دنبال اهداف دنیوی نبودند؟ خیر! آن گونه که حضرت فرمودند، هدف از این قیام اصلاح امت و برپایی نماز و روزه و زکات بود و اگر امام حسین علیه‌السلام و یارانش نبود، نامی از اسلام باقی نمی‌ماند. امام حسین علیه‌السلام در این باره فرمود:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَأْعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ.

«همه ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم» اگر با یزید بیعت کنم، باید آخرین وداع را با اسلام بکنم (و از اسلام جدا شوم)؛ زیرا اسلام به رهبری مانند یزید گرفتار شده است.

ایشان جانشان را فدا کردند تا مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوند؛ چنانکه در زیارت اربعین می‌خوانیم: «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ خَيْرَةِ الضَّلَالَةِ».

آری! وقتی شخصی بر اثر جراحت، خون بدنش به اندازه‌ای خارج شده که او را در شرف مرگ قرار داده است، تنها راه نجات او تزریق به موقع خون به جسد بی‌جان اوست و فقط همین اهدا و تزریق خون است که منجی او می‌شود. گاهی نیز با پیوند یک عضو اهدایی، شخص از خطر مرگ نجات می‌یابد. چه بسیار دیده شده که پدری با اهدای یکی از اعضای خود، جانش را به خطر انداخته تا عزیزش را نجات دهد.

مثل اسلام نیز چنین است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول بیست و سه سال رسالت خود، متحمل رنج بسیار شدند و خون دل‌ها خوردند و غربت‌ها کشیدند تا مردمی را که سراپا شرک و کفر بودند، نجات دهند و به دین اسلام دعوت کنند و این شریعت استوار بماند. اما بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خون‌آشامان شروع به مکیدن خون اسلام کردند و ارکان اسلام را یکی‌یکی از پای درآوردند. در چنین وضعی تنها راه نجات اسلام به شدت ضعیف شده و رو به انحطاط، اهدا و تزریق خون و اهدای عضو بود. سیدالشهدا علیه السلام با آگاهی از این مسئله، چونان پدری مهربان، جان خود و عزیزانش را فدای اسلام کرد و با خون خود و یارانش، درخت اسلام را آبیاری کرد و جان تازه‌ای به آن بخشید و همین سبب ماندگاری دین مبین اسلام شد. پیامبر صلی الله علیه و آله بارها فرموده بود: «حسین منی و انا من حسین» و این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله بیانگر عظمت امام حسین علیه السلام است؛ خصوصاً قسمت دوم سخن که حضرت می‌فرماید: «انا

من حسین». یعنی هر کس می‌خواهد اسلام را بشناسد باید آن را در وجود نازنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جست و جو کند و خلاصه تمام خصلت‌ها و خوبی‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که بیانگر اسلام ناب است در وجود نازنین حسین بن علی علیه‌السلام نمود یافته است. پس حدوث اسلام با وجود نازنین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بقای آن با حسین بن علی علیه‌السلام است؛ و چه زیبا علامه کاشف‌الغطاء رحمته‌الله فرمود: «الاسلام محمدي الحدوث و الحسيني البقاء».

آری! بقای اسلام با حسین علیه‌السلام است؛ چون بهترین آموزگار بندگی است و هر کس بخواهد به حق، عبودیت حضرت ربّ العزة را به‌جا آورد، باید درب خانه حسین علیه‌السلام را دقّ‌الباب کند؛ زیرا پدر بندگان (اباعبدالله) است عبودیت حضرت مهیمن متعال را با عمل به رهپویان طریق عبودیت تعلیم داد. او نه فقط با اهدای عضو و خون، بلکه با اهدای آزادی و هستی اهل بیت خود علیهم‌السلام و اسارت و غربت آنها جان تازه‌ای به اسلام بخشید؛ چنانکه دیگر هیچ کس را یارای آن نخواهد بود که اسلام را به انحطاط کشاند. اوست که پسندید آنچه را جانان پسندید و همو خیری را پسندید که جانانش فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا وَ نَهَ فَقَطَ اَيْنَ، بَلَكُهُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴؛ العوالم الامام الحسين علیه‌السلام، ص ۲۱۴؛ لواعج الاشجان، ص ۷۳؛ اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۵۹۳؛ اللهوف في قتلى الطفوف؛ ص ۴۰؛ ينابيع الموده لذوى القربى، ج ۳، ص ۶۰؛ الامامة الالهية، ج ۲، ص ۴۸۸؛ حياة الامام الحسين علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۶؛ ليلة عاشورا في الحديث و الادب، ص ۱۰۹؛ موسوعة شهادة المعصومين علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۱۰۵؛ پاورقی المجالس الفاخرة في مصائب العترة الطاهرة، ص ۹۶؛ المجالس العاشورية في الماتم الحسينيه، ص ۸۶.

آری! جانانش اسارت خاندان او را پسندید و او نیز همین را پسندید. اباعبدالله علیه السلام می دانست که عظمت و مصیبت این واقعه برای حفظ و بقای اسلام باید ثبت شود؛ برای همین اهل بیت خود را به کربلا برد تا این رسالت را با قافله سالاری حضرت زینب علیها السلام انجام دهند و همگان بدانند که این حسین بن علی علیه السلام بود که با اهدای هستی خود موجبات بقای اسلام را فراهم آورد و زینب علیها السلام تکمیل کننده آن شد. حضرت می دانست که باید کسی چون زینب علیها السلام راوی مصائب خود و اهل بیتش علیهم السلام باشد و غربت اسلام را فریاد زند:

کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود

سرّی در نینوا می ماند اگر زینب نبود

بخش دوم:

نکاتی جالب در مورد اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام

۱. دفن شهدا

شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد:

بعد از حرکت اُسرا، گروهی از بنی‌اسد به کربلا آمدند و بر پیکرها
نماز خواندند و آنها را دفن کردند. حضرت علی اکبر علیه السلام را پایین پای
پدر و حضرت عباس علیه السلام را در جایی و حبیب را در جایی و بقیه را
در جایی.^۱

۲. سرهای همه شهدا را بردند و حمل کردند، جز سر حر

۳. غیر از خاندان بنی‌هاشم یاران دیگر، خانواده‌های خود را همراه
نداشتند، جز چند نفر

۱. جنادة بن حرت سلمانی؛^۲

۲. عبدالله بن عمیر کلبی؛^۳

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸؛ العوالم الامام
الحسین علیه السلام، ص ۳۶۸؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۳؛ اعلام الوری باعلام الهدی،
ج ۱، ص ۴۷۰؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۲۱۹.
۲. ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۲۱۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۷؛
العوالم الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۷۱؛ لواعج الاشجان، ص ۱۶۵؛ معالم المدرستین،
ج ۳، ص ۳۱۴؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۲۴.
۳. لواعج الاشجان، ص ۱۳۸؛ انصار الحسین علیه السلام، ص ۷۵؛ معالم المدرستین، ج ۳،
ص ۱۰۳؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۲۴؛ قاموس الرجال، ج ۱۰،
ص ۴۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۵ و
ص ۲۲۱؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۲؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۲۴؛
الکامل فی التاریخ، ص ۲۲۱.

۳. مسلم بن عوسجه.^۱

۴. از انصار پیامبر ﷺ پنج نفر در کربلا شهید شدند

۱. انس بن حارث کاهلی؛^۲

۲. حبيب بن مظاهر؛^۳

۳. مسلم بن عوسجه؛^۴

۴. هانی بن عروة؛^۵

۵. عبدالله بن یقطر حمیری.^۶

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰؛ العوالم الامام الحسين ﷺ، ص ۲۶۳؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۰۶؛ موسوعة کلمات الامام الحسين ﷺ، ص ۵۳۲؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۶۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۲؛ مقتل الحسين ﷺ ابی مخنف، ص ۱۳۸؛ ابصار العین فی انصار الحسين ﷺ، ص ۱۱۰.
۲. ترجمة الامام الحسين ﷺ، ص ۳۴۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۵۲؛ ابصار العین فی انصار الحسين ﷺ، ص ۹۹؛ اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۴۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۲۲؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۴؛ ابن حجر، الاصابة، ج ۱، ص ۲۷۱.
۳. ابصار العین فی انصار الحسين ﷺ، ص ۲۲۱، به نقل از: تبصیر المنتبه، ج ۴، ص ۱۲۹۶؛ الاصابة، ج ۲، ص ۱۴۲؛ پاورقی مقتل ابی مخنف، ص ۱۴۲؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۱۳۲.
۴. ابصار العین فی انصار الحسين ﷺ، ص ۱۰۷، به نقل از: طبقات ابن سعد.
۵. همان، ص ۱۱۲.
۶. همان، ص ۲۲۱، به نقل از: الاصابة ابن حجر، ج ۴، ص ۵۹.

۵. پانزدہ غلام در کربلا شہید شدند

۱. نصر، غلام امیر المؤمنین علیہ السلام^۱
۲. سعد، غلام امیر المؤمنین علیہ السلام^۲
۳. منجج، غلام امام حسین علیہ السلام^۳
۴. اسلم، غلام امام حسین علیہ السلام^۴
۵. قارب، غلام امام حسین علیہ السلام^۵
۶. حرث، غلام حضرت حمزہ^۶

۱. مستدرک علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۶۴؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۴۹؛ ابصار العين في انصار الحسين علیہ السلام، ص ۹۷.
۲. الغارات، ج ۲، ص ۴۷۳؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۱۱؛ ابصار العين في انصار الحسين علیہ السلام، ص ۹۴.
۳. الابواب (رجال شيخ طوسي)، ص ۱۰۵؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۵؛ المزار المشهدي، ص ۴۹۱؛ زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه (اقبال الاعمال)، ج ۳، ص ۷۶؛ المزار شهيد اول، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۹؛ رجال ابن داود، ص ۱۹۲؛ تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۵۹؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۹۳؛ مقتل الحسين علیہ السلام، ابی مخنف، ص ۲۴۴؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۱۲؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۳۹؛ ابصار العين في انصار الحسين علیہ السلام، ص ۹۶.
۴. الابواب (رجال شيخ طوسي)، ص ۹۹؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۱، ص ۶۰۱؛ اعيان الشيعة، ج ۳، ص ۳۰۳؛ ابصار العين في انصار الحسين علیہ السلام، ص ۹۵؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیہ السلام، ص ۴۵۷.
۵. المزار المشهدي، ص ۴۹۱؛ زیارت ناحیه (اقبال الاعمال)، ج ۳، ص ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۹؛ جامع احاديث الشيعة، ج ۱۲، ص ۴۹۷؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۱۱؛ ابصار العين في انصار الحسين علیہ السلام، ص ۹۶.
۶. الفصول المهمة في معرفة الائمة علیہم السلام، ج ۲، ص ۸۲۳؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۵؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۸۱؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۱۱؛ ابصار العين في انصار الحسين علیہ السلام، ص ۹۸.

٧. جون، غلام حضرت ابوذر؛^١
٨. رافع، غلام مسلم ازدي؛^٢
٩. سعد، غلام عمر صيداوي؛^٣
١٠. سالم، غلام بنى مدينه؛^٤
١١. سالم، غلام عامر بن مسلم؛^٥

١. مقاتل الطالبين، ص ٧٥؛ المزار المشهدى، ص ٤٩٣؛ مثير الاحزان، ص ٤٧؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٢٢؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام ص ٢٦٥؛ لواعج الاشجان، ص ١٠٣؛ مستدرک سفينة البحار، ج ٢، ص ١٣٨؛ معالم المدرستين، ج ٣، ص ١١٩؛ موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام ص ١٠٤٢؛ رجال ابن داود، ص ٦٧؛ جامع الرواة، ج ١، ص ١٦٩؛ اللهوف على قتلى الطفوف، ص ٦٤؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٨؛ الابواب (رجال شيخ طوسي)، ص ٩٩.
٢. اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦١١؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٣، ص ٣٨٢؛ الفصول المهمة فى معرفة الاثمة عليه السلام، ج ٢، ص ١٣١٦؛ ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، ص ١٨٥.
٣. ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، ص ١١٧؛ انصار الحسين عليه السلام، ص ٩٠؛ اعيان الشيعة، ج ٧، ص ٢٢٥؛ مقتل الحسين عليه السلام ابى مخنف، ص ١٥٩؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٦، ص ٣٧.
٤. معجم رجال الحديث، ج ٩، ص ٣٤؛ المفيد من معجم رجال الحديث، ص ٢٤٣؛ ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، ص ١٨٢؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٤، ص ٩؛ اعيان الشيعة، ج ٧، ص ١٧٨؛ الفصول المهمة فى معرفة الاثمة، ج ٢، ص ١٢٦٢؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٩؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٧٢؛ ج ٩٨، ص ٢٧٣؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ٣٤؛ جامع احاديث الشيعة، ج ١٢، ص ٤٩٩.
٥. المزار المشهدى، ص ٤٩٤؛ اقبال الاعمال، ص ٧٨؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٧٢؛ ج ٩٨، ص ٢٧٣؛ جامع احاديث الشيعة، ج ١٢، ص ٤٩٩؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ٢٤٥؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٤، ص ١١؛ معجم رجال الحديث، ج ٩، ص ٣٤؛ ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، ص ١٩١.

۱۲. شوزب، غلام شاکر؛^۱
۱۳. شیب، غلام حرث جابری؛^۲
۱۴. واضح، غلام حرث سلمان؛^۳
۱۵. سلیمان، غلام امام حسین علیہ السلام؛^۴

۱. الابواب، ص ۱۰۱؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۵؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۵؛ اقبال الاعمال، ص ۷۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷ و ص ۷۳؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۹۹؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۱۶؛ نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۹۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۰۲؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۴۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۸؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۶۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیہ السلام، ص ۱۳۰.
۲. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۱؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیہ السلام، ص ۱۳۳؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۹۹؛ مقتل الحسین علیہ السلام ابی مخنف، ص ۱۵۱؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۵.
۳. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۳؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیہ السلام، ص ۱۴۴، به نقل از: حدائق الوردیه، ص ۱۲۲؛ مقتل الحسین علیہ السلام مرقم، ص ۲۴۷.
۴. الابواب، ص ۱۰۱؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۹ و ج ۹۸، ص ۲۷۱؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۹۷؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۴۴؛ رجال ابن داود، ص ۱۰۶؛ نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۷۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۸۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۳۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۹؛ مقتل الحسین علیہ السلام ابی مخنف، ص ۲۴۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۳۷؛ ترجمة الامام الحسین علیہ السلام، ص ۳۲۵؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۱۷؛ طبقات ابن سعد، ترجمة الامام الحسین علیہ السلام، ص ۷۷؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیہ السلام، ص ۹۴.

۶. چهار شهيد بعد از حضرت سيدالشهدا عليه السلام

۱. سويد بن ابى المطاع؛^۱
- ۲ و ۳. سعد بن حرث و برادرش ابوالحتوف؛^۲
۴. محمد بن ابوسعيد بن عقيل.^۳

۷. شهادت دو تن از اصحاب بعد از عاشورا بر اثر زخم‌های وارد شده

۱. سوار بن منعم نهمی که شش ماه بعد شهيد شد؛^۴

-
۱. مثيرالاحزان ص ۴۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ۲۶۷؛ اللهوف على قتلى الطفوف، ص ۶۶؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ۲۲۲؛ المجالس الفاخرة في مصائب العترة الطاهرة، ص ۲۳۸؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۶؛ مقتل الحسين عليه السلام مكرم، ص ۲۵۶.
 ۲. ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ۲۲۲؛ اما در كتب ديگر حتى همين ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۵۹ شهادت اين دو برادر را قبل از شهادت حضرت و شنيدن استغاثه حضرت می دانند. اعيان الشيعة، ج ۲، ص ۳۱۹؛ الكنى و الالقاب، ج ۱، ص ۴۵؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۵۹؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۷؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۲۷۱.
 ۳. مستدرک علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۹۴؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۳۸؛ معالم المدرستين، ج ۳، ص ۱۳۲؛ تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۳۴۳؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۲؛ مقتل الحسين عليه السلام ابى مخنف، ص ۱۸۹؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ۹۱؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۵؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ۲۸۸؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۷۶.
 ۴. انصار الحسين عليه السلام، ص ۹۱؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۳۵ و ص ۲۲۲، به نقل از الحقائق الوردية، ص ۱۳۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۷۳؛ سوار بن ابى حمير الفهمی؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۰؛ بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۷۳؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۶۴.

۲. مَوْقِعَ بن ثمامه صیداوی که مجروح و اسیر شد و ابن زیاد او را به زاره (محلّی در بحرین) تبعید کرد و یک سال بعد شهید شد.^۱

۸. شهادت شش پدر با فرزندان

۱. امام حسین و حضرت علی اکبر و حضرت علی اصغر علیهم السلام؛
۲. حضرت مسلم و جناب عبدالله^۲ و جناب ابراهیم^۳ و جناب محمد^۴ و حمیده (عاتکه)^۵؛

۱. معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۳۷؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۷؛ الكامل فی التّاریخ، ج ۴، ص ۸۰؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۲۰۲؛ مستدرک علم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۷؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۲۷ و ۲۲۲.
۲. الامالی، ص ۲۲۵؛ رجال طوسی، ص ۱۰۳؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ المزار المشهدی، ص ۴۹۱؛ اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۷۶؛ المزار شهید اول، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۱؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۶۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۸۹؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۷؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۱؛ الكامل فی التّاریخ، ج ۴، ص ۷۴؛ البداية و النّهاية، ج ۸، ص ۲۰۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۶؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۶۵.
۳. مستدرک علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الامالی، ص ۱۴۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۱؛ العوالم الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۵۴؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، ص ۳۳۴.
۴. مقاتل الطالبین، ص ۶۲؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲؛ انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۳۶؛ مستدرک علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۲۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۷۰؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۸۵؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۱؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۸۹.
۵. معالی السبّطین، ج ۱، ص ۲۶۶؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۱۵۵؛ اسیران و جانبازان کربلا، ص ۱۹۴.

٣. جُنَادَةُ بن حَرْث (حارث)^١ و فرزندش عمرو بن جناده؛^٢

٤. يزيد بن ثَيْبُط (نبيت، نبيط) و فرزندانش عبدالله و عبيدالله؛^٣

٥. مُجَمَّع بن عبدالله عائذی^٤ و فرزندش عائذ بن مُجَمَّع؛^٥

١. شرح الاخبار، ج ٣، ص ٢٤٥؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٢٥٣؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٢٨؛ انصار الحسين عليه السلام، ص ٧٨؛ معالم المدرستين، ج ٣، ص ١٢٠؛ الابواب، ص ٩٩؛ نقد الرجال، ج ١، ص ٣٧٢؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ١٤٤؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٢، ص ٢٣٩؛ معجم رجال الحديث، ج ٥، ص ١٣٧؛ الفتوح، ج ٥، ص ١١٠.
٢. مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٢٥٣؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٢٧؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ١٥٩؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ٢٧١؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٢، ص ٢٣٩؛ اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦١١؛ كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ٤٥٧؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمي، ج ٢، ص ٢١.
٣. الابواب، ص ١٠٦؛ نقد الرجال، ج ٥، ص ٨٩؛ تاريخ طبري، ج ٤، ص ٢٦٣؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٨؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٧٢ و ج ٩٨، ص ٢٧٣؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ١، ص ٥٣٣؛ اعيان الشيعة، ج ٣، ص ٢٢٢؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ١٨٩؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ٣٣٩؛ جامع احاديث الشيعة، ج ١٢، ص ٤٩٩؛ الكافي في التاريخ، ج ٤، ص ٢١؛ مقتل الحسين عليه السلام ابی مخنف، ص ١٨؛ مقتل الحسين عليه السلام مكرم، ص ١٤٤.
٤. اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٩؛ المزار المشهدي، ص ٤٩٤؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ٢٤٥؛ المزار شهيد اول، ص ١٥٢؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٧٢؛ جامع احاديث الشيعة، ج ٢، ص ٤٩٩؛ معالم المدرستين، ج ٣، ص ٧٣؛ موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ٤٣٩؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٤، ص ٢٢٩؛ معجم رجال الحديث، ج ١٧، ص ١٩٧؛ الانساب سمعاني، ج ٤، ص ١٢٠؛ اللباب في تهذيب، ج ٢، ص ٣٠٨؛ تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٠٦؛ البداية و النهاية، ج ٨، ص ١٨٨؛ مقتل الحسين عليه السلام ابی مخنف، ص ٨٨.
٥. مقتل الحسين عليه السلام ابی مخنف، ص ١٦٠؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ٢٤٥؛ الفصول المهمة في معرفة الاثمه، ج ٢، ص ٨٢٣؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ١٤٥؛ مجله تراثنا، ج ٢، ص ١٥٤؛ اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦١١.

۶. مسعود بن حجاج و فرزندش عبدالرحمن.^۱

۹. شهادت برادران در حادثه عاشورا

شش برادر از فرزندان امیرالمؤمنین عليه السلام:

۱. امام حسین عليه السلام؛

۲. حضرت عباس عليه السلام؛

۳. عبدالله بن علی عليه السلام؛^۲

۴. عثمان بن علی عليه السلام؛^۳

۱. رجال طوسی، ص ۱۰۵؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۵؛ المزار المشهدی، ص ۴۹۴؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۷۲ و ج ۹۸، ص ۲۷۳، جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۹۹؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۴۲۱؛ الفصول المهمة فی معرفة الاثمه، ج ۲، ص ۸۲۳؛ ابصار العین فی انصار الحسین عليه السلام، ص ۱۹۳.

۲. مقاتل الطالبین، ص ۵۴؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸ و ج ۹۸، ص ۲۴۵؛ العوالم الامام الحسین عليه السلام، ص ۲۸۱؛ رجال ابن داود، ص ۱۲۲؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۵، ص ۵۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۲؛ مقتل الحسین عليه السلام ابی مخنف، ص ۱۸۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین عليه السلام، ص ۶۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۸۰؛ الابواب (رجال شیخ طوسی)، ص ۱۰۲؛ نقد الرجال، ج ۳، ص ۱۲۵؛ المزار المشهدی، ص ۴۸۹؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۴؛ المزار شهید اول، ص ۱۴۹.

۳. المزار المشهدی، ص ۴۸۹؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۵؛ المزار شهید اول، ص ۱۴۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۷؛ مقاتل الطالبین، ص ۵۵؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۶؛ البداية و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۱؛ مقتل الحسین عليه السلام ابی مخنف، ص ۱۸۵؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۳؛ ابصار العین فی انصار الحسین عليه السلام، ص ۶۷.

٥. جعفر بن علی عليه السلام؛^١

٦. ابوبکر بن علی عليه السلام؛^٢

در کربلا سه برادر از فرزندان امام حسن عليه السلام شهید شدند:

١. جناب ابوبکر؛^٣

٢. حضرت قاسم عليه السلام؛^٤

١. المزار المشهدی، ص ٤٨٩؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٤؛ المزار شهید اول، ص ١٤٩؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٦٦؛ الارشاد، ج ٢، ص ١٠٩؛ رجال ابن داود، ص ٦٤؛ نقد الرجال، ج ١، ص ٣٤٨؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٥٨؛ تاریخ الاسلام، ج ٥، ص ٨٥؛ مقتل الحسين عليه السلام ابی مخنف، ص ٢٣٤؛ الفتوح، ج ٥، ص ١١٣؛ ابصار العين فی انصار الحسين عليه السلام، ص ٦٩.
٢. شرح الاخبار، ج ٣، ص ١٧٨؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٢٥٥؛ بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣١٣ و ج ٤٥، ص ٣٦؛ الابواب، ص ١٠٦؛ رجال ابن داود، ص ٢١٥؛ نقد الرجال، ج ٥، ص ١٢٦؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٥٨؛ الكامل فی التاريخ، ج ٤، ص ٩٢؛ البداية والنهاية، ج ٨، ص ٢٠١؛ مقتل الحسين عليه السلام ابی مخنف، ص ٢٣٥؛ الفتوح، ج ٥، ص ١١٢؛ ابصار العين فی انصار الحسين عليه السلام، ص ٧٠؛ الاختصاص، ص ٨٢.
٣. مقاتل الطالبین، ص ٥٧؛ المزار المشهدی، ص ٤٩٠؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٥؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٦٧ و ج ٩٨، ص ٢٧٠؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ١٧٨؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٨، ص ٣٤٣؛ معجم رجال الحديث، ج ٢٢، ص ٧٠؛ اخبار الطوال، ص ٢٥٧؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٥٩؛ مقتل الحسين عليه السلام ابی مخنف، ص ٢٣٧؛ ابصار العين فی انصار الحسين عليه السلام، ص ٧١؛ الارشاد، ج ٢، ص ١٠٩؛ مثير الاحزان، ص ٥٠.
٤. الامالی، ص ٢٣٦؛ مقاتل الطالبین، ص ٥٨؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ١٨٠؛ الارشاد، ج ٢، ص ١٠٨؛ المزار المشهدی، ص ٤٩٠؛ مثير الاحزان، ص ٥٢؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٥؛ المزار شهید اول، ص ١٤٩؛ بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٢١ و ج ٤٥، ص ٣٤؛ اخبار الطوال، ص ٢٥٧؛ سير اعلام النبلاء، ج ٣، ص ٣٢٠؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٥٩؛ الكامل فی التاريخ، ج ٤، ص ٧٥؛ البداية والنهاية، ج ٨، ص ٢٠١؛ مقتل الحسين عليه السلام، ص ٢٣٨.

۳. حضرت عبدالله علیه السلام ^۱.

سه برادر از فرزندان جناب عقیل به شهادت رسیدند:

۱. حضرت مسلم ^۲؛

۲. عبدالرحمن ^۳؛

۳. جعفر ^۴.

۱. شرح الاخبار، ج ۲، ص ۱۸۰؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۴؛ المزار المشهدی، ص ۴۹۰؛ مثير الاحزان، ص ۵۵؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۵؛ المزار شهید اول، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۹؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۱؛ مقتل الحسين علیه السلام، ص ۲۳۸؛ اللهوف علی قتلى الطفوف، ص ۷۲.
۲. مقاتل الطالبین، ص ۵۲؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۴۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۷۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۴؛ المزار المشهدی، ص ۱۷۷؛ ذوب النصار، ص ۶۸؛ مثير الاحزان، ص ۳۸؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶؛ المزار شهید اول، ص ۲۷۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴؛ الابواب (رجال شیخ طوسی)، ص ۹۶؛ رجال ابن داود، ص ۱۸۹؛ اخبار الطوال، ص ۲۴۰؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۰۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۸، ص ۲۵۹؛ الاصابة، ج ۶، ص ۴۴۵؛ انساب الاشراف، ص ۷۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۴.
۳. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۴؛ مثير الاحزان، ص ۵۰؛ المزار، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۸؛ مقاتل الطالبین، ص ۶۱؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۱؛ الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۵؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۵؛ مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۲۴۰؛ ابصار العین فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۹۱.
۴. المزار، ص ۴۹۱؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲؛ العوالم الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۳۷؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۳۸؛ انساب الاشراف، ص ۱۹۳؛ ابصار العین فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۹۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۵۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۱؛ الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۵؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۱؛ مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۲۴.

سه برادر از فرزندان حضرت مسلم شهيد شدند:

١. جناب عبدالله؛^١
٢. جناب ابراهيم؛^٢
٣. جناب محمد.^٣

سه برادر از فرزندان زهير بن عبدالله ثعلبي به شهادت رسيدند:

١. جناب قاسط؛^٤

-
١. الامالي، ص ٢٢٥؛ الابواب (رجال شيخ طوسي)، ص ١٠٣؛ روضة الواعظين، ص ١٨٨؛ الارشاد، ج ٢، ص ١٠٧؛ المزار المشهدي، ص ٤٩١؛ اقبال الاعمال، ج ٢، ص ٧٦؛ المزار شهيد اول، ص ١٤٩؛ بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٢١؛ موسوعة كلمات الامام الحسين (عليه السلام)، ص ٥٦٤؛ ابصار العين في انصار الحسين (عليه السلام)، ص ٨٩؛ اخبار الطوال، ص ٢٥٧؛ تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٣١؛ تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٤١؛ الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٧٤؛ البداية و النهاية، ج ٨، ص ٢٠١؛ تاريخ ابن خلدون، ج ٣، ص ٢٦؛ مقتل الحسين (عليه السلام) ابي مخنف، ص ١٦٥.
 ٢. مستدرک علم رجال الحديث، ج ١، ص ٢٠٩؛ الامالي، ص ١٤٤؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ١٠١؛ العوالم الامام الحسين (عليه السلام)، ص ٣٥٤؛ موسوعة شهادة المعصومين (عليه السلام)، ص ٣٣٤.
 ٣. مقاتل الطالبين، ص ٦٢؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ٢٢٨؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٢؛ انصار الحسين (عليه السلام)، ص ١٣٦؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٧، ص ٣٢٨؛ معجم رجال الحديث، ج ١٨؛ ص ٢٧٠؛ قاموس الرجال، ج ٩، ص ٥٨٥؛ اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦١؛ ابصار العين في انصار الحسين (عليه السلام)، ص ٨٩.
 ٤. مستدرک سفينة البحار، ج ٩، ص ١٠١؛ انصار الحسين (عليه السلام)، ص ١٠٥؛ معجم رجال الحديث، ج ١٥، ص ٩؛ اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦١؛ ابصار العين في انصار الحسين (عليه السلام)، ص ٢٠٠؛ الابواب (رجال شيخ طوسي)، ص ١٠٤؛ نقد الرجال، ج ٤، ص ٣٥؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ٢٤٥؛ المزار المشهدي، ص ٤٩٤؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٨؛ المزار شهيد اول، ص ١٥٣؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٧١؛ ج ٩٨، ص ٢٧٣.

۲. جناب مُقْسَط؛^۱

۳. جناب کردّوس (کرشس، کرش).^۲

دو برادرانی کہ شربت شہادت نوشیدند:

۱. حضرت علی اکبر و حضرت علی اصغر علیہ السلام؛

۲. عون^۳ و محمد^۴ فرزندان جناب عبد اللہ بن جعفر؛

۱. الابواب، ص ۱۰۵؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۷، ص ۴۹۰؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیہ السلام، ص ۲۰۰؛ نقد الرجال، ج ۴، ص ۴۱۵؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۶۲؛ طرائف المقال، ج ۲، ص ۷۲؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۳۵؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۳۳؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۱۲.
۲. مستدرک علم رجال الحديث، ج ۷، ص ۴۹۰؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۵؛ المزار المشہدی، ص ۴۹۴؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸؛ المزار شہید اول، ص ۱۵۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۱ و ج ۹۸، ص ۲۷۳؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیہ السلام، ص ۲۰۰؛ انصار الحسین علیہ السلام، ص ۱۰۷؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۱۱.
۳. مقاتل الطالبین، ص ۶۰؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ المزار، ص ۴۹۰؛ مثير الاحزان، ص ۵۰؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۵؛ المزار شہید اول، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴ و ج ۹۸، ص ۲۷۱؛ الابواب، ص ۱۰۲؛ خلاصة الاقوال، ص ۲۲۳؛ رجال ابن داود، ص ۱۴۸؛ نقد الرجال، ج ۳، ص ۳۸۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۸۶؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۹؛ الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۴؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۱؛ مقتل الحسین علیہ السلام ابی مخنف، ص ۱۶۵.
۴. مقاتل الطالبین، ص ۶۰؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ المزار، ص ۴۹۱؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳ و ج ۹۸، ص ۲۷۱؛ لواعج الاشجان، ص ۱۷۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۴؛ المزار، ص ۱۴۹؛ رجال طوسی، ص ۱۰۵؛ رجال ابن داود، ص ۱۶۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۸۲؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۱؛ الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۹۲؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۱؛ مقتل الحسین علیہ السلام ابی مخنف، ص ۱۶۷.

٣. عبدالله و عبيدالله فرزندان يزيد بن ثبيط عبدى؛^١
٤. عبدالله و عبدالرحمن فرزندان عروة غفارى؛^٢
٥. نعمان و حلاس (حلاش، جلاس) عمرو راسبى؛^٣
٦. سعد و ابوالتوف فرزندان حرث انصارى؛^٤

١. الابواب (رجال شيخ طوسى)، ص ١٠٦؛ نقد الرجال، ج ٥، ص ٨٨؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٦٣؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٨؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٧٢؛ ج ٩٨، ص ٢٧٣؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ١، ص ٥٣٣؛ قاموس الرجال، ج ١١، ص ٩٥؛ اعيان الشيعة، ج ٣، ص ٢٢٢؛ ابصار العين فى انصار الحسين (عليه السلام)، ص ١٨٩؛ العوالم الامام الحسين (عليه السلام)، ص ٣٣٩؛ جامع الاحاديث شيعه، ج ١٢، ص ٤٩٩؛ الكامل فى التاريخ، ج ٤، ص ٢١؛ مقتل الحسين (عليه السلام) ابى مخنف، ص ١٨؛ مقتل الحسين (عليه السلام) مكرم، ص ١٤٤.
٢. المزار المشهدى، ص ٤٩٣؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٨؛ المزار شهيد اول، ص ١٥١؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٧١ و ٩٨، ص ٢٧٣؛ معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ٢٧١؛ الابواب (رجال شيخ طوسى)، ص ١٠٣؛ ابصار العين فى انصار الحسين (عليه السلام)، ص ١٧٥؛ مقتل الحسين (عليه السلام) ابى مخنف، ص ١٦٥؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٣٧؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٠٠؛ الامالى، ص ٢٢٤؛ مثير الاحزان، ص ٤٣.
٣. اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٨؛ المزار شهيد اول، ص ١٥٣؛ بحار الانوار، ج ٩٨، ص ٣٤١؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٣، ص ٢٤٩؛ معجم رجال الحديث، ج ٧، ص ١٩٨؛ الابواب (رجال شيخ طوسى)، ص ١٠٠ و ١٠٦؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ٢٤٥؛ قاموس الرجال، ج ١٠، ص ٣٩٢؛ اعيان الشيعة، ج ١، ص ٣٩٢؛ ابصار العين فى انصار الحسين (عليه السلام)، ص ١٨٧؛ انصار الحسين (عليه السلام)، ص ٨٥؛ نقد الرجال، ج ٢، ص ١٤٦.
٤. ابصار العين فى انصار الحسين (عليه السلام)، ص ٢٢٢؛ اعيان الشيعة، ج ٢، ص ٣١٩؛ الكنى و الالقاب، ج ١، ص ٤٥؛ ابصار العين فى انصار الحسين (عليه السلام)، ص ١٥٩، به نقل از: الحقائق الوردية، ص ١٢٢؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ٤، ص ٢٧؛ قاموس الرجال، ج ١١، ص ٢٧١.

۷. مالک و سیف از جابریان دو برادر از ناحیه مادر.^۱

۱۰. شهادت ۹ تن از اصحاب امام (علیه السلام) در مقابل دیدگان مادرانشان

۱. حضرت علی اصغر (علیه السلام) (عبدالله)، مادرش بانو رباب؛^۲

۲ و ۳. عون^۳ و محمد^۴ فرزندان حضرت زینب (علیه السلام).

۱. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۵؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۴۵؛ المزار شهید اول، ص ۱۵۱؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷؛ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۴۰؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۸۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۳۸۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۷؛ الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۲؛ مقتل الحسین (علیه السلام) ابی مخنف، ص ۱۵۱؛ موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۵۴۱.
۲. الابواب، ص ۱۰۲؛ مقاتل الطالبین، ص ۵۹؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۵۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۵؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۵۷۴؛ الاختصاص، ص ۸۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۷۵؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۹؛ الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۹۲؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۲۹؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۹۲؛ مقتل الحسین (علیه السلام) ابی مخنف، ص ۲۳۷؛ ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)، ص ۵۴.
۳. مقاتل الطالبین، ص ۶۰؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ المزار المشهدی، ص ۴۹۰؛ مثير الاحزان، ص ۵۰؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۵؛ المزار، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴ و ج ۹۸، ص ۲۷۱؛ الابواب، ص ۱۰۲؛ خلاصة الاقوال، ص ۲۲۳؛ رجال ابن داود، ص ۱۴۸؛ نقد الرجال، ج ۳، ص ۳۸۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۸۶؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۹؛ الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۴؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۱؛ مقتل الحسین (علیه السلام) ابی مخنف، ص ۱۶۵.
۴. مقاتل الطالبین، ص ۶۰؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ المزار المشهدی، ص ۴۹۱؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳؛ ج ۹۸، ص ۲۷۱؛ لواعج الاشجان، ص ۱۷۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۴؛ المزار، ص ۱۴۹؛ الابواب، ص ۱۰۵؛ رجال ابن داود، ص ۱۶۷؛ معجم

٤. قاسم بن الحسن عليه السلام، مادرش رمله (نجمه)؛
 ٥. عبدالله بن الحسن عليه السلام، مادرش دختر سليل (شليل سبيع)؛ ابن عبدالله بجلى؛^٢
 ٦. عبدالله بن مسلم عقيل، مادرش رقيه دختر اميرالمؤمنين عليه السلام؛^٣
 ٧. محمد بن ابوسعيد بن عقيل؛^٤

→

- رجال الحديث، ج ١٢، ص ٨٢؛ الثقات، ج ٢، ص ٣١١؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٤١؛ الكامل فى التاريخ، ج ٤، ص ٩٢؛ البداية و النهاية، ج ٨، ص ٢٠١؛ مقتل الحسين عليه السلام ابى مخنف، ص ١٦٧.
١. مقتل الحسين عليه السلام ابى مخنف، ص ١٧٠؛ ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، ص ٧٢ و ٢٢٤؛ فرسان الهيجه، ج ٢، ص ٢٧؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ١٨٠؛ اسيران و جانبازان كربلا، ص ١٥٧؛ تنقيح المقال فى علم الرجال، ج ٢، ص ١٨؛ وسيلة الدارين: تاريخ زندگانی امام حسين عليه السلام، ص ٤١٦.
٢. مقاتل الطالبين، ص ٥٨؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ١٨٠؛ بحار الانوار، ج ٤٤، ص ١٦٨؛ مقتل الحسين عليه السلام ابى مخنف، ص ١٩١؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٦٩، ص ٢٠٥؛ ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، ص ٧٣؛ انصار الحسين عليه السلام، ص ١٣٢.
٣. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٢؛ الابواب (رجال شيخ طوسى)، ص ١٠٣؛ نقد الرجال، ج ٣، ص ١٤٤؛ طرائف المقال، ج ٣، ص ٦٦؛ معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ٣٥٧؛ ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، ص ٨٩؛ اسيران و جانبازان كربلا، ص ١٥٦؛ عاشورا چه روزی است، ص ٢٩٠؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٥٩؛ الكامل فى التاريخ، ج ٤، ص ٩٣؛ مقتل الحسين عليه السلام ابى مخنف، ص ٢٤١؛ مقاتل الطالبين، ص ٦٢.
٤. مستدرک علم رجال الحديث، ج ٨، ص ٣٩٤؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ٣٢٨؛ معالم المدرستين، ج ٣، ص ١٣٢؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٤٣؛ البداية و النهاية، ج ٨، ص ٢٠٢؛ مقتل الحسين عليه السلام ابى مخنف، ص ١٨٩؛ ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، ص ٩١؛ قاموس الرجال، ج ٩، ص ٢٩؛ اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦٠٩؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٤٥؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ٢٨٨؛ الكامل فى التاريخ، ج ٤، ص ٧٦.

۸. عمرو بن جناده، مادرش بحرّیه؛^۱

۹. وهب بن وهب، مادرش امّ وهب.^۲

۱۱. سخنان امام حسین علیه السلام در سوگ ده نفر از اهل بیت علیهم السلام و یارانش

۱. زمانی که حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید، حضرت بر بالین او آمد و فرمود: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، يَا بُنَيَّ! مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ، وَعَلَى أَنْتِهَآكَ حُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا»^۳ خدا بکشد مردم

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸؛ ابصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۵۹؛ العوالم الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۷۱؛ مستدرک علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰؛ موسوعة کلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۵۷؛ مقتل الحسين علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۲۱.

۲. الامالی، ص ۲۲۵؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۱ و ج ۴۵، ص ۱۸؛ مثير الاحزان، ص ۴۶؛ ابصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۲۲۴؛ اللهوف علی قتلى الطفوف، ص ۶۳؛ لواعج الاشجان، ص ۱۴۴؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۴۸؛ المجالس الفاخرة فی المصائب العترة الطاهرة، ص ۳۰۱.

۳. مقاتل الطالبین، ص ۷۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۵۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶؛ المزار المشهدی، ص ۴۸۷؛ مثير الاحزان، ص ۵۱؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۴۳؛ المزار شهید اول، ص ۱۴۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۶۹، ص ۱۶۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۴؛ مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۶۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۵۱۱؛ اللهوف علی قتلى الطفوف، ص ۶۸؛ ابصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۵۲؛ طبقات ابن سعد (ترجمه امام حسین علیه السلام)، ص ۷۳؛ سلحشوران طفّ، ص ۲۷۵.

ستمگری را که تو را کشتند، اینان چه اندازه بر خدا و به هتک حرمت رسول خدا ﷺ بی پروا شده‌اند، پس از تو آف بر این دنیا!»

۲. وقتی عباس بن علی علیه السلام به فیض شهادت نائل شد، امام حسین علیه السلام بر بالین او آمد و فرمود: «أَلَا أَنْكَسَرَ ظَهْرِي، وَقَلَّتْ حِيلَتِي وَ شَمْتُ بِي عَدُوِّي^۱ اکنون پشتم شکست؛ چاره اندیشی‌ام اندک و زبان شماتت دشمن به رویم باز شد.»

۳. آنگاه که قاسم بن حسن علیه السلام به شهادت رسید، امام بر بالین او حضور یافت و فرمود: «بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، خَصَمُهُمْ فَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَسُولُ اللَّهِ؛ دور باد از رحمت خدا گروهی که تو را به شهادت رساندند! جدت رسول خدا در روز رستاخیز در این زمینه با آنان دشمنی خواهد کرد.» سپس فرمود: «عَزَّ عَلَى عَمَلِكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يَجِيبُكَ، أَوْ يَجِيبُكَ ثُمَّ لَا تَنْفَعُكَ إِجَابَتُهُ^۲ بر عمویت بس دشوار است که او را به یاری خود

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۲؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۲۵۵؛ العوالم الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۸۵؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۷۰؛ المجالس الفاخرة فی مصائب العترة الطاهرة، ص ۳۲۳؛ شجرة طوبی، ج ۲، ص ۳۹۶؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۳۰؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰؛ سلحشوران طف، ص ۲۷۵.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۵ و ص ۳۵؛ مقاتل الطالبین، ص ۵۸؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۸۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۵؛ طبقات ابن سعد (ترجمه امام حسین علیه السلام)، ص ۷۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۷۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶؛ المزار المشهدی، ص ۴۹۰؛ مثير الاحزان، ص ۵۲؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۵؛ الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۷۵؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۲؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۶۳؛ اللهوف علی قتلى الطفوف، ص ۶۸؛ سلحشوران طف، ص ۲۷۵.

فراخوانی، ولی نتواند به تو پاسخ مثبت دهد و یا پاسخ دهد، در حالی که این پاسخ به تو سودی نرساند.»

۴. هنگامی که عبدالله بن حسن علیه السلام به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: «یا ابنِ اُخی! اصْبِرْ عَلٰی مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِیْ ذٰلِكَ الْخَیْرَ، فَاِنَّ اللّٰهَ یَلْحَقُکَ بِاَبْنِکَ الصّٰلِحِینَ»^۱ فرزند برادر! صبر و شکیبایی ورز و از آن گمان خیر داشته باش که خداوند تو را به نیای پاک و شایسته‌ات ملحق کند.»

۵. زمانی که حضرت علی اصغر علیه السلام به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام خون گلویش را به آسمان پاشید و فرمود: «اللّٰهُمَّ لَا یَکُونُ اَهْوَنَ عَلَیْکَ مِنْ فَصِیْلِ»^۲ خدایا! ارزش خون او که در نزد تو از خون بچه ناقه صالح کمتر نیست.»

۶. هنگامی که جناب مسلم بن عوسجه به شهادت رسید، امام علیه السلام بر بالین وی حاضر شد و فرمود: «رَحِمَکَ اللّٰهُ یا مُسْلِمُ! ای مسلم! خداوند تو را

۱. مقاتل الطالیین، ص ۷۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰؛ مثير الاحزان، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴؛ العوالم الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۹۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۴؛ الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۷؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۶۳؛ الدرالنظیم، ص ۵۵۷؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۷۴؛ اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۸؛ سلحشوران طف، ص ۲۷۵.

۲. مقاتل الطالیین، ص ۶۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴؛ الفصول المهمة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۸۴۵؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۵۴؛ اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۸؛ هون علی ما نزل بی انه بعین الله؛ العوالم الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۸۹؛ لواعج الاشجان، ص ۱۸۲؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۷۳؛ سلحشوران طف، ص ۲۷۶.

مشمول رحمت خویش گرداند» و این آیه را تلاوت فرمود: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۲.

۷. آنگاه که جناب حبیب بن مظهر به فیض شهادت نائل گشت، امام بر بالین او آمد و فرمود: «عند الله أحْتَسَبُ نفسي و حُماة أصحابی»^۳ بذل جان خود و شهادت یارانم را در پیشگاه خدا ذخیره می‌کنم.

۸. هنگامی که جناب حرّ بن یزید ریاحی به شهادت رسید، حضرت بر بالین او حاضر شد و فرمود: «أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سَمَتَكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا، وَسَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ» همان گونه که مادرت تو را نام نهاده است، در دنیا آزادمرد و در آخرت سعادتمند هستی.

۱. احزاب، ۲۳.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۳؛ مثير الاحزان، ص ۴۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ۲۶۳؛ تفسير نور الثقلين، ج ۴، ص ۲۵۹؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۶۷؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۵؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۶۳؛ اللهوف على قتلى الطفوف، ص ۶۴؛ ص ۱۱۰؛ المزار المشهدي، ص ۴۹۲؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۷؛ تاريخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱؛ مقتل الحسين عليه السلام، ص ۱۳۷؛ سلحشوران طفّ، ص ۲۷۶.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۶؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ۲۷۰؛ ابصار العین فی انصار الحسين عليه السلام، ص ۸۲؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۱۲؛ موسوعة کلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۵۳۷؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۹؛ تاريخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۷۱؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹۸؛ مقتل الحسين عليه السلام، ص ۱۴۷؛ ابصار العین فی انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۰۶؛ سلحشوران طفّ، ص ۲۷۶.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ۲۵۸؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۹۹؛ موسوعة کلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۵۲۹؛ تاريخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۵؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۴؛ مقتل الحسين عليه السلام، ص ۲۵۶؛ مخنف، ص ۱۲۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۲؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۶؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱؛ سلحشوران طفّ، ص ۲۷۶.

۹. آنگاه که جناب زهیر بن قین شربت شهادت نوشید، حضرت بر بالین او آمد و فرمود: «لَا يَعِدُّكَ اللَّهُ يَا زُهَيْرُ! وَلَكِنْ قَاتِلُكَ لَعْنُ الَّذِينَ مَسَحُوا قِرْدَةَ وَخَنَازِيرُ»^۱ زهیر! خداوند تو را از رحمت خویش دور ندارد و قاتلانت را لعنت کند، بسان کسانی که به صورت میمون و خوک درآمدند.»

۱۰. زمانی که جناب جون، غلام ابوذر به شهادت رسید، حضرت بر بالین او حاضر شد و فرمود: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۲ خدایا چهره اش را سفید و بدنش را خوشبو کن و میان او و محمد و خاندانش آشنایی بیشتر قرار ده!

۱۲. در حادثه عاشورا چهار بانو به شهادت رسیدند

۱. ام وهب؛^۳

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۶؛ العوالم الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۵۸؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۵۳۸؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۲؛ مقتل الحسين علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۲۰؛ ابصار العین فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۶۷؛ نفس الرحمن، ص ۲۵۴؛ سلحشوران طف، ص ۲۷۶.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ العوالم الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۶۶؛ شجره طوبی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۸؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۲۰؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۵۴۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵؛ ابصار العین فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۷۷؛ مقتل الحسين علیه السلام مقرر، ص ۲۵۲؛ سلحشوران طف، ص ۲۷۶.

۳. العوالم الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۶۰؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۳؛ لواعج الاشجان، ص ۱۴۰؛ انصار الحسين علیه السلام، ص ۷۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴؛ مستدرک اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۹۶؛ کربلاء الثورة و المأساء، ص ۳۱۱؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، ص ۲۱۱؛ ابصار العین فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۸۱ و ۲۲۷؛ مقتل الحسين علیه السلام مقرر، ص ۲۴۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷.

٢. ام حسن، فرزند امام مجتبیٰ (علیه السلام) و مادرش ام بشیر دختر ابومسعود انصاری؛^١

٣. حمیده (عاتکه)، دختر جناب مسلم؛^٢

٤. درة الصدف.^٣

سرهای مقدس سه تن از اصحاب حضرت را بلافاصله از بدن جدا و به سمت امام حسین (علیه السلام) پرتاب کردند:

١. سر مبارک جناب وهب بن وهب؛^٤

٢. سر مبارک جناب عابس بن ابی شیب شاکری؛^٥

٣. سر مبارک جناب عمرو بن جناده.^٦

١. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ١، ص ١٠٣؛ وسیلة الدارين، ص ٢٤٧؛ معالی السبطين، ج ٢، ص ٢٣٥؛ اسیران و جانبازان کربلا، ص ١٩١.

٢. معالی السبطين، ج ١، ص ٢٦٦؛ وسیلة الدارين، ص ٢٩٧؛ اسیران و جانبازان کربلا، ص ١٩٢.

٣. اسرار الشهادة، ج ٣، ص ٤٤٥؛ اعلام النساء، ص ٣٣٦.

٤. الامالی، ص ٢٢٥؛ روضة الواعظین، ص ١٨٧؛ مستدرک الوسائل، ج ١١، ص ٢٥؛ بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٢١؛ العوالم الامام الحسین (علیه السلام)، ص ١٧٠؛ موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ٥٢٥؛ موسوعة شهادة المعصومین (علیهم السلام)، ص ٢١١.

٥. ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)، ص ٢٢٧.

٦. معالم المدرستین، ج ٣، ص ١٢١؛ موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ٥٥٠؛ مقتل الحسین (علیه السلام) مقرر، ص ٣١٤؛ موسوعة شهادة المعصومین (علیهم السلام)، ص ٢٣٥؛ الاخلاق الحسینیة، ص ١١٩؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٢٧؛ العوالم الامام الحسین (علیه السلام)، ص ١٠١؛ انصار الحسین (علیه السلام)، ص ١٠١؛ من اخلاق الامام الحسین (علیه السلام)، ص ٢٢٩؛ ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)، ص ١٥٩؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٢٥٣؛ اعیان الشیعة، ج ١، ص ٦٠٦.

بخش سوم:

شرح حالات و ویژگی های فردی

اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام

فصل اول:

حسب بن مظاہر اسدی

السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ

حبيب بن مظاهر و به قولی مُظَهَّر بن رثاب بن اشتر بن جخوان بن فقعه بن طریف بن عمرو بن قیس بن حارث بن ثعلبه بن دودان بن اسد،^۱ مکنی بن ابوالقاسم اسدی فقعه‌سی است. وی صحابی پیامبر ﷺ و بعد از ایشان از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و از رجال برجسته و بنام کوفه بوده است. حبيب بن مظاهر منسوب به قبیله بنی‌اسد است که افتخار تجهیز و دفن شهدای کربلا نصیب آنان شد.

جناب حبيب قرآن را در یک شب ختم می‌نمود^۲ و توانست با جان

-
۱. ابصارالعين فی انصارالحسين عليه السلام، ص ۱۰؛ پاورقی لیلۃ عاشورا فی الحدیث و الادب ص ۱۵؛ اعیان الشیعه ج ۴، ص ۵۵۳.
 ۲. الإصابۃ فی تمیز الصحابة، ج ۲، ص ۱۴۲؛ ابصارالعين فی أنصارالحسين عليه السلام، ص ۲۱۱؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۱۳۲؛ پاورقی مقتل الحسين عليه السلام ابی مخنف، ص ۱۴.
 ۳. الابواب، ص ۶۰، ۹۳ و ۱۰۰؛ نقدالرجال، ج ۱، ص ۳۹۹؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۰۲؛ معجم رجال الحدیث وتفصیل طبقات الرواة، ج ۵، ص ۲۰۱؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۷۳.
 ۴. شجره طوبی، ج ۲، ص ۴۴۲؛ موسوعة کلمات الامام الحسين عليه السلام، تحقیقات پژوهشکده باقر العلوم، ص ۵۳۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۷۱؛ فرسان‌الهیجاء، ج ۱، ص ۹۹؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۱۳۳؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۳.

و دل به آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۱ که پیامبر ﷺ به آن سفارش فرموده بود، عمل کند و سعادت اخروی را با شهادت در رکاب ذریه ایشان برای خویش رقم زند و به کرامت رسد. آن بزرگوار بعد از پیامبر اکرم ﷺ همواره در کنار امیرالمؤمنین ﷺ و از خواص یاران آن حضرت و از اعضای «شرطه الخمیس»^۲ بود که قسم یاد کرده بودند تا شهادت، دست از علی ﷺ برندارند و در جنگ‌های دوران حضرت امیر ﷺ شرکت داشت؛ همچنین از جمله راویان احادیث اهل بیت ﷺ بود. روایت ذیل از اوست:

فَقَدْ رَوَى لَنَا أَنَّ حَبِيبَ بْنِ مُطَاهِرٍ الْأَسَدِيَّ بَيَّضَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَّهُ قَالَ
لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَيُّ شَيْءٍ كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ

۱. شوری، ۲۳.

۲. الرجال، جعفر أحمد بن أبی عبد الله البرقی، ص ۳؛ پاورقی التحریر الطاووسی، ص ۱۷۸؛ معجم رجال الحديث وتفصیل طبقات الرواة، ج ۵، ص ۲۰۱؛ المفید من معجم رجال الحديث، محمد جواهری، ص ۱۲۷؛ انصار الحسین ﷺ، ص ۸۱؛ الاختصاص، ص ۲؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۰. شرطه الخمیس به عده‌ای از یاران آن حضرت می‌گفتند که خیلی شجاع بودند و جلوی لشکر و با امیرالمؤمنین شرط ماندن کرده بودند و چون لشکر امیرالمؤمنین دارای پنج گروه بود: ۱. مقدمه؛ ۲. قلب؛ ۳. میمنه؛ ۴. میسر؛ ۵. ساق که به ایشان شرطه الخمیس می‌گفتند و علامتی داشتند که شناخته می‌شدند. گویا شرط کرده بودند یا پیروز شوند و یا کشته گردند. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۵۱؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ص ۳۲۳؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الاخبار، ص ۲۴۰؛ حاشیه المکاسب، سید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج ۲، ص ۱۰۶؛ الحاشیه علی اصول الکافی، سید بدرالدین بن أحمد الحسینی العاملی، ص ۲۱۸؛ الاختصاص، ص ۲؛ طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال، ج ۲، ص ۲۱۳.

اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ
فَنُعَلِّمُ لِّلْمَلَائِكَةِ التَّسْبِيحَ وَ التَّهْلِيلَ وَ التَّحْمِيدَ.^۱

از حبیب بن مظاهر که خداوند روسفیدش گرداند روایت شده که به
حسین بن علی علیه السلام عرض کرد: پیش از آنکه خداوند متعال آدم را
خلق کند، شما چه وضعیتی داشتید؟ حضرت فرمود: ما شبح‌هایی از
نور بودیم و در عرش در گردش بودیم و به فرشته‌ها تسبیح و تهلیل
و سپاسگویی یاد می‌دادیم.

آن بزرگوار از حاملان اسرار علی علیه السلام بود و علم منایا و بلایا را از
ایشان فرا گرفت؛^۲ گواه این مدعا، آگاهی حبیب از چگونگی شهادت
خویش و میثم تمار است.

ملاقات حبیب و میثم

عَنْ فَضِيلِ بْنِ الزَّبِيرِ: مَرَّ مَيْثَمُ التَّمَارُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، فَاسْتَقْبَلَ حَبِيبَ
بَنِ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيَّ عِنْدَ مَجْلِسِ بَنِي أَسَدٍ، فَتَحَدَّثَا حَتَّى اخْتَلَفَ
أَعْنَاقُ فَرَسَيْهِمَا.

۱. علل الشرائع، ص ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۱۱؛ روضة المتقين فی شرح
من لا یحضره الفقیه، ص ۴۵۷؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، تحقیقات
پژوهشکده باقر العلوم ص ۶۹۵.

۲. مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۰؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۲،
ص ۳۰۲؛ پاورقی مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۴۳؛ الاعلام من الصحابة و
التابعین، ج ۶، ص ۸۴؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۱۳۲؛ ابصار العین فی
انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۰۱؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۳.

از فضیل بن زبیر نقل شده که روزی میثم تمّار در حالی که بر اسبش سوار بود، از میدانی که بنی‌اسد در آن نشسته بودند عبور می‌کرد که با حبیب، که او نیز سوار بر اسب بود مواجه شد. با هم گفتگو کردند و به حدی آنها به هم نزدیک شدند که گردن هر دو اسب کنار هم قرار گرفت.

ثُمَّ قَالَ حَبِيبٌ: لَكَائِي بِشَيْخٍ أَصْلَعَ صَحْمِ الْبَطْنِ يَبِيعُ الْبَطِيخَ عِنْدَ دَارِ الرَّزْقِ، قَدْ ضَلَبَ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ ﷺ وَيَقْرُ بَطْنُهُ عَلَى الْخَشَبِ.

سپس حبیب گفت: گویی پیرمردی را می‌بینم که شکمی بزرگ داشته و جلوی سرش مو ندارد و در دارالرزق، خربزه می‌فروشد؛ اما او را (در راه عشق به امیر المومنین علیه السلام) به جرم دوستی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به دار می‌آویزند و شکمش روی چوب پاره و شهید می‌شود.

فَقَالَ مِثْمٌ: وَإِنِّي لَأَعْرِفُ رَجُلًا أَحْمَرَ لَهُ ضَفِيرَتَانِ يَخْرُجُ لِيَنْصُرَ ابْنَ بَنَاتِ نَبِيِّهِ، فَيُقْتَلُ وَيُجَالُ بِرَأْسِهِ بِالْكُوفَةِ.

میثم نیز رو به حبیب کرد و گفت: من نیز مردی سرخ‌فام با دو گیسوی بافته شده می‌شناسم که برای یاری فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قیام می‌کند؛ اما سرش را می‌برند و در کوفه می‌چرخانند.

ثُمَّ افْتَرَقَا، فَقَالَ أَهْلُ الْمَجْلِسِ: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا أَكْذَبَ مِنْ هَذَيْنِ! آنها از یکدیگر جدا شدند. سپس با رفتن آنها افرادی که آنجا حضور داشتند (در حالی که بهت‌زده سخنان آنها را شنیده بودند و چیزی از این جملات نمی‌فهمیدند.) گفتند: ما دروغ‌گوتر از این دو ندیده‌ایم.

قَالَ: فَلَمْ يَفْتَرِقْ أَهْلُ الْمَجْلِسِ حَتَّى أَقْبَلَ رُشَيْدَ الْهَجْرِي، فَطَلَبَهُمَا فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَجْلِسِ عَنْهُمَا، فَقَالُوا: افْتَرَقَا، وَسَمِعْنَاهُمَا يَقُولَانِ كَذَا وَكَذَا.

فضیل بن زبیر می گوید: آن جمع هنوز متفرق نشده بودند که رشید هجری وارد شد. رشید سؤال کرد: شما میثم و حبیب را ندیده اید؟ آنها جواب دادند: اینجا بودند؛ ولی از هم جدا شدند در حالی که چیزهای (عجیبی) به یکدیگر گفتند (و دروغ هایی بین آنها رد و بدل شد).

فَقَالَ رُشَيْدٌ: رَحِمَ اللَّهُ مَيْثَمًا! نَسِيَ: وَيَزَادُ فِي عَطَاءِ الَّذِي يَجِيءُ بِالرَّأْسِ مِئَةَ دِرْهَمٍ، ثُمَّ أَدْبَرَ، فَقَالَ الْقَوْمُ: هَذَا وَاللَّهِ أَكْذَبُهُمْ!!

رشید فرمود: خدا میثم را رحمت کند! او فراموش کرد بگوید که به آورنده سر حبیب به کوفه صد درهم بیشتر خواهند داد. وقتی رشید رفت، مردم گفتند: به خدا قسم، این شخص از همه دروغگوتر است. فَقَالَ الْقَوْمُ: وَاللَّهِ! مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى رَأَيْنَاهُ مُصْلُوبًا عَلَى بَابِ دَارِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ، وَجِءَ بِرَأْسِ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ قَدْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَأَيْنَا كُلَّ مَا قَالُوا.^۱

پس از این جریان گفتند: به خدا سوگند! روزگاری نگذشت که میثم را بر در خانه عمرو بن حُرَیث به دار آویخته دیدیم. نیز شاهد بودیم

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹۲؛ اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ج ۱، ص ۲۹۲؛ الهدایة الكبرى، ص ۱۶۰؛ مدینة معاجز الأئمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر، ج ۳، ص ۱۸۶؛ معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۵، ص ۲۰۱؛ أحمد البراقی النجفی، تاریخ الکوفة، ص ۳۳۶؛ مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۷؛ پاورقی مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۴۳؛ إِبْصَار العین فی أنصار الحسین علیه السلام، ص ۱۰۱.

که سر حبیب بن مظاهر را - که همراه حسین علیه السلام کشته شده بود - آوردند و هر آنچه گفته بودند، به چشم دیدیم.

آری! چه بجاست که با آمدن نامی از میثم و رشید، ماجرای ایشان را با امیرالمؤمنین علیه السلام یادآور شویم که اینان چه کردند که محرم اسرار علی بن ابیطالب علیه السلام شدند.

جریان خبر دادن شهادت میثم توسط امیرالمؤمنین علیه السلام

و رَوَى أَنَّ مَيْثَمَ التَّمَارِ أَتَى دَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُ لَنَائِمٌ. فَتَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَنْتَبِهْ أَيُّهَا النَّائِمُ فَوَ اللَّهُ لَتُخَضَّبَنَّ لِخَيْتِكَ مِنْ رَأْسِكَ فَانْتَبَهَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ أَذْخُلُوا مَيْثَمًا.

روایت شده است که میثم تمار به خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد. گفته شد ایشان خواب است. میثم با صدای بلند فریاد زد: برخیز ای کسی که خوابیده‌ای! به خدا سوگند محاسن تو از خون سرت خضاب خواهد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام بیدار شد و فرمود: میثم را داخل بیاورید.

فَقَالَ لَهُ أَيُّهَا النَّائِمُ وَ اللَّهُ لَتُخَضَّبَنَّ لِخَيْتِكَ مِنْ رَأْسِكَ فَقَالَ: صَدَقْتَ وَ أَنْتَ وَ اللَّهُ لَيَقْطَعُ يَدَاكَ وَ رِجْلَاكَ وَ لِسَانُكَ وَ لَيَقْطَعَنَّ النَّخْلَةَ الَّتِي بِالْكُنَاسَةِ فَتُشَقُّ أَرْبَعُ قِطَعَاتٍ وَ تُصَلَّبُ أَنْتَ عَلَى رُئُوعِهَا وَ حُجْرُ بْنُ عَدِي عَلَى رُئُوعِهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَكْثَمَ عَلَى رُئُوعِهَا وَ خَالِدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَلَى رُئُوعِهَا...

[میثم همین که وارد شد، همان سخن را تکرار کرد] و به ایشان گفت: ای کسی که خوابیده‌ای! به خدا قسم که محاسن تو از خون سرت خضاب خواهد شد. امام علیه السلام فرمود: آری راست می‌گویی و به

خدا سوگند که دست‌ها، پاها و زبان تو هم بریده خواهد شد و این درخت خرمایی که در کناسه کوفه است، قطع و به چهار قطعه شقه خواهد شد و تو بر یکی از قطعات آن به دار کشیده می‌شوی و حجر بن عدی، محمد بن اکثم و خالد بن مسعود، بر قطعات دیگر آن به دار کشیده خواهند شد...

... فَقُلْتُ لَهُ: أَوْ كَاتِنٌ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: إِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ كَذَا عَهْدُهُ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ. قُلْتُ لَهُ: مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ بِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

... پس به ایشان گفتم: ای امیرالمؤمنین! آیا این کار اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: آری! سوگند به پروردگار کعبه، این عهدهی است که پیامبر ﷺ با من فرموده است. گفتم: ای امیرالمؤمنین! چه کسی این کار را نسبت به من انجام می‌دهد؟

قَالَ: لِيَأْخُذَنَّ الْعُتْلُ الرَّنِيمُ ابْنُ الْأَمَةِ الْفَاجِرَةِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. قَالَ: فَكَانَ يَخْرُجُ إِلَى الْجَبَانَةِ وَ أَنَا مَعَهُ فَيَمُرُّ بِالنَّخْلَةِ فَيَقُولُ: يَا مِثْمُ إِنَّ لَكَ وَ لَهَا شَأْنًا مِنَ الشَّانِ قَالَ فَلَمَّا وُلَّى عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفَةَ وَ دَخَلَهَا تَعَلَّقَ عِلْمُهُ بِالنَّخْلَةِ فَأَمَرَ بِقَطْعِهَا.

فرمود: مرد شکمبارۀ پست و پسر کنیزک بدکاره، عبید الله بن زیاد تو را خواهد گرفت. میثم می‌گوید: روزی دیگر که امیرالمؤمنین علیه السلام به گورستان کوفه می‌رفت من هم همراهش بودم. از کنار آن درخت خرما گذشت و فرمود: ای میثم! برای تو و این درخت ماجراهایی است. گوید: چون عبید الله بن زیاد والی کوفه شد و داخل شهر شد پرچمش به آن درخت گیر کرد و پاره شد و دستور داد آن را ببردند.

فَاشْتَرَاهَا رَجُلٌ مِنَ النَّجَارِينَ فَشَقَّهَا أَرْبَعَ قِطَعٍ قَالَ مِيثَمٌ: فَقُلْتُ لِصَالِحِ ابْنِي: فَخُذْ مِسْمَارًا مِنْ حَدِيدٍ فَانْقُشْ عَلَيْهِ اسْمِي وَ اسْمَ أَبِي وَ ذُقْهُ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَجْدَاعِ. فَلَمَّا مَضَى بَعْدَ ذَلِكَ أَيَّامٌ أَتَوْنِي قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ السُّوقِ فَقَالُوا: يَا مِيثَمُ انْهَضْ مَعَنَا إِلَى الْأَمِيرِ نَشْكُو إِلَيْهِ عَامِلَ السُّوقِ وَ نَسْأَلُهُ أَنْ يَغْزِلَهُ عَنَّا وَ يُوَلِّيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ.

یکی از نجاران آن را خرید و چهار شقه کرد. میثم می گوید: به پسر صالح گفتم قطعه آهنی بردار و نام من و پدرم را بر آن بنویس و بر یکی از شقه های این درخت نصب کن. چند روزی گذشت، گروهی از بازاریان پیش من آمدند و گفتند: ای میثم! با ما بیا پیش امیر روم تا از کارگزار بازار شکایت کنیم و بخواهیم او را از کار بر کنار کند و کس دیگری را بر ما بگمارد.

قَالَ: وَ كُنْتُ خَطِيبَ الْقَوْمِ فَتَصَّتْ لِي وَ أَعْجَبَهُ مِنْطَقِي قَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ تَعْرِفُ هَذَا الْمُتَكَلِّمَ؟ قَالَ: وَ مَنْ هُوَ؟ قَالَ هَذَا مِيثَمُ التَّمَارِ الْكَذَّابُ مَوْلَى الْكَذَّابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَاسْتَوَى جَالِسًا فَقَالَ لِي مَا يَقُولُ؟

میثم گفت: من سخنگوی ایشان بودم. [عبیدالله] برای من سکوت کرد و چون سخن گفتم از گفتار من تعجب کرد. عمرو بن حرث به او گفت: خداوند [کارهای] امیر را اصلاح فرماید. آیا این کسی را که سخن می گوید می شناسی؟ گفت: او کیست؟ گفت: این میثم تمار دروغگوست که وابسته به علی بن ابی طالب دروغگوست. گفت: عبید الله بن زیاد، راست نشست (خودش را جمع و جور کرد) و به من گفت: این شخص چه می گوید؟

فَقُلْتُ: كَذَبَ أَصْلَحَ اللَّهِ الْأَمِيرَ بَلْ أَنَا الصَّادِقُ مَوْلَى الصَّادِقِ عَلِيٍّ
بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا. فَقَالَ لِي: لَتَبْرَأَنَّ مِنْ عَلِيٍّ وَ لَتَذْكُرَنَّ
مِنْ مَسَاوِيهِ وَ تَتَوَلَّى عُثْمَانَ وَ تَذْكُرُ مَحَاسِنَهُ أَوْ لَأَقْطَعَنَّ يَدَيْكَ وَ
رِجْلَيْكَ وَ لَأُصَلِّبَنَّكَ.

گفتم: خداوند [کارهای] امیر را اصلاح فرماید. دروغ می‌گوید، بلکه
من راستگوی وابسته به علی بن ابی طالبم که به حق راستگو بود.
عبید الله بن زیاد به من گفت: باید از علی بیزارى بجویی و بدی-
هایش را یادآور شوی و نسبت به عثمان اظهار دوستی کرده و
نیکی‌هایش را بیان کنی وگرنه دست‌ها و پاهایت را می‌برم و تو را بر
دار می‌کشم.

فَقُلْتُ... خَيْرَنِي سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ. قَالَ لِي: وَ مَا قَالَ لَكَ؟ قَالَ:
قُلْتُ أَتَيْتُ الْبَابَ فَقِيلَ لِي إِنَّهُ لَنَائِمٌ فَتَنَادَيْتُ انْتَبِهْ أَيُّهَا النَّائِمُ. فَوَّ اللَّهُ
لِتُخَضَّبَنَّ لِخَيْتِكَ مِنْ رَأْسِكَ.

گفتم:... که مولی و سرورم مرا نسبت به این امر آگاه کرده است.
عبید الله بن زیاد گفت: چه چیزی به تو گفت؟ گفتم: بر در خانه امیر
المؤمنین علی علیه السلام رفتم. به من گفتند خواب است. من فریاد بر آوردم
که ای شخص خوابیده برخیز! که به خدا سوگند محاسن تو از خون
سرت خضاب خواهد شد.

قَالَ: صَدَقْتَ!؟ وَ أَنْتَ وَ اللَّهُ! لَيَقْطَعَنَّكَ يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ وَ لِسَانَكَ
وَ لَتُصَلَّبَنَّ. فَقُلْتُ: وَ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ بِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ:
يَأْخُذُكَ الْعَتَلُ الرَّزِيمُ ابْنُ الْأَمَةِ الْفَاجِرَةِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ. قَالَ: فَاِمْتَلَأْ
غِيظًا ثُمَّ قَالَ: وَ اللَّهُ لَأَقْطَعَنَّ يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ وَ لَأَدْعَنَّ لِسَانَكَ حَتَّى

أَكْذَبَكَ وَ أَكْذَبَ مَوْلَاكَ. فَأَمَرَ بِهِ فَقَطَعَتْ يَدَاهُ وَ رِجْلَاهُ ثُمَّ أُخْرِجَ
فَأَمَرَ بِهِ أَنْ يَصْلَبَ.

فرمود: راست می‌گویی و به خدا سوگند که دست‌ها، پاها و زبان تو هم بریده می‌شود و به دار کشیده می‌شوی. من گفتم: ای امیرالمؤمنین! چه کسی این کار را نسبت به من انجام می‌دهد؟ فرمود: مرد شکمبارۀ پست، پسر کنیزک بدکاره، عبید الله بن زیاد. گوید: در این هنگام [عبیدالله] سخت خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند دست‌ها و پاهایت را قطع می‌کنم ولی زبانت را نمی‌برم تا دروغ تو و دروغ سرورت را ثابت کنم. عبید الله بن زیاد دستور داد دست‌ها و پاهای میثم را بریدند و او را به دار کشیدند.

فَتَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْمَعَ الْحَدِيثَ الْمَكْنُونِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؟ فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أَقْبَلَ يَحْدُثُهُمْ بِالْعَجَائِبِ. قَالَ: وَ خَرَجَ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ وَ هُوَ يَرِيدُ مَنْزِلَهُ فَقَالَ: مَا هَذِهِ الْجَمَاعَةُ؟ قَالُوا: مِثْمُ التَّمَارِ، يَحْدُثُ النَّاسَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

میثم با تمام نیرو فریاد برآورد که ای مردم! آیا کسی است دوست داشته باشد از احادیث پوشیده‌ی علی بن ابی‌طالب عليه السلام آگاه شود؟ پس مردم جمع شدند و میثم شروع به نقل احادیث عجیب کرد. در این هنگام عمرو بن حرث از پیش عبید الله بیرون آمد که به خانه خود برود. [آن جمعیت را دید و] پرسید این جماعت چیست؟ گفتند: میثم برای مردم از علی بن ابی‌طالب عليه السلام سخن می‌گوید.

قَالَ: فَانْصَرَفَ مُسْرِعًا، فَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ، بَادِرْ فَأَبْعَثْ إِلَى هَذَا مَنْ يَقْطَعُ لِسَانَهُ. فَإِنِّي لَسْتُ آمِنُ أَنْ يَتَغَيَّرَ قُلُوبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَيَخْرُجُوا عَلَيْكَ. قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَى حَرَسٍ فَوْقَ رَأْسِهِ فَقَالَ: اذْهَبْ

فَاقْطَعْ لِسَانَهُ. قَالَ: فَأَتَاهُ الْحَرْسِيُّ فَقَالَ لَهُ: يَا مِثْمُ قَالَ مَا تَشَاءُ!
قَالَ: أَخْرِجْ لِسَانَكَ فَقَدْ أَمَرَنِي الْأَمِيرُ بِقَطْعِهِ.

او شتابان [پیش عبید الله] برگشت و گفت: خداوند [کارهای] امیر را اصلاح فرماید. شتاب کن و کسی را بفرست که زبان این مرد را ببرد که من از اینکه دل‌های مردم کوفه را بشوراند در امان نیستم و ممکن است آنان بر تو قیام کنند. عبید الله متوجه نگهبانی که بالای سرش ایستاده بود شد و گفت: برو و زبانش را قطع کن. نگهبان پیش او آمد و گفت: ای میثم! میثم گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: زبانت را بیرون بیاور که امیر به من فرمان داده است آن را قطع کنم.

فَقَالَ مِثْمُ: أَلَا زَعَمَ ابْنُ الْأَمَةِ الْفَاجِرَةِ أَنَّهُ يَكْذِبُنِي وَ يَكْذِبُ مُؤَلَايَ؟! هَاكَ لِسَانِي فَاقْطَعْ. قَالَ: فَقَطَّعَ لِسَانَهُ وَ شَحَطَ سَاعَةً فِي دَمِهِ ثُمَّ مَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ أَمَرَ بِهِ، فَصُلِبَ. قَالَ صَالِحٌ: فَمَضَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ بِأَيَّامٍ فَإِذَا هُوَ قَدْ صُلِبَ عَلَى الرَّبْعِ الَّذِي كُنْتُ دَقَقْتُ الْمِسْمَارَ فِيهِ.

میثم گفت: این پسر کنیزک بدکاره گمان می‌کرد که من و سرورم را دروغگو خواهد کرد. بیا این زبانش را قطع کن. گفت: زبانش را بریدند. او ساعتی در خون خود طپید و درگذشت. خدا او را رحمت کند. سپس دستور داده شد جسدش را بر دار کشیدند. صالح (پسر میثم) می‌گوید: پس از چند روز آنجا رفتم و دیدم او بر همان شقه بر دار کشیده شده است که آن قطعه آهن را در آن کوبیده بودم.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۳۱؛ منتهی المقال، ج ۶، ص ۳۶۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۰۷؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۱۴؛ الاختصاص، ص ۷۶؛ مسند امام رضا (علیه السلام)، ص ۴۵۰؛ مسند امام علی (علیه السلام)، ص ۴۰۴؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۸.

همچنین در مورد جناب رشید هجری نیز روایتی شبیه این روایت نقل شده به این مضمون که روزگاری نگذشته بود که عیدالله، رشید را خواست و او را به براءت از علی علیه السلام خواند؛ اما او چنین نکرد و چنان آرام و عادی برخورد کرد که ابن زیاد برآشفته و گفت: چه شده است؛ مگر نگفتم تو را خواهم کشت؟!

فَقَالَ لَهُ أَخْبَرَنِي خَلِيلِي أَنَّكَ تَدْعُونِي إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْهُ فَلَا أَبْرَأُ
فَتَقَطَّعَ يَدَيَّ وَرِجْلِي وَ لِسَانِي.

رشید جواب داد: دوستم علی بن ابیطالب علیه السلام به من خبر داد که مرا به براءت از علی علیه السلام می‌خوانی؛ اما من براءت نخواهم جست. ضمناً این را هم فرمود که دست و پا و زبان من را هم خواهی برید.

فَقَالَ وَاللَّهِ لَا كَذِبَ قَوْلُهُ قَالَ فَقَدَّمُوهُ فَقَطَّعُوا يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ تَرَكُوا
لِسَانَهُ...^۱

[ابن زیاد ملعون و بی‌حیا جسارتی به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و] گفت: اثبات می‌کنم که مولایت دروغ گفته است. همه کارها را انجام می‌دهم، ولی زبان را قطع نخواهم کرد؛ پس دستور داد دست و پای او را قطع کردند، ولی زبانش را وانهادند.

فَلَمَّا حُمِلَ إِلَى أَهْلِهِ أَقْبَلَ يَحْدُثُ النَّاسَ بِالْعِظَائِمِ.. فَدَخَلَ رَجُلٌ عَلَى
ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ لَهُ مَا صَنَعْتَ فَقَطَّعْتَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ هُوَ يَحْدُثُ
النَّاسَ بِالْعِظَائِمِ قَالَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ زُذُوهُ وَ قَدْ انْتَهَى إِلَى بَابِهِ فَرَدُّوهُ
فَأَمَرَ بِقَطْعِ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ لِسَانِهِ وَ أَمَرَ بِصَلْبِهِ.^۲

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. الاعلام فی الصحابة و الاحادیث، ج ۵، ص ۱۲۱.

دیری نباید که دیدند در آن خفقان که کسی جرأت به زبان آوردن نام علی علیه السلام را نداشت، رشید بر بالای دار از فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام می گوید. به ابن زیاد خبر دادند که تو رشید را به سبب براءت نجستن از علی علیه السلام دار زدی، در حالی که او ناقل فضائل علی علیه السلام شده و مردم را با علی علیه السلام و فضائل او آشنا می کند. ابن زیاد نیز دستور داد دست و پای دیگر او را و نیز زبانش را قطع کنند.

اما در آخرین لحظات رشید گفت: ابن زیاد قصد داشت من و سرورم را دروغگو جلوه دهد، اما اکنون دیدند که «الآنَ وَاللَّهِ جَاءَ تَصْدِيقُ خَبَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام»^۱ به خداوند سوگند الان صدق گفتار مولای من علی بن ابی طالب علیه السلام مشخص شد». در این حال بود که زبان رشید را قطع و او را به دار بستند و شکمش را پاره کردند و به شهادتش رساندند.

ارسال نامه از طرف حبیب بن مظاهر و عده ای دیگر به ابا عبدالله علیه السلام بعد از به درک واصل شدن معاویه تعدادی از یاران حضرت امیر و امام حسن علیه السلام نامه هایی به امام حسین علیه السلام نوشتند و مضمون یکی از مهم ترین آنها این بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ وَ الْمُسَيْبِ بْنِ نَجَبَةَ وَ
رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ شَيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۳۲۵؛ الاعلام فی الصحابة و التابعین، ج ۵، ص ۱۲۱؛ موسوعة الامام علی بن ابیطالب علیه السلام فی الکتاب و السنة و التاريخ، ص ۱۱۰؛ شجرة طوبی، ج ۱، ص ۹۳.

الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ سَلَامٌ عَلَيْكَ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.

از طرف سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبة و رفاعه بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و شیعیان مؤمن و مسلمان کوفه به حسین بن علی علیه السلام.

سلام بر تو، حمد و سپاس خداوند را به جا می آوریم که غیر از او خدایی نیست.

أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَضَىٰ عَذَابَ الْجَبَّارِ الْعَنِيدِ الَّذِي انْتَزَىٰ عَلَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَأَبْتَرَهَا أَمْرَهَا وَغَضَبَهَا فِيَّهَا وَتَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَىٰ مِنْهَا ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَاسْتَبَقَىٰ شَرَّارَهَا وَجَعَلَ مَالَ اللَّهِ دُولَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَأَغْنِيَاءِهَا فَبُعْدًا لَهُ كَمَا بَعْدَتْ ثُمُودُ!

اما بعد: سپاس خدایی را سزد که دشمن ستم کیش و لجوج تو را نابود کرد؛ همان دشمنی که بر این امت تسلط یافت و با ظلم و ستم زمامدار ایشان گردید؛ بیت المال مسلمان ها را غصب کرد و بدون رضایتشان بر آنها سلطنت کرد؛ پس بهترین این امت را کشت و شرورترین افراد را باقی نهاد؛ بیت المال خدا را بین ثروتمندان و قلدان تقسیم کرد، نابود باد همان طور که قوم ثمود نابود شدند!

إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَالتَّوَعُّمَانِ بِنُ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ لَسْنَا نَجْمَعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ وَلَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَاهُ حَتَّى نُلْحِقَهُ بِالشَّامِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳؛ روضة الواعظین، ص ۱۷۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۱؛ العوالم الامام الحسين علیه السلام، ص ۱۸۲؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۳۷۷؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۱؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۹؛ مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۵.

اکنون ما را امام و راهنمایی نیست؛ پس به سوی ما بیا، شاید خدای توانا ما را به وسیله تو به حق برساند. نعمان بن بشیر در دارالاماره است؛ ولی ما نماز جمعه‌ها را با او اقامه نمی‌کنیم و در ایام عید با وی خارج نمی‌شویم. اگر به ما خبر برسد که تو نزد ما خواهی آمد، ما با خواست خدا او را به سوی شام بیرون می‌کنیم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

اظهار وفاداری جناب حبیب در منزل مختار

کوفیان نامه‌های بسیاری از پی هم برای امام گسیل کردند و در تمامی آنها تمنای ورود امام را داشتند تا آنکه هجده هزار نامه نزد امام جمع شد. اباعبدالله علیه السلام جناب مسلم بن عقیل را به عنوان سفیر و نماینده خویش به سوی کوفه روانه کردند.

أَقْبَلَ مُسْلِمٌ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ، فَتَزَلَّ دَارَ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ وَهِيَ الَّتِي تُدْعَى الْيَوْمَ دَارَ مُسْلِمِ بْنِ الْمُسَيَّبِ - وَأَقْبَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ، قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ حُسَيْنٍ عليه السلام، فَأَخَذُوا يَبْكُونَ.

مسلم وارد کوفه شد و در خانه مختار بن ابی عبید — که امروز، خانه مسلم بن مسیب نامیده می‌شود — فرود آمد و شیعیان به خانه مختار رفت و آمد و با مسلم ملاقات می‌کردند. چون گروهی از آنها نزد او اجتماع کردند، مسلم، نامه حسین علیه السلام را برایشان خواند و آنان به شدت گریستند.

در اولین جلسه‌ای که بر پا شد، اولین نفری که اظهار وفاداری کرد، جناب عابس بن ابی شیب شاکری بود.

فَقَامَ عَابِسُ بْنُ أَبِي شَبِيبٍ الشَّكِرِيُّ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أُخِيرُكَ عَنِ النَّاسِ، وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِهِمْ، وَمَا أُغْرُكَ مِنْهُمْ، وَاللَّهِ لَا حَدَّثْتُكَ عَمَّا أَنَا مُوْطِنٌ نَفْسِي عَلَيْهِ، وَاللَّهِ لَا جِيئْتُكُمْ إِذَا دَعَوْتُمْ، وَلَا قَاتِلُنَّ مَعَكُمْ عَدُوَّكُمْ، وَلَا ضَرِبَنَّا بِسَيْفِي دُونَكُمْ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ، لَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا مَا عِنْدَ اللَّهِ.

آنگاه عابس بن ابی شیبب شاکری برخاست و حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: اما بعد، من از طرف مردم، سخن نمی‌گویم و نمی‌دانم در درون آنها چه می‌گذرد و تو را درباره آنان نمی‌فرییم. به خدا سوگند! از آنچه خودم را برای آن آماده کرده‌ام، سخن می‌گویم. به خدا سوگند! هرگاه مرا فرا بخوانید، شما را اجابت می‌کنم و همراه شما با دشمنانتان می‌جنگم و با شمشیرم از شما دفاع می‌کنم تا خدا را ملاقات کنم و از این کار، چیزی جز رضای خدا نمی‌خواهم.

جناب عابس شخصیتی بسیار عجیب و مقتدر بود. مردم گرد حضرت مسلم جمع شده بودند، او می‌دانست که نفاق در دل بسیاری از آنها نفوذ کرده، ولی ظهور ندارد؛ اما درباره خودش چه زیبا عرض کرد: حتی اگر در این راه قطعه قطعه شوم در رکاب شما و ابا عبدالله علیه السلام خواهم بود. پس از او جناب حبیب بن مظاهر، آن پیرمرد عاشق ولایت و صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و فرمود:

رَحِمَكَ اللَّهُ! قَدْ قَضَيْتَ مَا فِي نَفْسِكَ بِوَاجِبٍ مِنْ قَوْلِكَ، ثُمَّ قَالَ: وَأَنَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَلَى مَثَلِ مَا هَذَا عَلَيْهِ.^۱

خدایت رحمت کند! با جملاتی کوتاه، آنچه در دل داشتی، گفتی. سپس گفت: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! من نیز مانند عابس هستم.

۱. تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۲۴۶؛ مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۲۰؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، ص ۱۰۲؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۳.

بیعت گرفتن حبیب و مسلم بن عوسجه برای سیدالشهداء علیه السلام

جناب حبیب بن مظاهر و جناب مسلم بن عوسجه در کوفه با هم رفاقتی دیرینه داشتند.

قَالَ أَهْلُ السَّيْرِ جُعِلَ حَبِيبٌ وَ مُسْلِمٌ يَأْخِذَانِ الْبَيْعَةَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام فِي الْكُوفَةِ حَتَّى إِذَا دَخَلَهَا عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَخَذَلَ أَهْلَهَا عَنْ مُسْلِمٍ وَتَفَرَّقَ أَنْصَارُهُ حَبَسَهُمَا عَشَائِرُهُمَا وَأَخْفِيَاهُمَا، فَلَمَّا وَرَدَ الْحُسَيْنُ كَرْبَلَاءَ خَرَجَا إِلَيْهِ مُخْتَفَيْنِ يَسِيرَانِ اللَّيْلَ وَيَكْمُنَانِ النَّهَارَ حَتَّى وَصَلَا إِلَيْهِ.^۱

سیره‌نویسان گفته‌اند (با ورود حضرت مسلم به کوفه) حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه مأمور تبلیغ و گرفتن بیعت برای مسلم بن عقیل شدند. اما وقتی ابن زیاد ملعون وارد کوفه شد، واهالی کوفه از یاری مسلم دست کشیدند و یارانش از گردش پراکنده شدند، عشیره و قبیله آنها آن دو را مخفی کردند. هنگامی که امام علیه السلام وارد کربلا شد، آن دو برای یاری رساندنش مخفیانه از کوفه خارج شدند. شب را حرکت و روزها در جایی مخفی می‌شدند، تا خود را به امام حسین علیه السلام رساندند.

این غیبت اجباری سران وفادار از جمله جناب حبیب و مسلم بن عوسجه و سست بودن اعتقاد مردم عادی باعث تنهایی سفیر امام حسین علیه السلام و در نهایت شهادت آن جناب شد.

۱. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۴؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ص ۱۰۲؛ قَبِيلَةُ بَنُو أَسَدِ الْخَزِيمَةِ، عَلَى الْكَوْرَانِي الْعَامِلِي، ج ۵، ص ۳۸؛ الْمَجَالِسُ الْعَاشُورِيَّةُ فِي الْمَآتِمِ الْحُسَيْنِيَّةِ، ص ۲۱۳؛ پژوهشی پیرامون شهادت کربلا، ص ۱۳۴.

نامه امام حسین علیه السلام به حبیب بن مظاهر

اباعبدالله الحسین علیه السلام هنگام ورود به کربلا دو نامه یکی برای محمد بن حنفیه در مدینه و یکی برای حبیب بن مظاهر در کوفه نوشتند. اما نامه حضرت به حبیب بن مظاهر:

مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى أَبِي طَالِبٍ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ:

أَمَّا بَعْدُ، يَا حَبِيبُ، فَأَنْتَ تَعْلَمُ قَرَابَتَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَأَنْتَ أَعْرَفُ بِنَا مِنْ غَيْرِكَ، وَأَنْتَ ذُو شِمَةٍ وَغَيْرَةٍ، فَلَا تَبْخُلْ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ، يُجَازِيكَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

از حسین بن علی علیه السلام به مرد فقیه حبیب بن مظاهر:
تو قرابت ما را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله می دانی و نسبت به دیگران از آن آگاه تر هستی. تو انسانی شجاع و باغیرت هستی. ما آمده ایم، اگر قصد یاری ما را داری بیا و جانم را از ما دریغ نکن. جدم رسول الله صلی الله علیه و آله روز قیامت جزای تو را خواهد داد.

وقتی این نامه در کوفه به دست حبیب بن مظاهر رسید، جوان های قبیله گرد حبیب جمع شدند و چون می دانستند سرانجام رفتن به کربلا چه خواهد بود، گفتند:

قَالُوا: يَا حَبِيبُ، بَلَّغْنَا أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَخْرُجَ لِنُصْرَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ نَحْنُ لَا نُخَلِّيكَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَا لَنَا وَالِدُخُولُ بَيْنَ السَّلَاطِينِ، فَأَخْفَى حَبِيبٌ ذَلِكَ وَ أَنْكَرَ عَلَيْهِمْ، فَرَجَعُوا عَنْهُ.

۱. موسوعة طبقات فقها، ج ۲، ص ۲۳؛ المجالس العاشورية فی الماتم الحسينية، ص ۲۱۱؛ مکاتیب الأئمة علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۴۵.

ای حبیب اطلاع پیدا کردیم که برای یاری حسین علیه السلام عازم هستی، ما تو را رها نخواهیم کرد.

[جناب حبیب که دید اگر واقع امر را بیان کند، آنها مانع از رفتن ایشان خواهند شد، تقيه کرد] و به اصحاب خود گفت: ما را چه کار که در کار سلاطین دخالت کنیم. (حسین بن علی علیه السلام نامه نوشته است، ولی من پیر شده‌ام و اکنون هفتاد و پنج سال دارم و نمی‌توانم به جنگ بروم. جنگ قدرت می‌خواهد، و توان جنگیدن برایم باقی نمانده است.) حبیب این موضوع را مخفی و آن را انکار نمود. جوان‌های قبیله [وقتی این استدلال حبیب را شنیدند، با خیال آسوده و راحت] برگشتند.

و سَمِعَتْ زَوْجَتُهُ فَقَالَتْ: يَا حَبِيبُ، كَأَنَّكَ كَارَةٌ لِلْخُرُوجِ لِنُصْرَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَأَرَادَ أَنْ يَخْتَبِرَ حَالَهَا فَقَالَ: نَعَمْ، فَبَكَيْتَ وَقَالَتْ: يَا حَبِيبُ، أُنْسِيَتْ كَلَامَ جَدِّهِ عليه السلام فِي حَقِّهِ، وَ أَخِيهِ الْحَسَنِ عليه السلام حَيْثُ يَقُولُ: وَلَدَايَ هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ هُمَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا، وَ هَذَا رَسُولُهُ وَكِتَابُهُ أَتَى إِلَيْكَ يَسْتَعِينُ بِكَ وَ أَنْتَ لَمْ تُجِبْهُ؟

در این حال، همسر جناب حبیب که گفته‌های شوهر خود را شنیده بود، گفت: ای حبیب، انگار از ملحق شدن به حسین کراهت داری؟ حبیب خواست او را بیازماید لذا فرمود: بله! همسر حبیب گریه‌کنان گفت: آیا کلام جدشان را فراموش کردی که در حق ایشان فرمود: «این دو فرزندم سرور جوانان بهشت و امام و رهبر شما هستند»؟! حال چه شده که به فرستاده و نامه‌او جوابی نمی‌دهی. پسر فاطمه علیه السلام تو را دعوت کرده است. آیا نمی‌خواهی دعوت او را اجابت و او را یاری کنی؟

فَقَالَ حَبِيبُ: أَخَافُ عَلَى أَطْفَالِي مِنَ الْيَتَمِ، وَأَخْشَى أَنْ تَرْمِلَنِي بَعْدِي.

حبیب جواب داد: (من پیر شده‌ام و توان جنگ ندارم و نمی‌توانم دعوت ایشان را اجابت کنم؛ پس برای اینکه حبیب بن مظاهر ببیند همسرش چقدر به گفته‌های خود ایمان دارد،) به او گفت: اگر بروم، بچه‌هایم را یتیم و خانه‌ام را خراب خواهند کرد؛ اموالم را غارت خواهند کرد؛ تو را اسیر خواهند کرد.

فَقَالَتْ: وَلَنَا التَّاسِي بِالْهَاشِمِيَّاتِ وَ الْبَنِيَّاتِ وَالْأَيْتَامِ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَاللَّهُ تَعَالَى كَفِيلُنَا، وَهُوَ حَسْبُنَا وَنَعْمَ الْوَكِيلُ.

[اما همسر حبیب] جواب داد: [تو به کربلا برو و پسر فاطمه علیها السلام را تنها نگذار. بگذار خانه‌مان را خراب و اموالمان را غارت و ما را اسیر کنند؛ ولی اجازه نده پسر فاطمه علیها السلام تنها بماند.] بر ماست که به خانواده و دختران امام علیه السلام و ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله تأسی جسته و بر خداوند توکل کنیم. و پروردگار نگهدار ما خواهد بود. و او ما را کافی است که او بهترین تکیه‌گاه است.

باز حبیب گفت: ای زن، مگر نمی‌بینی پیر شده‌ام و توان ندارم. زن وقتی دید هر چه اصرار می‌کند، حبیب راضی نمی‌شود، شیون کنان و با حالتی عجیب مقنعه از سر خویش کشید و آن را روی سر حبیب انداخت و گفت: حالا که به کمک پسر فاطمه علیها السلام نمی‌روی، مثل زن‌ها در خانه بنشین و جواب ایشان را نده. به خدا قسم! اگر مرد بودم و جهاد بر من واجب بود، می‌رفتم و اجازه نمی‌دادم مثل تو پسر فاطمه علیها السلام را تنها بگذارند.

فَلَمَّا عَرَفَ حَبِيبٌ مِنْهَا حَقِيقَةَ الْأَمْرِ دَعَا لَهَا وَجَزَّاهَا خَيْرًا، وَ أَخْبَرَهَا بِمَا هُوَ فِي نَفْسِهِ، وَأَنَّهُ عَازِمٌ عَلَى الْمَسِيرِ وَالزَّوَّاجِ، فَقَالَتْ: لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ، فَقَالَ: وَ مَا هِيَ؟ قَالَتْ: بِاللَّهِ عَلَيْكَ يَا حَبِيبُ، إِذَا قَدِمْتُ

عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ نِيَابَةً عَنِّي، وَ أَفْرَأَهُ عَنِّي السَّلَامُ،
فَقَالَ: حُبًّا وَكَرَامَةً.^۱

وقتی حبیب اخلاص همسر و حقیقت ایمان و اعتقاد وی را دید، در حق او دعا و طلب خیر نمود. و از تصمیم خود او را آگاه نمود [و گفت: ای زن، آیا تو فکر می کنی، من پسر فاطمه علیها السلام را تنها می گذارم؟! من مدت هاست منتظر حسین علیه السلام هستم]. زن سؤال کرد: پس چرا این حرف ها را زدی؟ ایشان جواب داد: می خواستم کسی مانع رفتن من نشود. انشاء الله چشم تو را روشن خواهم کرد و روزی را خواهی دید که محاسن سفیدم با خون سرم سرخ شده است. من در راه پسر فاطمه علیها السلام جانبازی خواهم کرد. [در این هنگام بود که همسر حبیب آسوده شد] و در حق حبیب دعا کرد و گفت: از تو حاجتی دارم و حبیب گفت حاجت چیست؟ او گفت: تو را به خداوند قسم می دهم وقتی حسین علیه السلام را زیارت کردی، دست و پای حسین علیه السلام را از جانب من ببوس و سلام مرا به ایشان برسان. حبیب نیز قول داد که این کار را انجام دهد.

نکته:

از جمله نعمت های خداوند برخوردارى انسان از همسرى شایسته است. همسرى که شوق انسان در پیمودن کمال و ترقی باشد، بهترین موهبت الهی است؛ همچون همسر حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین که هر یک به نحوی در سعادت همسر خود سهیم بودند. در مقابل، همسرانی همچون همسر لوط و همسر امام حسن علیه السلام نیز بودند که یکی به سبب

۱. معالی السبطين، ص ۳۷۰؛ فاضل دربندی، اسرار الشهادة، ص ۳۹۶؛ المجالس العاشورية فی المآتم الحسينية، ص ۲۱۱؛ فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۹۰.

عدم همرايش با پيامبر خدا لوط و يکي به واسطه قتل پسر پيامبر ﷺ شهرۀ دو عالم هستند. جعده، دختر اشعث بن قيس، به مرحله‌ای می‌رسد که چشم بر عظمت و نسب حسن بن علی ﷺ می‌بندد و همسر حبيب با اين گمان که همسرش ندای «هل من ناصر ينصرني» پسر فاطمه ﷺ را نادیده گرفته است، آرزوی مرگ می‌کند. يکي رذالت و پستی خویش را در قتل ولی خدا نمايان می‌کند و يکي عزت و سربلنديش را در دفاع از ولی خدا می‌بيند!

حرکت حبيب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه به سمت کربلا

در پی دستور ابن زیاد حکومت نظامی شدیدی در کوفه برقرار شد و تمامی راه‌های ورودی و خروجی کوفه تحت کنترل قرار گرفت. در چنین وضعی جناب حبيب منتظر فرصتی بود تا از کوفه خارج و به اباعبدالله ﷺ ملحق شود؛ برای اینکه چاره‌ای بیندیشد و راه فراری بیابد از خانه خارج شد و دید بازار آهنگرها بسیار شلوغ است و همه مشغول ساختن شمشیر و نیزه هستند. حبيب تظاهر به بی‌اطلاعی کرد و پرسید مگر چه شده است که شمشیرسازی این چنین رونق پیدا کرده است؟ آنها گفتند: حسين بن علی ﷺ به کربلا آمده و این شمشیرها و نیزه‌ها برای جنگ با حسين بن علی ﷺ است. جناب حبيب رفت تا از عطاری مقداری حنا بخرد که به مسلم بن عوسجه برخورد کرد. پس به سوی او رفت و گفت:

يا أخى يا مُسلمُ، إني أرى أهلَ الكُوفَةِ يَجْمَعُونَ الخيلَ وَ الأسْلَحَةَ،
فَبِكى مُسْلِمٌ وَ قالَ: يا أخى، إِنَّ أَهْلَ الكُوفَةِ صَمَّمُوا عَلَى قِتالِ ابْنِ

بُنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَبَكَى حَبِيبٌ وَرَمَى الصَّبْعَ مِنْ يَدِهِ وَ قَالَ: وَ
اللَّهُ لَا تَصْبُغُ هَذِهِ إِلَّا مِنْ دَمٍ مَنَحَرِي دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

برادرم، مسلم، می بینم اهل کوفه مشغول جمع آوری نیرو و اسلحه هستند. مسلم در حالی که می گریست، گفت: اهل کوفه مصمم شدند تا پسر رسول خدا ﷺ را به قتل برسانند. همین که حبیب این سخن را شنید، حنا از دستش افتاد و گفت: مسلم جان، دیگر برای خضاب حنا لازم نیست؛ بلکه من باید محاسنم را با خون سر خود، در راه پسر فاطمه علیها السلام خضاب کنم.

مسلم بن عوسجه که از عاشقان اهل بیت علیهم السلام بود در حالی که اشک شوق در چشمانش حلقه زده بود، فقط توانست حاضر بودن خود را اعلام کند. آنها با توجه به مقررات خاص ورود و خروج مجبور بودند مخفیانه و بدون درگیری خود را به امام خویش برسانند. آنگاه جناب حبیب، اسب خود را آماده کرد و آن را به غلام خویش سپرد و به او گفت:

خُذْ فَرَسِي وَامْضِ بِهِ، وَ لَا يَعْلَمُ بِكَ أَحَدٌ، وَ انْتَظِرْنِي فِي الْمَكَانِ
الْقُلَانِي، فَأَخَذَهُ الْعَبْدُ وَمَضَى بِهِ، وَ بَقِيَ يَنْتَظِرُ قُدُومَ سَيِّدِهِ. ثُمَّ إِنَّ
حَبِيبَ وَدَّعَ زَوْجَتَهُ وَأَوْلَادِهِ، وَ خَرَجَ مُخْتَفِياً كَأَنَّهُ مَاضٍ إِلَى ضَيْعَةٍ لَهُ
خَوْفًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

تو با اسب در تاریکی شب حرکت کن و با احدی در این باره صحبت نکن و در فلان منطقه منتظر من باش. غلام در تاریکی شب و مخفیانه از بیراهه ها حرکت کرد و در منطقه ای که با جناب حبیب قرار گذاشته بود، منتظر ایشان ماند. حبیب با خانواده خداحافظی کرد و از ترس اهل کوفه مخفیانه و شبانه از کوفه خارج شد.

جناب حبیب بن مظاهر می گوید: هنگام حرکت با تأخیر به غلام رسیدم؛ اما موقع ملاقات با او دیدم مقداری علف جلو اسب ریخته و با اسب چنین صحبت می کند:

يَا جَوَادُ، إِنْ لَمْ يَأْتِ صَاحِبُكَ لِأَعْلُوْنَ ظَهْرَكَ، وَأَمْضِي بِكَ إِلَى نُصْرَةِ الْحُسَيْنِ (ع)، فَلَمَّا سَمِعَ الْجَوَادُ خِطَابَ الْغُلَامِ لَهُ جَعَلَ يُبْكِي، وَ دُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَّيْهِ، وَ امْتَنَعَ عَنِ الْأَكْلِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ فَإِذَا بِحَبِيبٍ قَدْ أَقْبَلَ، فَسَمِعَ خِطَابَ الْغُلَامِ، فَصَفَّقَ بِإِخْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَ قَالَ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، الْعَيْدُ يَتَمَنُّونَ نُصْرَتَكَ فَكَيْفَ بِالْأَحْرَارِ.

ای اسب، مولای من حبیب نیامده و تأخیر کرده است. اگر او نیاید، من بر پشت تو سوار می شوم و به سمت کربلا حرکت می کنم و آنجا جانم را نثار حسین (ع) (پسر فاطمه (ع)) خواهم کرد. وقتی غلام این حرف را زد، دید اشک از چشمان اسب جاری شد و دیگر علف را نخورد. در این هنگام حبیب دست بر روی دستش زد و خطاب به امام حسین (ع) گفت:

ای اباعبدالله، پدر و مادرم به فدای تو! کنیز زادگان اینگونه به تو عشق می ورزند و تمنای نصرت تو کنند، اما آزادگان چه؟ [آنهايي که ادعای حریت و آزادی می کنند، در مقابل تو ایستاده و شمشیر کشیده اند].

در همین حال، غلام متوجه حضور حبیب شد. جناب حبیب به غلام گفت:

يَا غُلَامُ، أَنْتَ حُرٌّ لَوَجْهِ اللَّهِ. فَبَكَى الْغُلَامُ وَقَالَ: سَيِّدِي، وَاللَّهِ لَا تَرَكْتُكَ حَتَّى أَمْضِيَ مَعَكَ وَأَنْصُرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأُقَاتِلُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَزَّاهُ خَيْرًا قَسَارًا.

ای غلام، من تو را در راه خدا آزاد کردم. اکنون تو آزادی و می‌توانی بروی.

[غلام که از آزاده‌ها، آزاده‌تر بود، با شنیدن این حرف، خود را به پای جناب حبیب انداخت] و در حالی که می‌گریست، گفت: مولای من، به خدا سوگند! تو را ترک نخواهم کرد تا به همراه تو به کربلا آمده و جان ناقابل خویش را فدای پسر دردانه رسول خدا ﷺ کنم. حبیب در حقش دعا کرد و از خدا خواست او را جزای خیر دهد سپس رهسپار گردید.

جناب حبیب هر چه کرد نتوانست غلام عاشق را از رفتن به کربلا منصرف کند و مجبور شد او را نیز همراه خود به کربلا ببرد.

رسیدن حبیب بن مظاهر به کربلا

وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ فِي طَرِيقِهِ بِأَرْضٍ، وَ قَدْ عَقَدَ اثْنَيْ عَشَرَ رَايَةً، وَ قَدْ قَسَمَ رَايَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، وَبَقِيَتْ رَايَةٌ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: مَنْ عَلَى بِحَمَلِهَا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَأْتِي إِلَيْهَا صَاحِبُهَا.

امام حسین ﷺ و یارانش در کربلا مستقر شده بودند. امام ﷺ دوازده پرچم همراه داشتند؛ یازده پرچم را بین اصحاب تقسیم کرد، اما یکی را نگه داشت. یکی از اصحاب به ایشان گفت: منت گذارید و این پرچم را به من دهید. امام ﷺ فرمود: صاحب این پرچم در راه است.

و قالوا: يا بن رسول الله، دعنا نرتحل من هذه الأرض، فقال لهم: صبراً حتى يأتي إلينا من يحمل هذه الراية الأخرى، فبينما الحسين عليه السلام وأصحابه في الكلام وإذا هم بغبرة ثائرة، فالتفت الإمام عليه السلام وقال لهم: إن صاحب هذه الراية قد أقبل.

اصحاب گفتند: ای پسر رسول خدا، اجازه بده از اینجا حرکت کنیم. امام عليه السلام فرمود: صبر کنید تا کسی که این پرچم را حمل خواهد کرد، بیاید. در همین هنگام امام عليه السلام و اصحاب در حال گفت و گو بودند که از دور گرد و خاکی نمایان شد. امام عليه السلام سر برگرداندند و فرمود: صاحب پرچم آمد.

همه افرادی که از مکه همراه ابا عبدالله عليه السلام به آنجا آمده بودند، به استقبال جناب حبيب بن مظاهر شتافتند و هیاهوی عجیبی در لشکر پدیدار شد که این گواه عظمت و مقام والای ایشان بود. حبيب هنگام زیارت ابا عبدالله عليه السلام خود را روی زمین انداخت و گریه کنان بر ایشان سلام کرد.

فَسَمِعَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَتْ: مَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ؟ فَقَالَ لَهَا: حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ. فَقَالَتْ: إِفْرَأُوهُ عَنِّي السَّلَامَ، فَلَمَّا بَلَغُوهُ سَلَامَهَا لَطَمَ حَبِيبٌ عَلَى وَجْهِهِ وَحَثَا الثَّرَابَ عَلَى رَأْسِهِ، وَ قَالَ: مَنْ أَنَا وَ مَنْ أَكُونُ حَتَّى تُسَلِّمَ عَلَيَّ بِنْتُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.^۱

زینب کبری علیها السلام با شنیدن سر و صدا از خیمه بیرون آمدند و علت آن هیاهو را جويا و پرسیدند: این شخصی که اکنون به ما ملحق شده

۱. معالی السبطين، ص ۳۷۰؛ اسرار الشهادة، ص ۳۹۶؛ المجالس العاشورية فی المآتم الحسينية، ص ۲۱۱؛ فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۹۰؛ اسرار الشهادة، ص ۳۹۶؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۱۳۴.

کیست؟ گفتند: جناب حبیب بن مظاهر آمده است. زینب کبری علیها السلام خوشحال شده و فرمود: سلام مرا به حبیب برسانید.

غربت اهل بیت به جایی رسیده بود که وقتی یک نفر به اصحاب اضافه می شد اهل بیت امام حسین علیه السلام از اینکه یک نفر دیگر جهت یاری آنها آمده است خوشحال می شدند.

وقتی سلام زینب علیها السلام را به حبیب ابلاغ کردند، جناب حبیب بر زمین نشست و در حالی که خاک های کربلا را بر سر خود می ریخت و گریه می کرد، می گفت: مگر من چه کسی هستم که دختر عزیز علی بن ابیطالب علیه السلام به من سلام رساند.

آری! حبیب با آمدنش زینب علیها السلام را به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدر بزرگوارش علی علیه السلام انداخت.

حبیب هفتاد و پنج ساله - که یادگار رسول خدا، علی و حسن بن علی علیه السلام است - چنان عظمتی دارد که دختر علی علیه السلام به حبیب که محرم اسرار اهل بیت علیهم السلام است سلام می رساند؛ همان گونه که فاطمه علیها السلام به سلمان آن محرم اسرار علی علیه السلام سلام می رساند. و این در نتیجه استجابت دعای آنان است که:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ فِيْ مَقَامِيْ هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ.
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِيْ مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ.

اولین اقدام جناب حبیب در کربلا

جناب حبیب بن مظاهر وقتی لشگر انبوه عمر بن سعد و یاران اندک امام حسین علیه السلام را دید، به حضرت عرض کرد:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، هَاهُنَا حَيُّ مِنْ بَنِي أَسَدٍ بِالْقُرْبِ مِنَّا أَتَأْذُنُ لِي فِي الْمَصِيرِ إِلَيْهِمْ فَأَدْعُوهُمْ إِلَى نُصْرَتِكَ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَدْفَعَ بِهِمْ عَنْكَ. قَالَ: قَدْ أَذِنْتُ لَكَ.

ای پسر رسول خدا ﷺ، در همین نزدیکی قبیله بنی‌اسد زندگی می‌کنند که من از همان قبیله هستم؛ اجازه دهید نزد آنها بروم و از آنها جهت یاری شما دعوت کنم. چه بسا خداوند ایشان را وسیله دفاع شما قرار دهد. فرمود: به شما اجازه [رفتن] دادم.

اباعبدالله الحسین عليه السلام که امام الرحمة است و نمی‌خواهد احدی به جهنم برود و از فیض هدایت محروم شود و خود را نه فقط امام حبیب، بلکه امام و وسیله هدایت شمر و عمر بن سعد و تمام جوامع بشری نیز می‌داند و بر خود واجب می‌داند که اجازه ندهد حتی آنها نیز گمراه شوند. به حبیب بن مظاهر فرمود: به میان آنها برو و آنها را دعوت کن.

فَخَرَجَ حَبِيبٌ إِلَيْهِمْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مُتَنَكِّرًا حَتَّى أَتَى إِلَيْهِمْ فَعَرَفُوهُ أَنَّهُ مِنْ بَنِي أَسَدٍ؛ فَقَالُوا: مَا حَاجَتُكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي قَدْ أَتَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مَا أَتَى بِهِ وَافِدٌ إِلَى قَوْمٍ أَتَيْتُكُمْ أَدْعُوكُمْ إِلَى نُصْرِ ابْنِ بَنْتِ نَيْكُم.

جناب حبیب بن مظاهر [که تربیت یافته دامان رسول خداست که رحمة للعالمین است و رأفت و شفقت را از علی عليه السلام آموخته و شاگرد مکتب حسن بن علی عليه السلام است] شبانه به طور ناشناس به میان قبیله بنی‌اسد رفت.

آنها حبیب را شناختند که از قبیله بنی‌اسد است. لذا گفتند: چه منظوری داری؟ حبیب گفت: خیری را برای شما آورده‌ام که بهتر از هر چیزی است که می‌همان قومی می‌تواند برای قوم و قبیله‌اش

بیاورد. من نزد شما آمده‌ام تا شما را برای یاری پسر دختر پیامبرتان دعوت کنم.

فَإِنَّهُ فِي عَصَابَةٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ لَنْ يَخْدُلُوهُ وَ لَنْ يَسْلُمُوهُ أَبَدًا وَ هَذَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ قَدْ أَحَاطَ بِهِ وَ أَنْتُمْ قَوْمِي وَ عَشِيرَتِي وَ قَدْ أَتَيْتُكُمْ بِهَذِهِ النَّصِيحَةِ أَطِيعُونِي الْيَوْمَ فِي نُصْرَتِهِ تَنَالُوا بِهَا شَرَفَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَا يَقْتُلُ أَحَدٌ مِنْكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعَ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا إِلَّا كَانَ رَفِيقًا لِمُحَمَّدٍ ص فِي عَلِيٍّ.

زیرا آن حضرت در میان گروهی از مؤمنین است که هر مردی از آنان بهتر از هزار مرد است. آن گروه هرگز حسین علیه السلام را رها و به دشمن تسلیم نخواهند کرد. این عمر بن سعد است که امام حسین علیه السلام را محاصره کرده است. شما خویشاوندان من هستید. من این نصیحت را به شما می‌کنم. پس بیایید و امروز سخن مرا درباره نصرت حسین علیه السلام بشنوید تا بدین وسیله به شرافت دنیا و آخرت نائل شوید. به خدا سوگند! احدی از شما با پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه خدا شکبیا و با اخلاص شهید نخواهد شد، مگر اینکه در اعلی علیین بهشت با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یار و همراه خواهد بود.

فَوُتِبَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ يُقَالُ لَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَشْرٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ، أَنَا أَوَّلُ مَنْ أَجَابَ إِلَى هَذِهِ الدَّعْوَةِ: ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

ناگاه مردی از بنی اسد که او را عبدالله بن بشر می‌گفتند، به سوی حبیب شتافت و گفت: من اولین شخصی هستم که این دعوت را پذیرفتم. سپس این اشعار را خواند:

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ إِذَا تَوَاكَلُوا وَ أَحْجَمَ الْفُرْسَانُ إِذْ تَنَاقَلُوا

أَنِّي شَجَاعٌ بَطْلٌ مُّقَاتِلٌ كَأَنِّي لَيْتٌ غَرِيبٌ بَاسِلٌ

خویشاوندان من می‌دانند که هرگاه عاجز شوند و سواران سست گردند. من شخصی شجاع و دلاور و جنگجوی هستم. گویا، شیر بیشه‌ای هستم که شجاع است.

ثُمَّ تَبَادَرَ رِجَالُ الْحَيِّ حَتَّى التَّامَ مِنْهُمْ تِسْعُونَ رَجُلًا فَأَقْبَلُوا يَرِيدُونَ
الْحُسَيْنَ.

سپس مردانی از آن قبیله سبقت گرفتند و تعداد آنان به نود مرد رسید و به سمت امام حسین علیه السلام حرکت کردند.

وَ خَرَجَ رَجُلٌ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ مِنَ الْحَيِّ حَتَّى صَارَ إِلَى عُمَرَ بْنِ
سَعْدٍ فَأَخْبَرَهُ بِالْحَالِ. فَدَعَا ابْنُ سَعْدٍ بِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يَقَالُ لَهُ
الْأَزْرَقُ فَضَمَّ إِلَيْهِ أَرْبَعِمِائَةَ فَارِسٍ وَ وَجَّهَ نَحْوَ حَيِّ بَنِي أَسَدٍ.

اما یک مردی از همان قبیله نزد عمر بن سعد رفت و جریان را به او گفت که: (حبیب به قبیله بنی اسد رفته و نود نفر را همراه خود کرده است و همه آنها قصد پیوستن به حسین بن علی علیه السلام را دارند). عمر بن سعد نیز یکی از یارانش به نام ارزق (بن حرب صیداوی که شخص بسیار پلیدی بود) را صدا زد و چهار هزار سوار در اختیار او گذاشت و در دل شب او را به سوی بنی‌اسد روانه کرد.

فَبَيْنَمَا أُولَئِكَ الْقَوْمُ قَدْ أَقْبَلُوا عَسْكَرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي جَوْفِ
الَّيْلِ إِذَا اسْتَقْبَلَهُمْ خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ عَلَى شَاطِئِ الْفَرَاتِ وَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ
عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ الْيَسِيرُ فَنَآوَشَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ اقْتَتَلُوا قِتَالًا
شَدِيدًا وَ صَاحَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ بِالْأَزْرَقِ: وَيْلَكَ! مَا لَكَ وَ مَا لَنَا
أَنْصَرِفَ عَنَّا وَ دَعْنَا يَشْقَى بَنَا غَيْرِكَ فَأَبَى الْأَزْرَقُ أَنْ يَرْجِعَ.

هنگامی که حبیب و یارانش از قبیله بنی اسد می‌خواستند شبانه به سوی لشکر امام حسین علیه السلام حرکت کنند، ناگاه لشکر ابن سعد در کنار فرات راه را بر آنان بست؛ در حالی که بین ایشان و لشکریان امام علیه السلام فاصله‌ای اندک بود. سرانجام بین آنها جنگی سخت درگرفت و بعضی از آن گروه، با بعضی از لشکریان ابن سعد جنگیدند. حبیب ابن مظاهر خطاب به ازرق گفت: وای بر تو! با ما چه منظوری داری؟ از ما دور شو. ما را بگذار تا دیگری غیر از تو به واسطه [جنگ با] ما شقی و بدبخت شود، ولی ازرق از بازگشتن خودداری کرد.

وَعَلِمَتْ بَنُو أَسَدٍ أَنَّهُ لَا طَاقَةَ لَهُمْ بِالْقَوْمِ فَانْهَزُوا رَاجِعِينَ إِلَى حَيْهَمُ ثُمَّ إِنَّهُمْ ارْتَحَلُوا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ خَوْفًا مِنْ ابْنِ سَعْدٍ أَنْ يَبِيتَهُمْ. چون بنی اسد دریافتند که تاب مقاومت با آن گروه تبهکار را ندارند، شکست خوردند و به سوی قبیله خود مراجعت کردند که مبادا ابن سعد به آنان شبیخون بزند.

وَرَجَعَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فَخَبَرَهُ بِذَلِكَ فَقَالَ علیه السلام: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

حبیب بن مظاهر به سوی امام حسین علیه السلام بازگشت و جریان را شرح داد. حضرت فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله»^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۷؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال، ص ۲۳۷؛ لواعج الأشجان فی مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۰۷؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۰؛ موسوعة كلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۶۴؛ قبيلة بنو اسد الحزيمية، ج ۵، ص ۳۱؛ موسوعة شهادة المعصومين علیهم السلام، ص ۱۷۲؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، ص ۱۰۲؛ پاورقی مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۴۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۴.

آمدن قره بن قیس نزد ابی عبدالله علیه السلام و گفتار جناب حبیب با او
 فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ قَدِيمَ عَلَيْهِمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ مِنَ
 الْكُوفَةِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ فَنَزَلَ بَيْنَوَى فَبَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام
 عُرْوَةَ بْنَ قَيْسٍ الْأَحْمَسِيِّ فَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ فَسَلُهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِكَ وَ
 مَاذَا تُرِيدُ؟

[لحظه لحظه بر نیروهای دشمن اضافه می‌شد.] فردای آن روز عمر بن سعد بن ابی وقاص با چهار هزار نفر از کوفه به نینوا رفت، بین افرادش دنبال کسی گشت تا نزد امام بفرستد و از جرایبی آمدن امام علیه السلام سؤال کند، برای این منظور عروۀ ابن قیس (عزرة بن قیس) را صدا زد تا این مأموریت را انجام دهد و به او گفت: نزد اباعبدالله برو و نامه را به او بده و از او سؤال کن برای چه اینجا آمده است و چه می‌خواهد.

وَ كَانَ عُرْوَةُ مِمَّنْ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فَاسْتَحْيَا مِنْهُ أَنْ يَأْتِيَهُ
 فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَى الرُّؤَسَاءِ الَّذِينَ كَاتَبُوهُ فَكُلُّهُمْ أَبِي ذَلِكَ وَ كَرِهَهُ.
 اما از آنجا که عروه از جمله کسانی بود که به امام علیه السلام نامه نوشته بود، خجالت می‌کشید نزد ایشان برود. عمر بن سعد به تعدادی دیگر از بزرگان لشگرش دستور داد نزد آن حضرت بروند، اما آنان نیز چون از جمله دعوت‌کنندگان امام علیه السلام بودند، نتوانستند این کار را انجام دهند.

چقدر زشت و عجیب است که نامه نوشتند و دعوت کردند ولی با این وجود در لشگر عمر بن سعد حاضر شدند و شمشیر علیه امام دعوت شده خویش کشیدند.

فَقَامَ إِلَيْهِ كَثِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيُّ وَكَانَ فَارِسًا شُجَاعًا لَا يَرُدُّ وَجْهَهُ شَيْءٌ فَقَالَ أَنَا أَذْهَبُ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ لَئِنْ شِئْتَ لَأَفْتِكَ بِهِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ مَا أُرِيدُ أَنْ تَفْتِكَ بِهِ وَ لَكِنْ ائْتِهِ فَسَلْهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِكَ؟

اما ناگهان کثیر بن عبدالله شعبی که جنگجوی بی‌باک بود و چیزی از او جلوگیری نمی‌کرد، اعلام آمادگی کرد و گفت: من نزد او می‌روم. والله قسم! اگر بخواهی حاضر من خون او را بریزم. ولی عمر بن سعد گفت: نمی‌خواهم خون او را بریزی؛ از او سؤال کن چرا به اینجا آمده است؟

فَأَقْبَلَ كَثِيرٌ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُو ثُمَامَةَ الصَّائِدِيُّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ جَاءَكَ شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَجْرُهُمْ عَلَى دَمٍ وَ أَفْتَكُهُمْ وَ قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: ضَعْ سَيْفَكَ قَالَ لَا وَ لَا كَرَامَةَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولٌ فَإِنْ سَمِعْتُمْ مِنِّي بَلِّغْتُمْ مَا أُرْسَلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ إِنْ أَبَيْتُمْ انصَرَفْتُ عَنْكُمْ.

کثیر بن عبدالله به سمت خیمه‌گاه امام علی علیه السلام حرکت کرد. همین که چشم ابو ثمامه صائدی به کثیر افتاد، خطاب به امام علی علیه السلام عرض کرد: خداوند امور شما را اصلاح فرماید. شرورترین و سفاک‌ترین فرد عالم به سمت شما می‌آید. ابو ثمامه به سمت کثیر حرکت کرد و گفت: باید شمشیر خود را تحویل دهی و بعد نزد امام بروی. اما کثیر جواب داد: به خدا سوگند که هرگز، چنین نمی‌کنم و روا نیست که چنین کنم. من تنها یک بیک هستم اگر به سخن من گوش می‌دهید پیغام را برسانم و اگر اجازه ندهی پیغام را برسانم، در همین حال برخواهم گشت.

قَالَ: فَإِنِّي آخِذٌ بِقَائِمِ سَيْفِكَ ثُمَّ تَكَلَّمُ بِحَاجَتِكَ. قَالَ: لَا وَاللَّهِ! لَا تَمْسُهُ. فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي بِمَا جِئْتَ بِهِ وَأَنَا أَبْلَغُهُ عَنْكَ وَلَا أَدْعُكَ تَذْنُو مِنْهُ فَإِنَّكَ فَاجِرٌ فَاسْتَبَا وَانْصَرَفَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ.

ابو ثمامه به او گفت: پس قبضه شمشیرت را می گیرم تا سختت را بگوئی. کثیر باز هم نپذیرفت و گفت: والله! اجازه نمی دهم دستت به قبضه شمشیرم برسد. ابو ثمامه گفت: پس خبرت را به من بگو تا به اطلاع امام علیه السلام برسانم؛ اما از آنجا که انسانی فاجر و بدسابقه هستی اجازه نمی دهم تنها ایشان را ملاقات کنی. وقتی کثیر دید نمی تواند خودش با امام روبه رو شود نزد عمر بن سعد بازگشت و ماجرا را برای او تعریف کرد.

فَدَعَا عُمَرُ قُرَّةَ بْنَ قَيْسٍ الْحَنْظَلِيَّ فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ يَا قُرَّةُ الْقَى حَسِينًا فَسَلُّهُ مَا جَاءَ بِهِ وَمَاذَا يَرِيدُ؛ فَأَتَاهُ قُرَّةٌ فَلَمَّا رَأَاهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام مُقْبِلًا قَالَ: أَمْ تَعْرِفُونَهُ هَذَا؟

[بعد از این واقعه] عمر بن سعد خطاب به قره بن قیس حنظلی گفت: وای بر تو! نزد حسین برو و دلیل آمدن او به اینجا و آنچه که می خواهد بکند را از او سؤال کن. پس قره به سمت امام علیه السلام حرکت کرد، وقتی امام علیه السلام او را دید که می آید: پرسید: آیا کسی او را می شناسد؟

فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُطَاهِرٍ: نَعَمْ، هَذَا رَجُلٌ مِنْ حَنْظَلَةِ تَمِيمٍ وَهُوَ ابْنُ أُخْتِنَا وَ قَدْ كُنْتُ أَعْرِفُهُ بِخُسْنِ الرَّأْيِ وَمَا كُنْتُ أَرَاهُ يَشْهَدُ هَذَا الْمَشْهَدَ فَبَجَاءَ حَتَّى سَلَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَأَبْلَغَهُ رِسَالَةَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَيْهِ.

حبیب بن مظاهر عرض کرد: بله او از طایفه حنظله تمیم و مادرش از قبیله من [خواهرزاده من]^۱ است او را به سلامت فکر و اندیشه می شناسم؛ گمان نمی بردم در این جایگاه حاضر شود. قره نزد امام علیه السلام آمد و عرض ادب کرد و پیغام عمر بن سعد را به امام علیه السلام رساند.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرَکُمْ هَذَا أَنْ أَقْدَمَ فَأَمَّا إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ ثُمَّ قَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ وَيَحْكُ يَا قُرَّةُ أَيْنَ تَرْجِعُ إِلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ أَنْصُرُ هَذَا الرَّجُلَ الَّذِي بَابَائِهِ أَيْدِكَ اللَّهُ بِالْكَرَامَةِ.^۲

امام علیه السلام فرمود: اهالی شهر شما به من نامه نوشته و دعوت کرده اند. اگر از آمدن من ناخشنودند، باز می گردم.

حبیب به قره گفت کجا می روی؟ آیا به سمت ظالمین باز می گردی؟ این آقا را یاری کن که خداوند تبارک و تعالی به واسطه پدران او به تو کرامت داده است.

۱. تعبیر خواهرزاده به این معنا نیست که مادرش خواهر جناب حبیب بوده، بلکه چون مادرش از قبیله بنی اسد بوده و مردان قبیله به بانوان قبیله خواهر می گفتند؛ از این جهت جناب حبیب می گوید: هو ابن اختنا و این دقیقاً مثل خطاب شمر به حضرت عباس علیه السلام و برادرانش است که گفت: این بنو اختنا.
۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۴؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال، ص ۲۳۵؛ المجالس العاشورية فی المآتم الحسینیه، ص ۱۹۷؛ روضة الواعظین، فتال النیسابوری، ص ۱۸۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۵؛ لواعج الأشجان، ص ۱۰۹؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۹؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابی مخنف، ص ۹۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۸۷؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، ص ۱۰۳.

فَقَالَ لَهُ قُرَّةُ أَرْجِعْ إِلَى صَاحِبِي بِجَوَابِ رِسَالَتِهِ وَ أَرَى رَأْيِي فَأَنْصَرَفَ
إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَقَالَ عُمَرُ أَرْجُو أَنْ يَعْفِينِي اللَّهُ مِنْ
حَرْبِهِ وَ قِتَالِهِ.

قره جواب داد: نزد عمر بن سعد می‌روم و جواب را به او می‌دهم و
درباره سخنان تو فکر خواهم کرد. او به سمت عمر بن سعد رفت و
جواب امام علیه السلام را به او داد و عمر بن سعد (لعنة الله) گفت: امیدوارم
خداوند ما را از جنگ و قتال با حسین علیه السلام در امان دارد.

نکته زیبای این ماجرا، دوراندیشی ابو ثمامه و ضعف و زبونی اهالی
کوفه است؛ به طوری که حتی شخصی مثل قره بن قیس نتوانست بر نفس
خود چیره گردد و به سعادت اخروی دست یابد.

حالات جناب حبیب در روز نهم محرم

عبدالله بن شریک عامری می‌گوید:

وَ الْحُسَيْنُ علیه السلام جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ مُحْتَبِئٌ بِسَيْفِهِ إِذْ خَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى
رُكْبَتَيْهِ وَ سَمِعَتْ أُخْتُهُ الصَّيْحَةَ فَدَنَتْ مِنْ أُخِيهَا وَ قَالَتْ يَا أُخِي أَمَا
تَسْمَعُ هَذِهِ الْأَصْوَاتَ قَدْ اقْتَرَبَ.

بعد از ظهر روز نهم، حسین علیه السلام شمشیر را روی زمین و سرشان را
روی زانوی خود گذاشتند تا استراحت کنند. در همین حال خواهرش
(حضرت زینب علیه السلام) فریادهایی را شنیده، پس نزد برادرش آمد و
فرمود: برادرم، این صداها را نمی‌شنوی که به ما نزدیک می‌شود؟

فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ رَأْسَهُ فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ وَ
هُوَ يَقُولُ لِي: إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا. فَلَطَمَتْ أُخْتُهُ وَجْهَهَا وَ نَادَتْ بِالْوَيْلِ،
فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ: لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أُخْتَهُ اسْكُتِي رَحِمَكَ اللَّهُ.

پس امام حسین علیه السلام سر خود را بلند کرد و فرمود: من، هم اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که به من می‌فرمود: تو به زودی نزد ما خواهی آمد. زینب کبری علیها السلام لطمه به صورت خود زد و فریاد به وا وایلا بلند کرد! امام حسین علیه السلام به وی فرمود: ای خواهر! ویل از برای تو نیست، سکوت کن، خدا تو را رحمت کند.

قَالَ الْمُفِيدُ: فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: يَا أَخِي أَتَاكَ الْقَوْمُ. فَهَضَّ ثُمَّ قَالَ:

شیخ مفید می‌گوید: عباس بن علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام گفت: ای برادرم! این گروه نزد تو آمده‌اند. امام علیه السلام سر برداشت و به عباس علیه السلام فرمود:

يَا عَبَّاسُ! ارْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي! حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ: مَا لَكُمْ وَمَا بَدَا لَكُمْ وَتَسْأَلَهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ.

ای عباس! جانم فدایت. برادرم، سوار مرکب شو و با آنها ملاقات کن؛ به آنها بگو شما را چه شده و چه اتفاقی افتاده است و از آنان سؤال کن برای چه به اینجا آمده‌اند؟

نکته زیبای جمله در این است که امام معصوم که مصداق «لاینطق عن الهوی» است و در تأیید و تکذیبش افراط و تفریط و مبالغه و گزافه‌گویی نیست، به قمر بنی هاشم علیهم السلام خطاب می‌کند: «بنفسی انت؛ جانم فدایت» و این گواه عظمت و منزلت قمر بنی هاشم است که امام زمانش این گونه او را مورد خطاب قرار می‌دهد.

فَأَتَاهُمُ الْعَبَّاسُ فِي نَحْوِ مِنْ عَشْرِينَ فَارِسًا فِيهِمْ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ فَقَالَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ مَا بَدَا لَكُمْ وَمَا تُرِيدُونَ؟ قَالُوا:

قَدْ جَاءَ أَمْرُ الْأَمِيرِ أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِهِ أَوْ
نُنَاجِرْكُمْ.

بعد از دستور امام علیه السلام قمر بنی هاشم علیه السلام همراه بیست نفر از بزرگان
اصحاب، از جمله حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین نزد لشکر عمر بن
سعد رفتند و قمر بنی هاشم علیه السلام به آنها فرمود: چه شده است؛ چه
می‌خواهید؟ آنها جواب دادند: دستور امیر این است: یا به حکم ما در
آیید و تسلیم شوید و یا آماده جنگ شوید.

در این لحظه این سرباز مطیع که فقط تسلیم محض مولای خویش
است، فرمود:

فَلَا تَعْجَلُوا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَأَعْرِضَ عَلَيْهِ مَا ذَكَرْتُمْ
فَوَقَفُوا فَقَالُوا اللَّهُ وَ أَعْلَمُهُ ثُمَّ الْقْنَا بِمَا يَقُولُ لَكَ فَانصَرَفَ الْعَبَّاسُ
رَاجِعاً يَرْكُضُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام يَخْبِرُهُ الْخَبَرِ.

صبر کنید تا نزد ابا عبدالله علیه السلام بروم و آنچه را گفتید به اطلاع
ایشان برسانم و بازگردم. آنان توقف کردند و گفتند: برو و به ایشان
خبر بده؛ سپس هرچه گفتند به ما بگو. جناب قمر بنی هاشم با عجله
نزد امام علیه السلام بازگشت و ماجرا را به اطلاع ایشان رسانید.

در این فاصله که جناب عباس بن علی علیه السلام رفت تا با سید الشهدا علیه السلام
صحبت و کسب تکلیف کند.

فَقَالَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ لَزُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ: كَلِّمِ الْقَوْمَ إِنْ شِئْتَ، وَ إِنْ
شِئْتَ كَلِّمْتَهُمْ.

حبیب بن مظاهر به زهیر بن قین گفت: با این قوم صحبت کن و اگر
می‌خواهی من صحبت کنم.

فَقَالَ لَهُ زُهَيْرُ: أَنْتَ بَدَأْتَ بِهَذَا، فَكُنْ أَنْتَ تُكَلِّمُهُمْ.

جناب زهیر خطاب به حبیب بن مظاهر گفت: شما خود این کار را شروع کردی و نیز خود با اینها حرف بزنی.

فَقَالَ لَهُمْ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: أَمَّا وَاللَّهِ، لَيْسَ الْقَوْمُ يَقْدَمُونَ غَدَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَقَدْ قَتَلُوا ذُرِّيَّتَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ الْمُجْتَهِدِينَ بِالْأَسْحَارِ، الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَشِيعَتَهُ الْأَتْقِيَاءَ الْأَبْرَارَ.

حبیب بن مظاهر سخنانش را چنین آغاز کرد: والله! بدترین اقوام و بدترین انسان‌ها روز قیامت که خدا و رسولش را ملاقات می‌کنند کسانی هستند که فرزندان پیامبر ﷺ و عترت و اهل بیت او را که کوشندگان در سحرها و یادکنندگان فراوان خدا در روز و شب هستند، و نیز پیروان پرهیزگارِ نیکوکارش را به شهادت برسانند.

حبیب بن مظاهر در این سخنان چند تذکر اخلاقی را یادآور شد: یکی معرفی بدترین ملاقات‌کنندگان پروردگار و دیگر بیان ویژگی بارز اصحاب که شب‌زنده‌داری و دائم‌الذکر بودن است. نکته مهم‌تر اینکه حتی در جایی که یقین دارد کسی که بر اهل بیت پیامبر ﷺ شمشیر کشیده، مهدورالدم است، اما در مورد آنان هم دست از امر به معروف و نهی از منکر بر نمی‌دارد؛ زیرا مولای او فرمود:

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ
لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدَى وَأَبَى عَلَى بَنِي أَبِيطَالِبٍ^۱.

من از روی خودخواهی و خوشگذرانی و یا برای فساد و
ستمگری قیام نکردم، بلکه برای اصلاح امتِ جدّم قیام کردم،
می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره و روش
جدّم صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام عمل کنم.

اما در حین صحبت‌های حبیب بن مظاهر عزرة بن قیس بلند شد و
فریاد زد:

يَا بَنَ مُظَاهِرٍ، إِنَّكَ لَتَزْكِي نَفْسَكَ مَا اسْتَطَعْتَ!

ای حبیب، هر چه توانستی خود را پاک‌سرشت نشان دادی.

در این هنگام - زهیر یار غیرتمند کاروان عاشورا - بلند شد و
خطاب به عزرة گفت:

يَا عَزْرَةُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَكَّاها وَهَدَّاها، فَاتَّقِ اللَّهَ يَا عَزْرَةُ! فَإِنِّي لَكَ مِنَ
التَّاصِحِينَ، أُنْشِدُكَ اللَّهَ يَا عَزْرَةُ أَنْ تَكُونِ مِمَّنْ يُعِينُ الصَّالَّ عَلَى
قَتْلِ النُّفُوسِ الرُّكِيَّةِ.

ای عزرة! همانا خداوند حبیب را تزکیه و ستایش فرموده و او را
هدایت کرده است. ای عزرة، از خداوند بترس. تو را نصیحت می‌کنم
و به خداوند قسمت می‌دهم که مواظب باش؛ مبادا که در قتل

۱. معالم المدرستین، ج ۳، ص ۳۰۲؛ الشعائر الحسينية بين الاصاله و التجديد،
ص ۲۰۲؛ الانوار الالهية في المسائل العقائديه، ص ۱۴۶؛ الصحابة بين العدالة و
العصمة، ص ۲۷۷؛ ترجمه الحیات، ص ۳۲۳.

انسان‌های درست‌کردار و بی‌گناه، یاری رساننده به قاتلان و یاور گمراهان باشی.

قال: يا زهير! ما كنت عندنا من شيعة أهل هذا البيت إنما كنت عثمانياً. قال: أفلمست تستدل بموقفى هذا إني منهم؟ أما والله ما كتبت إليه كتاباً قط، ولا أرسلت إليه رسولا قط، ولا وعدته نصرتي قط، ولكن الطريق جمع بيني وبينه.

عزره جواب داد: ای زهیر، تو قبل از این از شیعیان و محبان این خاندان نبودى، بلکه عثمانى مذهب و خونخواه عثمان بودى؛ اما اکنون همراه حسین بن علی آمده‌اى؟ از یاران او شده‌اى؟ زهیر گفت: آيا اینجا بودنم را دليل اين نمى دانى که از آنها هستم! به خدا! من هرگز نامه‌اى به وى ننوشتم و کسى را به سوى او نفرستادم و وعده یارى خویش را به او ندادم؛ ولى راه، من و او را به هم رسانید.

فَلَمَّا رَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَكَانِهِ مِنْهُ، وَ عَرَفْتُ مَا يُقَدِّمُ عَلَيْهِ مِنْ عَدُوِّهِ وَ حِزْبِهِمْ؟ فَرَأَيْتُ أَنْ أَنْصُرَهُ، وَ أَنْ أَكُونَ فِي حِزْبِهِ، وَ إِنْ أَجْعَلَ نَفْسِي ذُونَ نَفْسِهِ حِفْظاً لِمَا صَبَّعْتُمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ ﷺ. ١

١. الفتوح، ج ٥، ص ٩٨؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ ﷺ، ص ١٠٤؛ موسوعة شهادة المعصومين ﷺ، ص ١٨٧؛ مقتل الحسين ﷺ، ابى مخنف، ص ١٠٥؛ اعيان الشيعة، ج ٧، ص ٧١؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣١٦؛ انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٤؛ معالم المدرستين، ج ٣، ص ٨٨؛ قبيلة بنو اسد الخزيمية، ص ٤٠؛ پژوهشى پيرامون شهداى كربلا، ص ١٣٥؛ الارشاد، ج ٢، ص ٩٠؛ الكامل فى التاريخ؛ ج ٤، ص ٥٦؛ مقتل الحسين ﷺ، ابى مخنف، ص ١٠٤؛ اعلام الورى، ج ١، ص ٥٤٥.

و وقتی او را دیدم و قرابت وی را با پیامبر صلی الله علیه و آله به یاد آوردم و آنچه از دشمنش و گروه شما به او رسیده است، دانستم، پس بر خود لازم دیدم که یاری اش کنم و جزء دسته او باشم و برای حفظ حق خدا و حق پیامبر صلی الله علیه و آله که شما آن را تباه کرده‌اید، مدافع وی باشم.

برخی حالات جناب حبیب در شب عاشورا

شب عاشورا، شب وداع زیبای اصحاب با یکدیگر و اهل بیت علیهم السلام بود هلال (نافع بن هلال) که به نوعی محافظ سید الشهداء علیه السلام بود و برای حفاظت از جان مبارک امام علیه السلام همه جا همراه حضرت بود در مورد این شب می‌گوید: امام علیه السلام وارد خیمه زینب کبری علیها السلام شد. من نیز بیرون خیمه منتظر بودم تا حضرت بازگردند، اما شنیدم که زینب کبری علیها السلام فرمود:

أَخِي، هَلْ اسْتَعْلَمْتَ مِنْ أَصْحَابِكَ نِيَّاتَهُمْ؟ فَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يُسَلِّمُوكَ عِنْدَ الْوُثْبَةِ وَاصْطِكَكَ الْأَسِنَّةُ!

برادرم! آیا اصحابت را امتحان و آزمایش کرده‌ای؟ می‌ترسم تو را در هنگام حمله و برخورد نیزه‌ها، تسلیم دشمن کنند.

فبکی علیه السلام وقال: أَمَّا وَاللَّهِ! لَقَدْ نَهَرْتُهُمْ وَبَلَوْتُهُمْ وَلَيْسَ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَفْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِيَةِ دُونِي اسْتِنَاسَ الطِّفْلِ بِكَبْنِ أُمِّهِ. ابا عبدالله علیه السلام در حالی که اشک می‌ریخت فرمود: والله! اینها را آزمایش کرده‌ام و دریافته‌ام که در میان آنان، جز انسان‌های سرافراز و سرسخت نیست که در دفاع از من سینه سپر کرده‌اند و اشتیاقشان به مرگ در راه من، همانند اشتیاق کودک به شیر مادر است.

هلال می‌گوید: چون این سخنان را شنیدم، به گریه افتادم و دیدم که در آن شب امام حسین علیه السلام به بهانه‌های مختلف به دیدار زینب کبری علیها السلام می‌رفت؛ چرا که جدایی بعد از پنجاه و چند سال بسیار سخت است!

وَجَعَلَ طَرِيقَهُ عَلَى مَنْزِلِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ فَرَأَاهُ جَالِسًا وَبِيَدِهِ سَيْفٌ مَصْلَتٌ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَجَلَسَ عَلَى بَابِ الْخِيْمَةِ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا أَخْرَجَكَ يَا نَافِعُ (هلال)؟! فَحَكَيْتُ لَهُ مَا كَانَ.

هلال به سمت خیمه حبیب رفت و او را دید در حالی که نشسته بود و شمشیرش را از غلاف در آورده بود، پس بر او سلام کرده و بر در خیمه‌اش نشست. حبیب گفت چه شده که بیرون آمدی؛ ای هلال!؟

من جریان را برای جناب حبیب تعریف کردم و او گفت:

إِى وَاللَّهِ! لَوْ لَا أَنْتَظَرُ أَمْرَهُ لَعَاجَلْتُهُمْ، وَ عَالَجْتُهُمْ هَذِهِ اللَّيْلَةَ بِسَيْفِي! به خدا سوگند! اگر انتظار امر امام نبود لحظه ای درنگ نمی‌کردم و همین امشب شمشیر می‌کشیدم و بر آنها یورش می‌بردیم تا کار را تمام کنم.

ثُمَّ قَالَ هَلَالُ: يَا حَبِيبِي! فَارَقْتُ الْحُسَيْنَ علیه السلام عِنْدَ أُخْتِهِ وَ هِيَ فِي حَالٍ وَجَلٍ وَ رُعْبٍ، وَ أَظُنُّ أَنَّ النِّسَاءَ أَفْقَنَ وَ شَارَكْنَهَا فِي الْحَسْرَةِ وَالزَّفَرَةِ، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَجْمَعَ أَصْحَابَكَ وَتُوجِّهَنَّ بِكَلَامٍ يُسَكِّنُ قُلُوبَهُنَّ وَيَذْهَبَ رُعبُهُنَّ فَلَقَدْ شَاهَدْتُ مِنْهَا مَا لَا قَرَارَ لِي مَعَ بَقَائِهِ، فَقَالَ لَهُ: طَوَّعَ إِرَادَتُكَ!

سپس هلال گفت: ای محبوب من، زمانی (امام) حسین علیه السلام را ترک کردم که ایشان نزد خواهرش بود و دیدم خواهرشان بسیار نگران و مضطرب بود. گمان می‌کنم زنان اهل بیت علیهم السلام نیز بیدار شده و

همچون زینب علیها السلام، مضطرب و ناآرام و ترسان باشند. فکر نمی‌کنی بهتر است گفتگوی زینب کبری علیها السلام و امام حسین علیه السلام را برای اصحاب و دوستان تعریف کنیم و اهل حرم را از نگرانی در آوریم و قلوبشان را آرام و وحشت را از آنان دور کنیم؟! جناب حبیب بن مظاهر فرمود: نظر خوبی است.

فَبَرَزَ حَبِيبٌ نَاحِيَةً وَ هِلَالٌ إِلَى جَانِبِهِ وَانْتَدَبَ أَصْحَابُهُ فَتَطَالَعُوا مِنْ مَنَازِلِهِمْ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا قَالَ لِبَنِي هَاشِمٍ: إِرْجِعُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ لَاسَهَرَتْ عُيُونُكُمْ، ثُمَّ خَطَبَ أَصْحَابُهُ وَ قَالَ:

حبیب کناری ایستاد و هلال نیز در کنار او بود و اصحاب را فرا خواند، همه از خیمه ها بیرون آمدند وقتی جمع شدند، حبیب به بنی هاشم گفت: چشمانتان نگران مباد شما به خیمه های خود برگردید سپس اصحاب را خطاب کرد و گفت:

يَا أَصْحَابَ الْحَمِيَّةِ! وَلْيُوثِ الْكَرْبَهَةَ هَذَا هِلَالٌ يُخْبِرُنِي السَّاعَةَ بِكَيْتٍ وَكِتٍ، وَقَدْ خَلَفَ أُخْتُ سَيِّدِكُمْ وَ بَقَايَا عِيَالِهِ يَتَشَاكِينُ وَيَتَبَاكِينُ، أَخْبِرُونِي عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ؛

ای اصحاب حمیت و غیرت، ای انسان‌های با وفا و ای شیران عرصه نبرد و جهاد، هم اینک هلال چنین و چنان می‌گوید و خواهر آقای شما و بانوان حرم را گریان دیده است، اکنون بگویید در وفاداری چگونه‌اید؟

فَجَرَدُوا صَوَارِمَهُمْ وَرَمَوْا عَمَائِمَهُمْ وَقَالُوا: يَا حَبِيبُ! أَمَا وَاللَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَوْقِفِ لَئِنْ رَحَفَ الْقَوْمَ لَنَحْصِدَنَّ رُؤُوسَهُمْ وَلَنَلْحَقَنَّهُمْ بِأَشْيَاحِهِمْ أَذِلَاءَ صَاغِرِينَ وَلَنَحْفِظَنَّ وَصِيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَبْنَائِهِ وَ بَنَاتِهِ.

همه شمشیرها را کشیدند و عمامه‌ها را از سر انداختند و یک صدا فریاد زدند: قسم به آن خدایی که بر ما منت گذاشت تا در جایگاه و زمره اصحاب سید الشهداء باشیم! اگر این قوم قصد حمله داشته باشند، چنان مقابله و کارزاری به وجود می‌آوریم که تمامی سرهایشان را درو و همگی آنان را ذیلانه به بزرگان و اجدادشان ملحق می‌کنیم و همه ما به توصیه و سفارش رسول الله ﷺ دربارهٔ پسران و دختران ایشان عمل خواهیم کرد.

در این هنگام جناب حبیب پرسید:

هَلُمُّوا مَعِيَ، فَقَامَ يَخِيطُ الْأَرْضَ وَ هُمْ يَعْدُونَ خَلْفَهُ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ أَطْنَابِ الْخَيْمِ.

اینک با من بیایید، اصحاب پشت سر حبیب حرکت نموده تا بین طناب‌های خیمه‌ها ایستادند. و گفتند:

وَ نَادَى: يَا أَهْلَنَا، وَ يَا سَادَاتِنَا، وَ يَا مَعَاشِرَ خَوَائِرِ رَسُولِ اللَّهِ! هَذِهِ صَوَارِمُ فَتْيَانِكُمْ أَلَوْا أَنْ لَا يَغْمِدُوهَا إِلَّا فِي رِقَابِ مَنْ يَتَغَى السَّوْءَ فَيَكُمُ وَهَذِهِ أَسَنَةُ غِلْمَانِكُمْ أَقْسَمُوا أَنْ لَا يَرْكُزُوهَا إِلَّا فِي صَدُورِ مَنْ يَفْرُقُ نَادِيَكُمْ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْرُجْنِ عَلَيْهِمْ، يَا آلَ اللَّهِ! فَخَرَجْنَ وَهْنٌ يَنْتَدِبْنَ، وَهْنٌ يَقْلُنَ: حَامُوا أَيُّهَا الطَّيِّبُونَ! عَنِ الْفَاطِمِيَّاتِ.

ای عزیزان و سروران و بزرگان ما و ای زنان آزاده رسول الله ﷺ، اینها جوانمردانی هستند که شمشیرها را در غلاف نکنند مگر اینکه آنها را در گلوئی بدخواهان شما فرود آورند. و این نیزه‌های غلامان شماست که سوگند یاد کرده‌اند، آن را جز در سینه این نامردان که آهنگ پراکندگی شما دارند، جا ندهند. امام علیا فرمود: ای آل الله بیرون بیایید. اهل حرم گریه‌کنان از خیام بیرون آمده، گفتند: ای پاکان امت! از فرزندان فاطمه علیها السلام پاسداری کنید.

ما عَذَّبْكُمْ إِذَا لَقِينَا جَدَّنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَ شَكُونَا إِلَيْهِ مَا نُزِّلَ بِنَا؟
وَقَالَ: أَلَيْسَ حَبِيبٌ وَأَصْحَابُ حَبِيبٍ كَانُوا حَاضِرِينَ يَسْمَعُونَ
وَيَنْظُرُونَ؟ فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ! لَقَدْ صَجُّوا صَجَّةً مَا جَتَ مِنْهَا
الْأَرْضُ وَ اجْتَمَعَتْ لَهَا خِيُولُهُمْ، وَ كَانَ لَهَا جَوْلَةٌ وَ اخْتِلَافٌ وَ صَهِيلٌ
حَتَّى كَأَنَّ كَلًّا يُنَادِي صَاحِبَهُ وَ فَارِسَهُ!

اگر از بلاها و دشمنان به جدمان شکوه بریم و او بفرماید: مگر حبیب
و اصحاب حبیب نمی شنیدند و نمی دیدند چه خواهید گفت؟. سوگند
به خدایی که هیچ معبود بحق جز او نیست! اصحاب، آنچنان ضجه
زدند که دشت کربلا، طوفانی شد و اسبها رمیدند و درهم آمدند و
شیهه زدند چنان که گویی صاحب و سوار خود را صدا می کنند.^۱

نکته مهم در این بحث این است که اصحاب، شهادت در رکاب امام
حسین علیه السلام را منت خداوند بر خودشان می دانند و بر این باور بودند که
خداوند توفیق داده و بر آنها منت گذاشته است که به واسطه امام
حسین علیه السلام سعادتمند شوند.

خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّا عَلَيْنَا بِكُمْ...
بِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهُ مِنَ الدُّلِّ وَ أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ
النَّارِ.

خداوند شما را نورهایی خلق کرد که عرش او را احاطه کرده بودید و
با خلقت شما بر ما منت گذاشت و به وسیله شما من را از ذلت و

۱. موسوعة كلمات الامام حسين عليه السلام، ص ۴۹۳؛ ليلة عاشورا في الحديث و
الادب، ص ۱۷۸؛ موسوعة شهادة المعصومين عليهم السلام، ص ۱۹۱؛ المجالس الفاخرة في
مآتم العترة الطاهرة، ص ۲۳۱؛ المجالس العاشورية في المآتم الحسينية، ص ۳۴۰؛
مقتل الحسين عليه السلام، مقرر، ص ۲۶۴؛ الذمعة الساکبة، ج ۴، ص ۲۷۴؛ پژوهشی
پیرامون شهادت کربلا، ص ۱۳۶؛ فرسان الهیجا، ج ۱، ص ۹۶.

گمراهی خارج کرد و به وسیله شما ما را از آتش جهنم و هلاکات آن نجات داد.

بیان وقایع شب عاشورا از زبان حضرت زینب علیها السلام

در شب عاشورا میان بنی‌هاشم این گفت‌وگو در میان بود که فردا چه گروهی باید زودتر به میدان برود.

عَنْ فَخْرِ الْمُخَدَّرَاتِ زَيْنَبَ علیها السلام قَالَتْ: لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ خَرَجْتُ مِنْ خِيَمَتِي لِأَتَفَقِّدُ أَخِي الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ أَنْصَارَهُ، وَ قَدْ أَفْرَدَ لَهُ خِيَمَةً، فَوَجَدْتُهُ جَالِساً وَحْدَهُ يُنَاجِي رَبَّهُ وَيَتْلُو الْقُرْآنَ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي أَفِي مِثْلِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ يُتْرَكُ أَخِي وَحْدَهُ.

فخر بانوان، حضرت زینب علیها السلام فرمود: شب عاشورا، از خیمه خود بیرون آمدم تا حال برادرم حسین علیه السلام و یارانش را بجویم؛ او را در خیمه خود تنها دیدم که نشسته و با خدای سبحان، مناجات می‌کند و قرآن می‌خواند؛ پیش خود گفتم، آیا در چنین شبی باید او تنها بماند؟!

وَاللَّهِ! لَأَمْضِينَ إِلَى إِخْوَتِي وَ بَنِي عَمُومَتِي وَ أُعَاتِبُهُمْ بِذَلِكَ. فَأَتَيْتُ إِلَى خِيَمَةِ الْعَبَّاسِ علیه السلام، فَسَمِعْتُ مِنْهَا هَمَّهَةً وَ دَمْدَمَةً، فَوَقَفْتُ عَلَى ظَهْرِهَا فَنَظَرْتُ فِيهَا، فَوَجَدْتُ بَنِي عَمُومَتِي وَ إِخْوَتِي وَ أَوْلَادَ إِخْوَتِي مُجْتَمِعِينَ كَالْحَلَقَةِ وَ بَيْنَهُمُ الْعَبَّاسُ بْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ جَاسٍ عَلَى رُكْبَتَيْهِ كَالْأَسَدِ عَلَى فَرَسَتِهِ.

به خدا قسم! می‌روم و برادران و عموزادگان خود را سرزنش می‌کنم؛ به سوی خیمه عباس علیه السلام آمدم؛ ناگاه همه و صدای غرایی شنیدم؛ در پشت خیمه ایستاده، دیدم عموزادگان و برادران و

برادرزاده‌هایم همه گرد عباس بن علی علیه السلام - که همچون شیر بر زانو تکیه داشت - نشسته‌اند.

فَخَطَبَ فِيهِمْ خُطْبَةً مَا سَمِعْتُهَا إِلَّا مِنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام مُشْتَمِلَةً بِالْحَمْدِ وَالشَّائِ لِلَّهِ وَ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ: يَا إِخْوَتِي، وَ بَنِي إِخْوَتِي، وَ بَنِي عُمُومَتِي! إِذَا كَانَ الصَّبَاحُ فَمَا تَقُولُونَ؟ فَقَالُوا: الْأَمْرُ إِلَيْكَ يَرْجِعُ وَ نَحْنُ لَا نَتَعَدَّى لَكَ قَوْلَكَ.

و او برای آنان چنان خطبه می‌خواند که این خطبه را نشنیده بودم مگر از حسین علیه السلام خطبه‌ای مشتمل بر حمد و ثنای خداوند و سلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایراد کرد و در آخر گفت: برادران! برادرزادگان! و عموزادگانم! چون صبح شود چه می‌کنید؟ گفتند: امر، امر شماست. حرفی روی حرف شما نخواهیم زد.

قَالَ الْعَبَّاسُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ - أَعْنِي الْأَصْحَابَ - قَوْمٌ غُرَبَاءُ، وَ الْحَمْلُ الثَّقِيلُ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَهْلِهِ، فَإِذَا كَانَ الصَّبَاحُ فَأَوَّلُ مَنْ يَبْرُزُ إِلَى الْقِتَالِ أَنْتُمْ، نَحْنُ نُقَدِّمُهُمْ لِلْمَوْتِ لِئَلَّا يَقُولَ النَّاسُ: قَدَّمُوا أَصْحَابَهُمْ، فَلَمَّا قُتِلُوا عَالَجُوا الْمَوْتَ بِأَسْيَافِهِمْ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ.

عباس علیه السلام فرمود: اصحاب بر ما میهمان و نسبت به ما قومی دور هستند و بار سنگین پایدار نخواهد بود مگر با اهلش. پس هنگامی که صبح شد، اولین نفراتی که به میدان می‌روند باید شما باشید. ما باید قبل از اینها به شهادت برسیم! و إلا مردم می‌گویند: اهل بیت اوّل اصحابشان را به میدان فرستادند و هنگامی که کشته شدند مرگ خود را با شمشیرهای آنها ساعت به ساعت به تأخیر انداختند.

فَقَامَتِ بَنُو هَاشِمٍ وَ سَلُّوا سُيُوفَهُمْ فِي وَجْهِ أَخِي الْعَبَّاسِ وَ قَالُوا: نَحْنُ عَلَى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ.

پس جوانان بنی هاشم برخاستند و شمشیرها را در مقابل قمر بنی هاشم از نیام برکشیدند و گفتند: نظر ما چون نظر شماست.

قَالَتْ زَيْنَبُ ٱللَّهِ: فَلَمَّا رَأَيْتُ كَثْرَةَ إِجْتِمَاعِهِمْ، وَشِدَّةَ عَزْمِهِمْ وَ إِظْهَارَ شِمَتِهِمْ، سَكَنَ قَلْبِي وَ فَرَحْتُ، وَلَكِنْ خَنَقْتَنِي الْعِبْرَةُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ إِلَى أَخِي الْحُسَيْنِ ٱللَّهِ وَ أَخْبِرَهُ بِذَلِكَ، فَسَمِعْتُ مِنْ خِيَمَةِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ هَمَمَةً وَ دَمْدَمَةً، فَمَضَيْتُ إِلَيْهَا وَ وَقَفْتُ بِظَهْرِهَا، وَ نَظَرْتُ فِيهَا فَوَجَدْتُ الْأَصْحَابَ عَلَى نَحْوِ بَنِي هَاشِمٍ مُّجْتَمِعِينَ كَالْحَلْقَةِ وَ بَيْنَهُمْ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَصْحَابِي! لِمَ جِئْتُمْ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ؟ أَوْضِحُوا كَلَامَكُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ.

زینب ٱللَّهِ فرمود: من، چون این یکپارچگی و تصمیم قاطع ایشان را [در یاری امام ٱللَّهِ] دیدم، قلبم آرام گرفت و خوشحال شده، چشمانم اشکبار شد؛ خواستم به سوی برادرم حسین ٱللَّهِ رفته، به او خبر دهم که ناگاه، از خیمه حبیب بن مظاهر نیز هممه و صدا شنیدم؛ بدان سو رفته، پشت خیمه ایستادم و دیدم اصحاب، همانند بنی هاشم بر گرد حبیب حلقه زده‌اند و او می‌گوید: همراهانم! چرا به اینجا آمده‌اید؟ خدا رحمتان کند، آشکارا بگویید؟

فَقَالُوا: أَتَيْنَا لِنَنْصُرَ غَرِيبَ فَاطِمَةَ ٱللَّهِ .

فَقَالَ لَهُمْ: لِمَ طَلَقْتُمْ خِلَالَكُمْ؟

فَقَالُوا: لِذَلِكَ.

قَالَ حَبِيبُ: فَإِذَا كَانَ فِي الصَّبَاحِ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟

فَقَالُوا: الرَّأْيُ رَأْيُكَ وَ لَا نَتَعَدَّى قَوْلًا لَكَ.

گفتند: آمده‌ایم تا حسین فاطمه ٱللَّهِ را یاری کنیم.

گفت: چرا زنان خود را طلاق دادید؟

گفتند: برای یاری حسین علیه السلام؟

گفت: هنگام صبح چه می گوئید؟ (چه می کنید؟)

گفتند: رأی رأی شماست و بر گفته های تو حرفی نخواهیم زد.

جناب حبیب در ادامه گفت:

فَإِذَا صَارَ الصَّبَاحُ فَأَوَّلَ مَنْ يَبْرُزُ إِلَى الْقِتَالِ أَنْتُمْ، نَحْنُ نَقْدُمُهُمُ الْقِتَالَ
وَلَا نَرَى هَاشِمِيًّا مُضَرَّجًا بِدَمِهِ وَفِينَا عِرْقٌ يَضْرِبُ لِنَا لَا يَقُولُ النَّاسُ:
قَدُمُوا سَادَاتُهُمْ لِلْقِتَالِ وَبَحَلُوا عَلَيْهِمْ بِأَنْفُسِهِمْ، فَهَزَّوْا سُيُوفَهُمْ عَلَى
وَجْهِهِ وَقَالُوا: نَحْنُ عَلَى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ.

چون صبح شد نخستین کسانی که به میدان می روند باید شما باشید.
ما باید قبل از بنی هاشم شروع کننده باشیم. امکان ندارد یکی از ما
زنده باشد و یکی از هاشمیان را آغشته به خون ببیند. که در این
صورت مردم خواهند گفت: بزرگان و سرورانشان را برای جنگ
فرستادند و بر جان خودشان بخل ورزیدند. در این هنگام اصحاب
شمشیرها را در مقابل حبیب کشیدند و یکصدا فریاد زدند: رأی ما
هم همین است. و الله قسم! تا یک نفر از ما زنده باشد، هیچ آسیبی
به آنها نخواهد رسید.

قَالَتْ زَيْنَبُ: فَفَرِحْتُ مِنْ ثَبَاتِهِمْ، وَلَكِنْ خَنَقَتَنِي الْعِبْرَةُ، فَأَنْصَرَفْتُ
عَنْهُمْ وَأَنَا بَاكِئَةٌ، وَإِذَا بِأَخِي الْحُسَيْنِ قَدْ عَارَضَنِي، فَسَكَنْتُ نَفْسِي
وَتَبَسَّمْتُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ عليه السلام: أَخِيَّة! فَقُلْتُ: لَيْكَ يَا أَخِي!
فَقَالَ عليه السلام: يَا أَخْتَاهُ مُنْذُ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مُتَبَسِّمَةً، أَخْبِرْنِي
مَا سَبَبُ تَبَسُّمِكَ؟

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَخِي! رَأَيْتُ مِنْ فِعْلِ بَنِي هَاشِمٍ، وَالْأَصْحَابِ كَذَا وَكَذَا.

من با دیدن این صحنه‌ها خوشحال شده بغض راه گلویم را گرفته بود، گریان برمی‌گشتم که با برادرم حسین علیه السلام، روبرو شدم؛ خود را آرام نموده، در چهره او تبسم کردم.

فرمود: «خواهرم!» عرض کردم: بلی، برادر جان!

فرمود: «خواهرم! از وقتی که از مدینه کوچ کردیم، تبسم تو را ندیده بودم؛ اینک چرا خندانی؟» عرض کردم: برادر جان! به سبب این رویدادها که از بنی هاشم و اصحاب دیدم.. ..

فقال لی: یا أختاه! إعلمی، أَنَّ هَؤُلَاءِ أَصْحَابِی مِنْ عَالَمِ الدَّرِّ، وَبِهِمْ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، هَلْ تُحِبِّينَ أَنْ تَنْظُرِي إِلَى ثَبَاتٍ أَقْدَامِهِمْ.

فقلت: نعم. فقال عليه السلام عليك بظهر الخيمة. قالت زينب: فوقفْتُ على ظهر الخيمة، فنادى أخى الحسين عليه السلام أين إخواني وبنو أعمامي، فقامت بنو هاشم، و تسابق منهم العباس و قال: لبيك لبيك ما تقول؟ فقال الحسين عليه السلام أريد أن أجدد لكم عهداً.

فرمود: «خواهرم! بدان که اینان، از عالم ذر اصحاب من بوده‌اند؛ این مزده جدم رسول خدا ﷺ است؛ آیا می‌خواهی پایداری ایشان را ببینی؟» گفتم: آری! فرمود: «در پشت خیمه باش».

من در پشت خیمه ایستادم؛ برادرم ندا داد: «خویشان من کجایند؟» بنی‌هاشم [از خیام] برخاستند و عباس، پیش از همه شتافت و عرض کرد: بله، آقا جان! بله، چه می‌فرمایی؟ امام علیه السلام فرمود: «می‌خواهم با شما تجدید بیعت کنم».

فأتى أولاد الحسين، و أولاد الحسن، و أولاد علي، و أولاد جعفر، وأولاد عقيل، فأمرهم بالجلوس فجلسوا. ثم نادى: أين حبيب بن مظاهر، أين زهير، أين هلال، أين الأصحاب؟

فَأَقْبَلُوا وَتَسَابَقَ مِنْهُمْ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرَ وَ قَالَ: لَبَّيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَأَتُوا إِلَيْهِ وَ سُيُوفُهُمْ بِأَيْدِيهِمْ، فَأَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ فَجَلَسُوا، فَخَطَبَ فِيهِمْ خُطْبَةً بَلِيغَةً.

فرزندان حسین، حسن، علی علیه السلام جعفر و عقیل، همه آمدند و فرمود تا بنشینند؛ سپس ندا داد: حبیب بن مظاهر، زهیر، هلال و دیگر یارانم کجایند؟ آنان نیز از خیمه‌ها بیرون آمدند در حالی که حبیب جلودار آنها بود و عرض کرد: لبیک یا ابا عبدالله! همه شمشیر به دست آمدند و امام علیه السلام دستور داد: تا بنشینند؛ خطبه بلیغی ایراد کرد و فرمود:

ثُمَّ قَالَ: يَا أَصْحَابِي! اَعْلَمُوا أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيْسَ لَهُمْ قَصْدٌ سِوَى قَتْلِي وَقَتْلِ مَنْ هُوَ مَعِي، وَأَنَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْقَتْلِ، فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْانْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَامَتِ بَنُو هَاشِمٍ وَ تَكَلَّمُوا بِمَا تَكَلَّمُوا، وَ قَامَ الْأَصْحَابُ وَ أَخَذُوا يَتَكَلَّمُونَ بِمِثْلِ كَلَامِهِمْ.

یاران من! بدانید که اینان، جز آهنگ کشتن من و هر که را با من باشد ندارند؛ من نگرانم که شما کشته شوید؛ بیعتم را از شما برداشتم؛ اینک هر که می‌خواهد در این تاریکی شب، [ره خود گیرد و] برود؛ پس در این هنگام بنی‌هاشم و اصحاب بلند شده و هر کدام سخن گفتند [و بر وفاداری خود پا فشردند].

فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ علیه السلام حُسْنَ إِقْدَامِهِمْ وَ ثَبَاتَ أَقْدَامِهِمْ قَالَ علیه السلام: إِنَّ كُنْتُمْ كَذَلِكَ، فَارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانْظُرُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فِي الْجَنَّةِ. فَكَشَفَ لَهُمُ الْغِطَاءَ وَ رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ وَ حُورَهُمْ وَ قُصُورَهُمْ فِيهَا، وَ الْحُورُ الْعَيْنُ يُنَادِينَ: أَلْعَجَلُ أَلْعَجَلُ فَإِنَّا مُشْتَاقَاتُ إِلَيْكُمْ! فَقَامُوا

بِأَجْمَعِهِمْ وَ سَلُّوا سُيُوفَهُمْ وَ قَالُوا: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! إِنَّدَنَ لَنَا أَنْ نُغَيِّرَ عَلَى الْقَوْمِ وَ نُقَاتِلَهُمْ حَتَّى يَفْعَلَ اللَّهُ بِنَا وَ بِهِمْ مَا يَشَاءُ.
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْلِسُوا، رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا. ثُمَّ قَالَ: أَلَا وَ مَنْ كَانَ فِي رَحْلِهِ امْرَأَةً فَلْيَنْصَرِفْ بِهَا إِلَى بَنِي أَسَدٍ.

امام علی (علیه السلام) چون وفاداری و پایداری ایشان را دید، فرمود: «حال که چنین است؛ سر بردارید و منازل خود را در بهشت بنگرید؛ پرده از عوالم غیب، برداشته شد و ایشان منازل و حوریان و قصرهای خویش را دیدند و صدای اشتیاق حوریان را شنیدند؛ پس همه برخاستند و شمشیر از نیام کشیده، گفتند: ای ابا عبدالله! هم اینک، فرمان ده تا بر این نامردمان بشوریم و پیکار کنیم، تا خواسته خداوند در حق ما و ایشان فرا رسد!

امام علی (علیه السلام) فرمود: «خدا رحمتان کند و پاداش نیکتان دهد؛ بنشینید.» سپس فرمود: «هر که همسر خود را همراه دارد، او را به قبیله بنی اسد برگرداند.»

فَقَامَ عَلِيُّ بْنُ مَظَاهِرٍ وَ قَالَ: وَ لِمَاذَا يَا سَيِّدِي؟!
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ نِسَائِي تُسَبِّى بَعْدَ قَتْلِي وَأَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ مِنَ السَّبِّ.

فَمَضَى عَلِيُّ بْنُ مَظَاهِرٍ إِلَى خَيْمَتِهِ، فَقَامَتْ زَوْجَتُهُ إِجْلَالاً لَهُ، فَاسْتَقْبَلَتْهُ وَ تَبَسَّمتْ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ لَهَا: دَعِينِي وَ التَّسْتُم! فَقَالَتْ: يَا بَنَ مَظَاهِرٍ! إِنِّي سَمِعْتُ غَرِيبَ فَاطِمَةَ خَطَبَ فِيكُمْ وَ سَمِعْتُ فِي آخِرِهَا هَمْهَمَةً وَ دَمْدَمَةً فَمَا عَلِمْتُ مَا يَقُولُ؟

قَالَ: يَا هَذِهِ! إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَنَا: أَلَا وَ مَنْ كَانَ فِي رَحْلِهِ امْرَأَةً فَلْيَذْهَبْ بِهَا إِلَى بَنِي عَمِّهَا لِأَتَى غَدًا أُقْتَلُ وَ نِسَائِي تُسَبِّى! عَلِيٌّ بْنُ مَظَاهِرٍ (اسدی) برخاست و پرسید: آقا جان! چرا!!

فرمود: پس از کشته شدن من، زنان اسیر می‌شوند؛ از اسیری بانوان شما نگرانم.» علی بن مظاهر به خیمه خود رفت؛ همسرش با تبسم و ادب نزد او آمد؛ علی گفت: مرا به حال خود واگذار؛ همسرش گفت: من همه سخنان فرزند فاطمه علیها السلام را شنیدم؛ در آخر همه‌ای بود که ندانستم چه فرمود؟ علی گفت: خانم! امام علیه السلام به ما فرمود: «هر که همسر خود را همراه داد، او را نزد عموزادگانش برگرداند؛ زیرا فردا من کشته می‌شوم و بانوان اسیر می‌شوند.»

فَقَالَتْ: وَ مَا أَنْتَ صَانِعٌ؟

قَالَ: قُومِي حَتَّى أَلْحَقَكَ بِبَنِي عَمِّكَ بَنِي أَسَدٍ.

فَقَامَتْ وَ نَطَحَتْ رَأْسَهَا فِي عَمُودِ الْخِيْمَةِ، وَ قَالَتْ: وَ اللَّهُ! مَا أَنْصَفْتَنِي يَا ابْنَ مَظَاهِرَ! أَيْسُرُكَ أَنْ تُسَبِّيَ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ أَنَا آمِنَةٌ مِنَ السَّبِي!؟ أَيْسُرُكَ أَنْ تُسَلِّبَ زَيْنَبُ إِزَارَهَا مِنْ رَأْسِهَا، وَ أَنَا أَسْتَرُ بِإِزَارِي!؟ أَيْسُرُكَ أَنْ تَذْهَبَ مِنْ بَنَاتِ الزُّهْرَاءِ عليهن السلام أَفْرَاطُهَا، وَ أَنَا أَتَزَيِّنُ بِفُرْطِي!؟ أَيْسُرُكَ أَنْ يَبْيِضَ وَجْهُكَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ يَسْوَدَّ وَجْهِي عِنْدَ فَاطِمَةَ الزُّهْرَاءِ عليها السلام؟ وَاللَّهِ! أَنْتُمْ تَوَاسُونَ الرِّجَالَ وَ نَحْنُ نَوَاسِي النِّسَاءِ.

همسرش گفت: تو چه می‌کنی؟

گفت: برخیز تا تو را نزد خویشانت، در بنی اسد ببرم.

همسرش ایستاد و سرش را به عمود خیمه زد و گفت: به خدا سوگند! ای فرزند مظاهر! با من، منصفانه رفتار نمی‌کنی؛ آیا می‌پسندی که دختران رسول خدا ﷺ اسیر شوند و من در امان باشم؟! آیا می‌پسندی که چادر از سر زینب علیها السلام بگیرند و من در امان باشم؟! آیا می‌پسندی که گوشواره از دختران زهرا علیها السلام بربایند و من در امان باشم؟! آیا می‌پسندی که تو نزد رسول خدا ﷺ رو سفید باشی و من نزد فاطمه زهرا علیها السلام رو سیاه باشم؟! به خدا سوگند!

شما، مردان را یاری می‌رسانید و ما نیز بانوان را [من، جز این را نمی‌پذیرم]!

فَرَجَعَ عَلِيُّ بْنُ مَظَاهِرٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَبْكِي.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَبْكِيكَ؟

فَقَالَ: سَيِّدِي! أَبْتُ الْأَسَدِيَّةَ إِلَّا مُوَاسَاتِكُمْ! فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: جُزَيْتُمْ، عَنَّا خَيْرًا.^۱

علی بن مظاهر، گریان به سوی امام علی علیه السلام برگشت؛ امام علی علیه السلام پرسید: «چرا گریانی؟» عرض کردم: سرورم! همسر اسدی من، جز یاری و همراهی با شما را نمی‌پذیرد؛ امام علی علیه السلام گریست و فرمود: «خدا همه شما را پاداش نیک دهد.»

جناب حبیب و روز عاشورا

روز عاشورا فرا رسید و اباعبدالله علی علیه السلام اصحاب را منظم فرمود و فرماندهی جناح راست را به زهیر و جناح چپ را به حبیب بن مظاهر و قلب لشکر را به قمر بنی هاشم علی علیه السلام سپرد.^۲

مورخان درباره جناب حبیب می‌گویند: هرگاه کسی از دشمن به میدان می‌آمد و رجز می‌خواند و مبارز می‌طلبید، حبیب بن مظاهر هفتاد

۱. موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۴۹۵؛ ليلة عاشورا في الحديث و الادب، ص ۴۹؛ من اخلاق الامام الحسين عليه السلام، ص ۲۰۸؛ المجالس العاشورية في المآتم الحسينية، ص ۳۴۱؛ كربلاء الثورة والمأساة، ص ۳۰۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴؛ الاعلام، خيرالدين الزركلي، ج ۲، ص ۱۶۶؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۱۰۴؛ تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۲۰؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ عوالم العلوم والمعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار والأقوال، ص ۲۴۸؛ معالم المدرستين، ج ۳، ص ۹۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷؛ مقتل الحسين عليه السلام، ابی مخنف، ص ۱۱۳؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۷.

و پنج ساله صحابه رسول الله ﷺ و یار با وفای علی علیه السلام جلو می‌رفت و مقابل او قرار می‌گرفت.

در روز عاشورا اباعبدالله علیه السلام خطبه زیبایی را خواندند. وقتی حضرت شروع به خواندن خطبه کردند، شمر ملعون جسارتی به ایشان کرد و سخن امام را قطع کرده و گفت: «هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يُدْرِي مَا يَقُولُ؛ اگر او بداند چه می‌گوید در واقع خدا را با یک حرف پرستش کرده است.»

در همین لحظه جناب حبیب بن مظاهر - که همه او را می‌شناختند - بلند شد و فریاد زد:

وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفًا، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ مَا تَدْرِي مَا يَقُولُ، قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ.

ساکت باش؛ به خدا سوگند! تو خدا را با هفتاد حرف هم نمی‌پرستی [حبیب بن مظاهر در پاسخ او گفت: به خدا من چنان می‌بینم که تو با هفتاد شک و تردید خدا را عبادت می‌کنی] و من گواهی می‌دهم که راست می‌گویی و نمی‌دانی امام علیه السلام چه می‌گوید، زیرا خداوند مهری بر دلت زده که حرف امام را نمی‌فهمی. شمر از عتاب حبیب بن مظاهر ساکت شد و سید الشهداء علیه السلام خطبه را ادامه داد و آن را به پایان رساند.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۸؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ص ۲۵۱؛ لواعج الأشجان فی مقتل الحسين علیه السلام، ص ۱۲۷؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۵۰۸؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۹۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۲؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹۴؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۲؛ مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۱۸، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۹؛ إیصار العین فی أنصار الحسين علیه السلام، ص ۱۰۴؛ شرح احقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۱۱، ص ۶۱۵.

نماز ظهر عاشورا

ظهر عاشورا، ابوتمامه صائدی وقت نماز را به سیدالشهدا علیه السلام یادآور شد و به حضرت عرض کرد:

یا ابا عبد الله، نفسی لک الفداء! انّی أرى هؤلاء قد اقترَبوا مِنک، ولا والله، لا تُقتلُ حتّی أقتلَ دونک إن شاء الله، وأحِبُّ أن ألقى رَبّی وقد صَلَّیتُ هذه الصَّلَاةَ الَّتِی دَنَا وَقْتُهَا.

یا اباعبدالله، جانم فدای شما باد! من مشاهده می‌کنم که این قوم به شما نزدیک شده‌اند والله! شما کشته نخواهی شد مگر اینکه من قبل از شما کشته شوم. اما دوست دارم پروردگارم را در حالی ملاقات کنم که این نماز را که وقتش رسیده است در رکاب شما بخوانم.

فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ علیه السلام رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الدَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا. ثُمَّ قَالَ: سَلَوْهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتّی نُصَلِّيَ.

امام علیه السلام سر خود را به‌سوی آسمان بلند کرد و فرمود: نماز را یادآوری کردی، خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد. آری اکنون اوّل وقت نماز است. به اینها بگویند دست از ما بردارند تا نماز بخوانیم.

ناگهان حصین بن نمیر یا (بن تمیم) جسارت کرد و گفت:

إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ! فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: لَا تُقْبَلُ؟! زَعَمْتَ الصَّلَاةَ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا تُقْبَلُ، وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارُ (خَمَار)؟ فَحَمَلَ عَلَيْهِ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ وَحَمَلَ عَلَيْهِ حَبِيبٌ فَضْرَبَ وَجْهَ فَرَسِهِ

بِالسَّيْفِ فَشَبَّ بِهِ الْفَرَسُ وَ وَقَعَ عَنْهُ الْحَصِينُ فَاحْتَوَشَتْهُ أَصْحَابُهُ
فَاسْتَنْقَدُوهُ.^۱

نماز حسین بن علی پذیرفته نیست. حبیب بن مظاهر، [یار غیرتمند
بر آشفته و با عصبانیت فریاد زد ای حصین بن نمیر] چنین
می‌پنداری که نماز از پسر رسول خدا ﷺ قبول نمی‌شود و از تو قبول
می‌شود ای الاغ، [مشروب فروش] و با شمشیر به سمت حصین بن
نمیر حمله کرد و ضربه‌ای به اسب او زد و حصین به زمین افتاد و
همین که حبیب خواست روی سینه حصین بنشیند، او فریاد زد و
لشگریان او را نجات دادند.

جناب حبیب بن مظاهر و شهادت مسلم بن عوسجه

خَرَجَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ وَصَبَرَ عَلَى أَهْوَالِ
الْبَلَاءِ، حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ ﷺ وَمَعَهُ
حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ﷺ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ
﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾.^۲

مسلم بن عوسجه، به میدان آمد و در جنگ با دشمن، با تمام توان
کوشید و بر بلاهای هولناک، شکیبایی ورزید؛ اما از زیادی زخم تاب

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱، معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۱۱؛ موسوعة
کلمات الامام الحسین ﷺ، ص ۵۳۵؛ قبيله بنو اسد بن خزيمه، ج ۵، ص ۴۰؛ تاريخ
طبري، ج ۴، ص ۳۳۴؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۷۰؛ اعيان الشيعة، ج ۴،
ص ۵۵۵؛ مقتل الحسين ﷺ، ابی مخنف، ص ۱۴۳، كربلا الثورة و الماساة، ص ۳۱۷؛
إبصار العين في أنصار الحسين ﷺ، ص ۱۰۵؛ الاخلاق الحسينية، ص ۱۱۸؛
موسوعة شهادة المعصومين ﷺ، ص ۲۲۰.

۲. احزاب، ۲۳.

مقاومت از وی برفت و بر زمین افتاد. هنوز نیمه‌جانی داشت که حسین علیه السلام به سوی او آمد و حبیب بن مظاهر نیز با او بود. امام علیه السلام فرمود: «خداوند تو را رحمت کند، ای مسلم! برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند] و برخی چشم به راه [شهادت] نشسته‌اند و هرگز، تغییر و تبدیلی [در پیمان خود] نداده‌اند».

وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ فَقَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ - يَا مُسْلِمُ، أَبَشِرْ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ: بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ.

حبیب به مسلم نزدیک شد فرمود: ای مسلم، شهادت تو بر من دشوار است، اما تو را به بهشت مژده می‌دهم. مسلم بن عوسجه با صدای آرام فرمود: حبیب، خداوند تو را به خیر مژده دهد.

ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا أَنَّنِي أَعْلَمُ أَنَّنِي فِي الْأَثَرِ لِأَحَبِّتُ أَنْ تَوْصِيَنِي إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِهَذَا - وَأَشَارَ يَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام. فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَأُتِمِّنَكَ غَيْنَا (قَالَ: أَفْعَلُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ). ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

جناب حبیب فرمود: مسلم، اگر این نبود که می‌دانستم تا ساعتی دیگر من هم به تو ملحق خواهم شد، دوست داشتم که وصیت کنی به همه آنچه برای تو مهم است، عمل کنم. جناب مسلم در این هنگام گفت: فقط یک سفارش دارم و با دستش به امام حسین علیه السلام اشاره کرد و گفت سفارش من به تو این است که تا جان در بدن داری او را تنها نگذار و از او دفاع و در رکابش جان نثاری کن. حبیب بن مظاهر گفت: چشم تو را روشن می‌کنم به خدای کعبه

سوگند! چنین خواهم کرد و چیزی نگذشت که مسلم جان را به جان آفرین تسلیم کرد.^۱

زیبایی وصیت جناب مسلم در این است که در آخرین لحظات زندگی، تنها نگرانی‌اش امام و مولایش حسین بن علی علیه السلام است و از حبیب می‌خواهد که از پسر زهراء علیها السلام مراقبت و در رکاب او جان‌نثاری کند. این ویژگی در تمامی اصحاب سید الشهداء مشهود است. تنها هم و غم آنان مواظبت و مراقبت از امام حسین علیه السلام بود و این را نیز موهبت الهی برای خود می‌دانستند که به واسطه حسین علیه السلام به سعادت نائل شده‌اند و این منت خداوند بر آنهاست که نامشان با شهادت در رکاب امام علیه السلام در تاریخ ماندگار و الگوی همه جوانمردان و ولایت‌مداران هستی می‌شوند.

به میدان رفتن حبیب بن مظاهر

بعد از شهادت تعدادی از اصحاب، جناب حبیب بن مظاهر خدمت اباعبدالله الحسین علیه السلام رسید و اذن میدان خواست. سیدالشهداء علیه السلام به او

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۳؛ مثیرالاحزان، ص ۴۷؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ص ۲۶۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۰۶؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۶۹، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف ص ۱۳۷، اللهوف فی قتلى الطفوف، ص ۶۴؛ إِبصار العین فی أنصار الحسین علیه السلام، ص ۱۰۴؛ پژوهشی پیرامون شهادت کربلا، ص ۱۳۶؛ قبیله بنو اسد بن خزیمه، ج ۵، ص ۴۳؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۳۲.

فرمود: حبیب جان، تو یادگار جدّ و پدر من هستی و پیر شده‌ای. چگونه راضی شوم تا تو به میدان بروی. حبیب بن مظاهر در حالی که می‌گریست، عرض کرد: آقا جان، می‌خواهم نزد جدّت روسفید باشم و پدر و برادرت مرا از یاری‌کنندگان خود به حساب آورند.^۱

سرانجام ابا عبدالله علیه السلام به ایشان اجازه رفتن به میدان دادند و حبیب بن مظاهر وارد میدان شد، در حالی که چنین رجز می‌خواند:

أَقْسِمُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَادًا أَوْ شَطْرَكُمْ وَلَيْتُمْ أَكْتَادًا
 أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهِرٌ فَارِسُ هَيْجَاءٍ وَحَرْبٍ تُسْعَرُ
 أَنْتُمْ أَعْدَاءُ غُدَّةٍ وَأَكْثَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ
 وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةٍ وَأَظْهَرُ حَقًّا وَاتَّقَى مِنْكُمْ وَأَعْذَرُ^۲

به خدا قسم! اگر تعدادمان به اندازه شما یا نصف شما بود، همه شما پا به فرار می‌گذاشتید.

۱. صحاب رحمت، ص ۴۳۱؛ مهیج الاحزان ص ۱۴۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف ص ۱۴۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۶، معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۵.

۳. مثیر الاحزان، ص ۴۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۶، لواعج الأشجان فی مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۵۹؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال، ص ۲۷۰؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۱۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۵؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۹۸؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۴۵.

من حبیب و پدرم مظاهر است. من سوارکار عرصه نبردی هستم که شعله‌ور شده.

تعداد شما بیشتر است ولی ما با وفاتر و صبورتر از شمائیم. و استدلالمان قوی‌تر و آشکارتر است و از شما باتقواتر هستیم و عذر ما مقبول‌تر است.

جنگ و شهادت جناب حبیب

وَقَاتِلَ قِتَالًا شَدِيدًا، فَحَمَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِّنْ بَنِي تَمِيمٍ فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ فَقَتَلَهُ - وَكَانَ يُقَالُ لَهُ: بُدَيْلُ بْنُ صُرَيْمٍ مِّنْ بَنِي عُقْفَانَ - وَحَمَلَ عَلَيْهِ آخَرُ مِّنْ بَنِي تَمِيمٍ فَطَعَنَهُ فَوْقَ، فَذَهَبَ لِيَقُومَ، فَضْرَبَهُ الْخُصِيُّ بْنُ تَمِيمٍ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ فَوْقَ، وَنَزَلَ إِلَيْهِ التَّمِيمِيُّ فَاحْتَرَّ رَأْسَهُ.

حبیب بن مظاهر به شدت با دشمنان جنگید که ناگاه مردی از بنی تمیم به او حمله کرد و با شمشیر ضربه‌ای به سر مبارکش زد. (گفته‌اند آن شخص بدیل بن صریم از بنی عقفان بود و) یک نفر از قبیله تمیم نیز با نیزه‌ای بدن ایشان را درید. با این ضربه جناب حبیب از اسب به زمین افتاد. حبیب بن مظاهر خواست خود را از روی زمین بلند کند که ناگهان حصین بن نمیر (تمیم) شمشیری به فرق آن بزرگوار زد که دوباره به زمین افتاد و آن مرد تمیمی با سرعت سر جناب حبیب را از سر جدا کرد و آن جناب را به شهادت رساند.

بعد از شهادت جناب حبیب بن مظاهر، بین افراد در سپاه عمرسعد نزاعی در گرفت که چه کسی جناب حبیب را به شهادت رسانده و برای گرفتن جایزه باید سر او را نزد ابن زیاد ببرد.

فَقَالَ لَهُ الْحُصَيْنُ: إِنِّي لَشَرِيكَكَ فِي قَتْلِهِ، فَقَالَ الْآخَرُ: وَاللَّهِ مَا قَتَلْتُهُ
غَيْرِي، فَقَالَ الْحُصَيْنُ: أُعْطِنِيهِ أُعَلِّقُهُ فِي عُتْقِ فَرَسِي كَيْمَا يَرَى النَّاسُ
وَيَعْلَمُوا أَنِّي شَرِكْتُ فِي قَتْلِهِ، ثُمَّ خُذْهُ أَنْتَ بَعْدُ فَاْمُضْ بِهِ إِلَى عُبَيْدِ
اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَلَا حَاجَةَ لِي فِيمَا تُعْطَاهُ عَلَي قَتْلِكَ إِيَّاهُ.

حصین بن نمیر گفت: من در قتل او شریک بودم، اما دیگری گفت:
والله! غیر من کسی او را نکشت. در این حال حصین بن نمیر گفت:
سر را لحظه‌ای به من بده تا روی اسب بگذارم و وسط لشکر جولان
دهم تا همه بفهمند که من در قتل حبیب شریک بوده‌ام. بعد آن را
بگیر و نزد عبیدالله بن زیاد ببر که مرا به آنچه در قبال قتلش به تو
می‌دهند، حاجتی نیست.

قَالَ: فَأَبَى عَلَيْهِ، فَأَصْلَحَ قَوْمُهُ فِيمَا بَيْنَهُمَا عَلَى هَذَا، فَدَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَ
حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ، فَجَالَ بِهِ فِي الْعَسْكَرِ قَدْ عُلِّقَهُ فِي عُتْقِ فَرَسِهِ، ثُمَّ
دَفَعَهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ.

او قبول نمی‌کرد تا اینکه قبیله‌اش بین آن مرد تمیمی و او مصالحه
برقرار کردند و حصین سر حبیب بن مظاهر را به گردن اسبش
آویخت و میان لشکر جولان داد و بعد سر را به او بازگرداند.^۱

لَمَّا قُتِلَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ هَذَا ذَلِكَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ:
أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۶، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴؛ ابی مخنف، مقتل
الحسین (علیه السلام)، ص ۱۴۵؛ مثير الاحزان، ص ۴۶؛ الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۷۰؛
البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۹۸؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)، ص ۱۰۶؛
اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۵.

شهادت حبیب بن مظاهر امام علیه السلام را بسیار آزرده و حضرت را به حدی متأثر کرد که فرمود: خودم و اصحاب با وفایم را نزد خداوند ذخیره می‌کنم.^۱

پس خطاب به حبیب بن مظاهر فرمود:

لِلّهِ دَرْكُكَ يَا حَبِيبُ! لَقَدْ كُنْتَ فَاضِلاً تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ!^۲
آفرین بر تو ای حبیب! تو فاضلی بودی که قرآن را در هر شب ختم می‌کردی.

شدت غم و اندوه امام علیه السلام در لحظه خداحافظی و شهادت اصحاب، خصوصاً افرادی همچون حبیب بن مظاهر که حضرت او را فاضل خطاب می‌کرد، بسیار قابل توجه است و نشان از عظمت یاران حسین علیه السلام دارد و گواه این عظمت این است که امام عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف) در زیارت ناحیه مقدسه به اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام سلام و از آنان یاد می‌کند.

فرجام قاتل جناب حبیب بن مظاهر

پیش‌تر گفتیم که حصین بن نمیر (تمیم) سر مبارک جناب حبیب بن مظاهر را به شخص تمیمی تحویل داد و او سر جناب حبیب را روی اسب گذاشت و به سمت کوفه و قصر ابن زیاد حرکت کرد.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ ابی مخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۴۷؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، ص ۱۰۶؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۳۰۳؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۱۲؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۳۸؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶.
۲. موسوعة کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۵۳۷؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۷۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۷۱؛ شجرة طوبی، ج ۲، ص ۴۴۲.

فَبَصَرَ بِهِ ابْنُهُ الْقَاسِمُ بْنُ حَبِيبٍ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ قَدْ رَاهِقٌ فَأَقْبَلَ مَعَ
الْفَارِسِ لَا يُفَارِقُهُ كَلَّمَا دَخَلَ الْقَصْرَ دَخَلَ مَعَهُ وَ إِذَا خَرَجَ خَرَجَ مَعَهُ
فَارْتَابَ بِهِ فَقَالَ مَا لَكَ يَا بُنَيَّ تَتَّبِعُنِي.

قاسم بن حبیب که نوجوانی بیش نبود، او را دید و تعقیبش کرد و هر
کجا که می‌رفت به دنبالش بود. چون وارد کوفه شد، در پی او
می‌رفت. پس مرد تمیمی بی‌مناک شد و پرسید فرزندانم، چرا تعقیبم
می‌کنی؟

قَالَ لِأَشْيٍ قَالَ بَلَى يَا بُنَيَّ أَخْبِرْنِي قَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا الرَّأْسَ الَّذِي مَعَكَ
رَأْسُ أَبِي أَفْتَعِطِينِيهِ حَتَّى أَدْفِنَهُ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا يَرْضَى الْأَمِيرُ أَنْ يَدْفَنَ وَ
أَنَا أُرِيدُ أَنْ يُثَبِّتَنِي الْأَمِيرُ عَلَى قَتْلِهِ ثَوَابًا حَسَنًا.

آن نوجوان گفت: چیزی نیست. گفت: چرا چیزی هست؛ مرا از آن
مطلع کن. قاسم در جواب او گفت: این سر که همراه توست سر پدر
من است آیا سر را به من می‌دهی تا آن را دفن کنم؟ مرد تمیمی
گفت: در هیچ شرایطی نمی‌توانم آن را به تو بدهم. امیر اجازه دفن او
را نمی‌دهد. من می‌خواهم این سر را نزد امیر برده تا امیر در قبال
قتلش پاداشی نیک عطا کند.

قَالَ لَهُ الْغُلَامُ لَكِنَّ اللَّهَ لَا يُثَبِّتُكَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا أَسْوَأُ الثَّوَابِ أَمَا وَاللَّهِ
لَقَدْ قَتَلْتُهُ خَيْرًا مِنْكَ وَبَكَى فَمَكَثَ الْغُلَامُ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَ لَمْ يَكُنْ لَهُ
هَمَّةٌ إِلَّا اتَّبَاعَ أَثَرِ قَاتِلِ أَبِيهِ لِيَجِدَ مِنْهُ غَرَّةً فَيَقْتُلَهُ بِأَبِيهِ.

آن نوجوان در جوابش گفت: اما خداوند تو را جزایی نمی‌دهد مگر
بدترین جزا. زیرا به خدا قسم! او را در حالی کشتی که از تو بهتر بود.
پس گریست و هر چه اصرار کرد نتوانست او را راضی کند تا سر را
بگیرد. قاسم که دید او راضی نمی‌شود سر را تحویل دهد منتظر ماند

تا به سن بلوغ رسید. و تمام همتش این شد که فقط به تعقیب او پرداخته تا او را به سزای عملش برساند.

فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَغَزَا مُصْعَبُ بَا جَمِيرَ أَدْخَلَ عَسْكَرَ مُصْعَبٍ فَإِذَا قَاتِلُ أَبِيهِ فِي فُسْطَاطِهِ فَأَقْبَلَ يَخْتَلِفُ فِي طَلَبِهِ وَ الْيَمَاسِ غِرَّتِهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ قَائِلٌ نَصَفَ النَّهَارَ فَضْرَبَهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى بَرَدَ.

چندین سال گذشت تا اینکه جناب قاسم در جنگ مصعب بن زبیر و عبدالملک مروان در باجمیر؛ به سپاه مصعب وارد شد و قاتل پدر را تعقیب کرد و سرانجام او را در خیمه‌ای پیدا کرد؛ سپس هنگام ظهر زمانی که او در حال چرت زدن بود، او را غافلگیر و با ضربه شمشیر به قتل رساند و سزای عملش را به او چشاند.^۱

کراماتی از جناب حبیب

مرحوم آیت الله شیخ جعفر شوشتری می‌فرمود: اوایل جوانی که منبر می‌رفتم، نمی‌توانستم آن‌گونه که شایسته اهل بیت علیهم‌السلام بود سخنرانی کنم و از این مسئله بسیار ناراحت بودم. تا اینکه چند روز به اول محرم مانده بود دلم بسیار شکست و خطاب به سیدالشهدا عرض کردم: مولای من، تا به کی باید این رنج را تحمل کنم، در حالی که دوست دارم حق شما را

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۵؛ ابی مخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ص ۱۴۶؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۵؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم‌السلام، ص ۲۲۲؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام، ص ۱۰۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۰؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹۸.

آنگونه که سزاوارید ادا کنم. یک شب در عالم رویا دیدم که عاشوراست و خیمه‌های اباعبدالله علیه السلام یک طرف و لشکر عمر بن سعد هم طرف دیگر هستند، به سمت خیمه سیدالشهدا علیه السلام رفتم.

امام حسین علیه السلام مرا بسیار احترام فرمود و نزد خود نشاندند؛ بعد جناب حبیب بن مظاهر را صدا زد و فرمود: ای حبیب، در خیمه آب نداریم، ولی آرد و روغن داریم. شیخ جعفر مهمان ماست برای ایشان غذائی تهیه کن.

شیخ جعفر شوشتری فرمود: جناب حبیب بن مظاهر حلوائی درست کرد و یک قاشق از آن را به من داد و من خوردم. وقتی بیدار شدم، از برکت آن غذا اسراری از حادثه عاشورا به ذهن من آمد، به گونه‌ای که کسی از من پیشی نگرفت. شیخ جعفر شوشتری آن مطالب را به صورت کتاب درآورد و آن را «خصائص الحسینیة» نامید.^۱

جریان جناب حبیب بن مظاهر و نادرشاه افشار

نادرشاه افشار وقتی به کربلا رسید، غیر از قبر سیدالشهدا علیه السلام قبر دیگری نیز دید. سؤال کرد: این قبر چه کسی است؟ گفتند: قبر جناب حبیب بن مظاهر است. او دستور داد قبر جناب حبیب بن مظاهر را بشکافند ببینند آیا هنوز جسدی از ایشان باقی مانده است یا نه. وقتی قبر را شکافتند، دیدند جسد مطهر سالم است، ولی سر در بدن ندارد. ناگهان باد سختی

۱. دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۳۱۴؛ سحاب رحمت، ص ۴۳۳.

شروع به وزیدن کرد و همه مردم ترسیدند و خود نادرشاه از ترس بی‌هوش شد وقتی به هوش آمد توبه کرد دستور داد قبر را بپوشانند.^۱

۱. سحاب رحمت ص ۴۳۳، وقایع الایام بیرجندی، ص ۳۸، زندگانی حبیب بن مظاهر ص ۵۷.

فصل دوم:

مسلم بن عوسجه اسدی

السَّلَامُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ

مسلم بن عوسجة بن سعد بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن خزيمه، مكنى به ابو حجل، از اصحاب رسول خدا ﷺ و از اشراف كوفه و از عابدان و زاهدان زمان خود بود؛ مردی بسیار شجاع و دلاور كه در فتوحات اسلامي از جمله جنگ آذربايجان نقشی مؤثر داشت.^۲ او از شب زنده‌داران و قاريان قرآن و خواص ياران اميرالمؤمنين عليه السلام و ملازم ركاب حضرت در سه جنگ جمل، صفين و نهروان بود. وی سه بار قرآن را از نظر اميرالمؤمنين عليه السلام گذراند و تصحيح كرد.^۳ او از جمله

-
۱. مستدركات علم رجال الحديث، ج ۷، ص ۴۱۵؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۰۷؛ فرسان الهيجاء، ج ۲، ص ۱۱۶؛ انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۰۸؛ تنقيح المقال، ج ۳، ص ۲۱۴.
 ۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰؛ مقتل الحسين عليه السلام ابي مخنف، ص ۱۳۸؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۶۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۳؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ۲۶۳؛ لواعج الاشجان، ص ۱۵۳؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۶۹؛ معالم المدرستين، ج ۳، ص ۱۰۶؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۱۰؛ تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۳۲؛ (سلق آذربايجان): أُلْسَلِقُ بِالْتَّحْرِيكِ الْأَرْضُ الصَّنْصَفُ، وَآذَرَبَايجَانُ قَطْرَ مَعْرُوفٍ قَاعِدَتُهُ أَوَّلًا أَرْدَبِيلَ، فَتَحَهُ حَذِيفَةُ بْنُ الْيَمَانِ سَنَةَ عِشْرِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ، وَكَانَ مَعَهُ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ. (ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۱۱؛ به نقل از: تهذيب الكمال)
 ۳. مهيج الاحزان، ص ۱۳۸؛ سحاب رحمت، ص ۴۱۶.

کسانی است که برای حسین بن علی علیه السلام نامه نوشت و از ایشان دعوت کرد و هنگام ورود مسلم بن عقیل به کوفه از مردم برای امام علیه السلام بیعت می گرفت؛ همچنین از سوی جناب مسلم مسئول خرید سلاح و تدارکات نظامی بود. هنگام ورود عبیدالله بن زیاد و محاصره دارالاماره، جناب مسلم بن عقیل ایشان را فرمانده گروهی از طائفه مذحج و بنی اسد و ابی ثمامه را فرمانده گروهی از طائفه تمیم و همدان و عبدالرحمن بن کریز کندی را فرمانده گروهی از طائفه کنده و ربیع و جعد بن هبیره را بر قریش و انصار فرمانده قرار داد.^۱ عبیدالله بن زیاد برای آگاهی از محل اختفای مسلم بن عقیل، معقل غلام خود را خواست و به او گفت:

خُذ ثَلَاثَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ، ثُمَّ اَطْلُبْ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَاطْلُبْ لَنَا أَصْحَابَهُ، ثُمَّ أَعْطِهِمْ هَذِهِ الثَّلَاثَةَ آلَافٍ.

این سه هزار درهم را بگیر و مسلم و یارانش را پیدا کن و این سه هزار درهم را به آنان بده.

فَقُلْ لَهُمْ: اسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى حَرْبِ عَدُوِّكُمْ، وَأَعْلِمُهُمْ أَنَّكَ مِنْهُمْ؛ فَإِنَّكَ لَوْ قَدْ أُعْطِيََتْهَا إِيَّاهُمْ اطمأنوا إِلَيْكَ، وَوَقَّعُوا بِكَ، وَلَمْ يَكْتُمُوكَ شَيْئًا مِنْ أَخْبَارِهِمْ، ثُمَّ اغْدُ عَلَيْهِمْ وَرُحْ.

و به آنها بگو: با این پول با دشمنانتان بجنگید و چنین وانمود کن که یکی از آنان هستی. اگر این پول را به آنان بدهی، به تو اطمینان

۱. مقاتل الطالبین، ص ۷۰؛ الاخبار الطواف، ص ۲۳۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۰؛ ابی مخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۴۲؛ تاریخ الکوفه، ص ۳۳۳؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۸۱؛ لواعج الاشجان، ص ۵۳؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۶۸.

خواهند کرد و کارهای سرّی خود را از تو پنهان نمی‌کنند. سپس صبح و شام با آنان رفت و آمد کن.

فَفَعَلَ ذَلِكَ، فَجَاءَ حَتَّى أَتَى إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ مِنْ بَنِي سَعْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يَصَلِّي، وَسَمِعَ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ هَذَا يَبَايِعُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَاءَ فَجَلَسَ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ.

مَعْقِلَ پُل را گرفت و نزد مسلم بن عَوْسَجَه اسدی — از قبیله بنی سعد بن ثَعْلَبَه — آمد که در مسجد اعظم نماز می‌خواند. معقل از مردم شنید که مسلم برای حسین علیه السلام بیعت می‌گیرد؛ پس نزد او آمد و منتظر ماند تا از نماز فارغ شد.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنِّي أَمْرُؤُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، مَوْلَى لِدَى الْكِلَاعِ، أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بِحُبِّ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ، وَحُبِّ مَنْ أَحَبَّهُمْ، فَهَذِهِ ثَلَاثَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ، أَرَدْتُ بِهَا لِقَاءَ رَجُلٍ مِنْهُمْ بَلَّغَنِي أَنَّهُ قَدِمَ الْكُوفَةَ، يَبَايِعُ لِابْنِ بَنَتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

آنگاه گفت: ای بنده خدا، من اهل شام و هم‌پیمان قبیله ذو کِلاع هستم. خداوند نعمت محبت اهل بیت علیهم السلام و دوستانشان را به من عنایت فرموده است. من، سه هزار درهم همراه دارم و می‌خواهم با مردی از اهل بیت علیهم السلام که شنیده‌ام به کوفه آمده و برای پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت می‌گیرد، دیدار کنم.

وَكُنْتُ أُرِيدُ لِقَاءَهُ فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يَدُلُّنِي عَلَيْهِ، وَلَا يَعْرِفُ مَكَانَهُ، فَإِنِّي لَجَالِسٌ آنِفًا فِي الْمَسْجِدِ؛ إِذْ سَمِعْتُ نَفَرًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقُولُونَ: هَذَا رَجُلٌ لَهُ عِلْمٌ بِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ.

من به دنبال دیدار او هستم، ولی کسی را نیافتم که مرا به سوی او راهنمایی کند و کسی محلّ او را نمی‌شناسد. اکنون در مسجد نشسته بودم که از مردم شنیدم که می‌گفتند: این مرد با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آشناست.

وَإِنِّي أُتَيْتُكَ لَتَقْبِضَ هَذَا الْمَالَ، وَتُدْخِلَنِي عَلَى صَاحِبِكَ فَأُبَايِعُهُ، وَإِنْ شِئْتَ أَخَذْتُ بَيْعَتِي لَهُ قَبْلَ لِقَائِهِ.

من نزد تو آمدم تا این پول را بگیری و مرا نزد آقای خود ببری تا با او بیعت کنم و اگر خواستی، پیش از دیدار او از من بیعت بگیر. فَقَالَ: أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى لِقَائِكَ إِيَّايَ، فَقَدْ سَرَّنِي ذَلِكَ لَسَنَالٍ مَا تُحِبُّ، وَلِيَنْصُرَ اللَّهُ بِكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ، وَلَقَدْ سَاءَنِي مَعْرِفَتُكَ إِيَّايَ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنِمِي، مَخَافَةَ هَذَا الطَّاعِيَةِ وَسَطَوْتِهِ.

مسلم بن عوسجه گفت: خداوند را سپاس گزار باش که مرا دیدی. من هم خوشحالم که تو به آنچه دوست داری، می‌رسی. امید است خداوند به وسیله تو خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کند. البته از اینکه مرا پیش از استواری کار شناختی، ناراحتم و این به جهت ترس این طاغوت و قدرت اوست.

فَأَخَذَ بَيْعَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَبْرَحَ، وَأَخَذَ عَلَيْهِ الْمَوَائِقَ الْمُغْلَظَةَ، لِيَنَاصِحَنَ وَلِيَكْتُمَنَّ، فَأَعْطَاهُ مِنْ ذَلِكَ مَا رَضِيَ بِهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: اخْتَلِفْ إِلَيَّ أَيَّامًا فِي مَنْزِلِي، فَأَنَا طَالِبٌ لَكَ الْإِذْنَ عَلَى صَاحِبِكَ. فَأَخَذَ يَخْتَلِفُ مَعَ النَّاسِ، فَطَلَبَ لَهُ الْإِذْنَ.

آنگاه پیش از رفتن با او بیعت کرد و از او پیمان‌های سخت گرفت که خیرخواه و روراست باشد و امور را پنهان کند. معقل نیز ضمانت داد. آنگاه به وی گفت: روزها به منزل من رفت و آمد کن تا برای تو

اجازه ملاقات با جناب مسلم را بگیرم. معقل به همراه مردم، رفت و آمد می‌کرد تا برایش اذن گرفت...

ثُمَّ إِنَّ مَعْقِلًا مَوْلَى ابْنِ زِيَادٍ الَّذِي دَسَّهُ بِالْمَالِ إِلَى ابْنِ عَقِيلٍ وَ أَصْحَابِهِ اخْتَلَفَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ أَيَّامًا، لِيَدْخُلَهُ عَلَى ابْنِ عَقِيلٍ، فَأَقْبَلَ بِهِ حَتَّى أَدْخَلَهُ عَلَيْهِ بَعْدَ مَوْتِ شَرِيكِ بْنِ الْأَعْوَرِ، فَأَخْبَرَهُ خَبْرَهُ كُلَّهُ، فَأَخَذَ ابْنُ عَقِيلٍ يَبِيعَتَهُ، وَأَمَرَ أَبَا ثُمَامَةَ الصَّائِدِيَّ فَقَبَضَ مَالَهُ الَّذِي جَاءَ بِهِ.

معقل (همان غلامی که ابن زیاد وی را با پول به سوی مسلم و یارانش فرستاده بود) مدتی را به خانه مسلم بن عوسجه رفت و آمد کرد تا مسلم او را نزد مسلم بن عقیل ببرد و سرانجام پس از مرگ شریک بن أعور، او را نزد مسلم برد و تمام اخبار را به وی داد. مسلم از او بیعت گرفت و به ابو ثمامه صاعدی دستور داد اموالی را که آورده بود، بگیرد.

وَهُوَ [أَيُّ أَبُو ثُمَامَةَ] الَّذِي كَانَ يَقْبِضُ أَمْوَالَهُمْ، وَمَا يَعِينُ بِهِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، يَشْتَرِي لَهُمُ السَّلَاحَ، وَكَانَ بِهِ بَصِيرًا، وَكَانَ مِنْ فُرْسَانِ الْعَرَبِ وَوُجُوهِ الشَّيْعَةِ.

ابو ثمامه مسئول جمع آوری اموالی بود که برخی برای کمک می‌دادند؛ همچنین برای آنها سلاح می‌خرید؛ چون خُبره این کار بود و از جنگجویان عرب و بزرگان شیعه بود.

وَأَقْبَلَ ذَلِكَ الرَّجُلُ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ، فَهُوَ أَوَّلُ دَاخِلٍ وَآخِرُ خَارِجٍ، يَسْمَعُ أَخْبَارَهُمْ وَيَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ، ثُمَّ يَنْطَلِقُ بِهَا حَتَّى يَقْرَئَهَا فِي أُذُنِ ابْنِ زِيَادٍ.^۱
 این مرد [مَعْقِل]، پیوسته نزد آنان رفت و آمد می‌کرد تا جایی که نخستین کسی بود که می‌آمد و آخرین کسی بود که می‌رفت؛ در نتیجه از تمامی اخبار و اسراری که ابن زیاد بدان نیاز داشت، آگاه شد و همه را به ابن زیاد گزارش داد.

بعد از اینکه معقل مخفیگاه جناب مسلم بن عقیل را به اطلاع ابن زیاد رساند،^۲ او دستور دستگیری اصحاب مسلم بن عقیل را صادر و در کوفه رعب و وحشت زیادی ایجاد کرد.

ابن زیاد نخست هانی بن عروه را به حضور طلبید و از او خواست تا مسلم را تسلیم کند؛ اما هانی از این دستور سر باز زد و در نهایت به شهادت رسید. وقایع مذکور و اختفای اجباری بسیاری از اصحاب مسلم بن عقیل و بعضی اقدامات مکارانه ابن زیاد، موجب تنهایی مسلم بن عقیل و در نهایت شهادت آن جناب شد. بعد از شهادت سفیر امام حسین علیه السلام،

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۵؛ ابی مخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۳۱؛ موسوعة الشهادة المعصومین علیهم السلام، ص ۱۱۳؛ معالم الفتن، سعید ایوب، ج ۲، ص ۶۴.

۲. مقاتل الطالبین، ص ۶۴؛ ارشاد، ج ۲، ص ۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۵؛ ابی مخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۳۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۴۱؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۳۹؛ لواعج الاشجان، ص ۴۷.

مسلم بن عوسجه با خانواده خود به صورت پنهانی حرکت کرد و خود را به کربلا و امام حسین علیه السلام رساند.^۱

دیدار مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر

در بخش شرح زندگی جناب حبیب گفتیم که ایشان از خانه خارج شد و دید بازار آهنگرها بسیار شلوغ است و همه مشغول ساختن شمشیر و نیزه هستند. پرسید مگر چه شده است که شمشیرسازی این چنین رونق پیدا کرده است؟ آنها گفتند: حسین بن علی علیه السلام به کربلا آمده است و این شمشیرها و نیزه‌ها برای جنگ با حسین بن علی علیه السلام است. جناب حبیب رفت تا از عطاری مقداری حنا بخرد که به مسلم بن عوسجه برخورد کرد. پس به سوی او رفت و گفت:

يَا أَخِي يَا مُسْلِمُ، إِنِّي أَرَى أَهْلَ الْكُوفَةِ يَجْمَعُونَ الْخَيْلَ وَالْأَسْلِحَةَ،
فَبَكَى مُسْلِمٌ وَقَالَ: يَا أَخِي، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ صَمَّمُوا عَلَى قِتَالِ ابْنِ
بَنَتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَبَكَى حَبِيبٌ وَرَمَى الصَّبْغَ مِنْ يَدِهِ وَقَالَ: وَ
اللَّهِ لَا تَصْبُغُ هَذِهِ إِلَّا مِنْ دَمِ مَنْحَرِي دُونَ الْحُسَيْنِ علیه السلام.^۲

برادرم، مسلم، می‌بینم اهل کوفه مشغول جمع آوری نیرو و اسلحه هستند. مسلم در حالی که می‌گریست، گفت: اهل کوفه مصمم شدند تا پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند. همین که حبیب این سخن را شنید، حنا از دستش افتاد و گفت: مسلم جان، دیگر برای

۱. ابصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۰۹؛ پژوهشی پیرامون شهیدای کربلا، ص ۳۵۵.

۲. المجالس العاشورية فی الماتم الحسينيه، ص ۲۱۱.

خضاب، حنا لازم نیست؛ بلکه من باید محاسنم را با خون سر خود، در راه پسر فاطمه علیها السلام خضاب کنم.

مسلم بن عوسجه این عاشق دلسوخته اهل بیت علیهم السلام در حالی که اشک شوق در چشمانش حلقه زده بود، حاضر بودن خود را اعلام و آنگاه با توجه به مقررات خاص ورود و خروج مجبور شدند مخفیانه و بدون درگیری خود را به امام خویش برسانند.

شب عاشورا و جناب مسلم بن عوسجه

چون شب عاشورا فرا رسید، اباعبدالله الحسین علیه السلام برای اینکه اوج محبت و رأفت خود را به بشریت نشان دهد، اصحاب خود را جمع کرد و بیعت را از همه برداشت.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام فَدَنَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ مَا يَقُولُ لَهُمْ وَأَنَا إِذْ ذَاكَ مَرِيضٌ، فَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ، أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَأَفِيدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ.

حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می فرماید: با اینکه مریض بودم، نزدیک رفتم تا سخنان پدرم را بشنوم. شنیدم که پدرم به اصحاب خود می فرمود: من بهترین سپاس را برای خدا به جای می آورم و او را در حال خوشی و تنگدستی شکر می گزارم. پروردگارا، تو را سپاس می گویم که ما را به وسیله مقام نبوت گرامی داشتی؛ قرآن را به ما تعلیم و آئین دین را به ما یاد دادی و برای ما گوش‌ها و چشم‌ها و قلب‌ها قرار دادی. پس ما را از شکرگزاران قرار بده.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبَتِّ وَأَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا، أَلَا وَ إِنِّي لَأُظُنُّ يَوْمًا لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ.

اما بعد، همانا من اصحابی باوفاتر و نیکوتر از اصحاب خودم نمی‌شناسم و اهل بیتی نیکوکارتر و مهربان‌تر از اهل بیت خودم نمی‌بینم. خداوند به پاس این فداکاری به شما جزای خیر عطا فرماید. آگاه باشید! من گمان نمی‌کنم این گروه یک روز مرا یاری کنند.

أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ، فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ حَرَجٌ مِنِّي وَلَا ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذَرُونِي وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَإِنَّهُمْ لَا يَرِيدُونَ غَيْرِي. آگاه باشید! من به شما اجازه دادم و همه شما آزاد هستید و از طرف من بیعتی برای شما نیست. اکنون که شب شما را فراگرفته است، از سیاهی آن چون شتری استفاده کنید و هر کدام از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرید و در این سیاهی شب متفرق شوید و مرا واگذارید که این قوم فقط مرا می‌خواهند و چون بر من دست یابند، با دیگری کاری ندارند.

عکس‌العمل اصحاب

چون اباعبدالله علیه السلام بیعت را از اصحاب و خانواده خود برداشت، چنان غیرت اهل بیت علیهم السلام و اصحاب را برانگیخت که برادران و فرزندان و برادرزادگان و دو فرزند عبدالله بن جعفر گفتند: ما چنین نمی‌کنیم تا بعد از تو باقی بمانیم. هرگز خدا چنین روزی را نصیب ما نفرماید!

بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَ اتَّبَعَتْهُ الْجَمَاعَةُ عَلَيْهِ فَتَكَلَّمُوا بِمِثْلِهِ وَ نَحْوِهِ.

نخستین کسی که این کلام را گفت، حضرت عباس بن علی علیه السلام بود، سپس دیگران نیز از او پیروی کردند و چون او سخن گفتند.

آری! قمر بنی هاشم علیه السلام نخستین شخصی بود که وفاداری خویش را اعلام کرد و فرمود: ما چنین نخواهیم کرد تا بعد از تو زنده بمانیم. زنده بودن بعد از حسین علیه السلام هرگز! زندگی یعنی حسین و با حسین بودن. و آن جوانمرد باوفا چه خوب این حرف خود را با عمل ثابت کرد. بعد از این گفت و گوها امام حسین علیه السلام متوجه فرزندان عقیل شد و فرمود: شهادت مسلم بن عقیل برای شما کافی است. من به شما اجازه دادم از اینجا بروید.

فَقَالُوا: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا يَقُولُ النَّاسُ!؟ نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ بَنَى عُمُومَتَنَا خَيْرَ الْأَعْمَامِ وَ لَمْ نَرَمْ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ مَعَهُمْ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُمْ بِسَيْفٍ وَ لَا نَدْرِي مَا صَنَعُوا لَا وَ اللَّهُ مَا نَفْعَلُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ نَقْدِيكَ بِأَنْفُسِنَا وَ أَمْوَالِنَا وَ أَهْلِنَا وَ نَقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَكَ فَقَبِّحَ اللَّهُ الْعِيشَ بَعْدَكَ.

آنان در جواب گفتند: سبحان الله! مردم به ما چه خواهند گفت؟! آیا به مردم بگوییم که بزرگ و سید و عموزاده‌های خود را که بهترین عموها بود، تنها گذاشتیم و همراه او نه یک تیر به سوی دشمن انداختیم و نه یک نیزه به ایشان زدیم و شمشیری بر آنان فرود آوردیم. نه به خدا سوگند! ما مرتکب چنین عملی نمی‌شویم. بلکه حاضریم جان و مال و اهل بیت خود را فدای تو کنیم و در

رکاب تو می‌جنگیم تا در برابر تو کشته شویم. خداوند زندگی بعد از تو را زشت گرداند.

بعد جناب مسلم بن عوسجه بلند شد و خطاب به حضرت عرض کرد:

أَنَحْنُ نُحَلِّي عَنْكَ وَبِمَا نَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ لَا وَاللَّهِ حَتَّى
أَطْعَنَ فِي صُدُورِهِمْ بِرُمَحِي وَأَضْرِبُهُمْ بِسِيفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي
وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْفَتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ.

آیا شما را تنها رها کنیم در حالی که در درگاه باری تعالی هیچ عذری در ادای حقت نداریم؟! نه به خدا سوگند! تا نیزه‌ام را در سینه آنها فرو نبرم و تا آن وقتی دسته شمشیر در دستان من است، در رکاب تو شمشیر می‌زنم و تو را تنها نخواهم گذاشت و آنگاه که سلاح در بر من نباشد، با سنگ در مقابل آنها می‌ایستم و ایشان را سنگباران می‌کنم!

وَاللَّهِ! لَا نُحَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِيكَ
أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُذْرَى
يَفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ فَكَيْفَ
لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ
لَهَا أَبَدًا.^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۹؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۹۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۱۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۸؛ ابی مخنف، مقتل الحسین (علیه السلام)، ص ۱۰۹؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۵؛ اللهوف فی قتلى الطفوف، ص ۱۱۸؛ المزار محمد بن المشهدی، ص ۴۹۲؛ مشیرالاحزان، ص ۳۹؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶.

به خدا سوگند! ما تو را رها نخواهیم کرد تا خدا بداند که حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درباره تو نگاه داشته‌ایم. به خدا قسم! اگر من بدانم که کشته می‌شوم، سپس زنده خواهم شد، آنگاه مرا بسوزانند و دوباره زنده‌ام کنند و خاکسترم را به باد دهند و هفتاد بار با من چنین کنند، از تو مفارقت نمی‌جویم تا مرگم را در برابر تو ملاقات کنم! چرا این عمل را انجام ندهم، در صورتی که یک بار کشته شدن بیش نیست و بعد از آن به کرامت و شرافتی نائل خواهم شد که هرگز از بین نخواهد رفت.

آری! سخنان مسلم گویای جلالت قدر و شدت تقوا و شجاعت اوست. او می‌دانست که اگر حسین بن علی علیه السلام را تنها گذارد، در بارگاه ربوبی عذری نخواهد داشت؛ پس تا آخرین لحظه پروانه‌وار گرد امام گشت و سرانجام به شهادت رسید.

روز عاشورا و جناب مسلم بن عوسجه

اباعبدالله الحسین علیه السلام به یارانش دستور داد اطراف خیمه‌ها خندق حفر کردند و در آنها هیزم ریختند تا در صورت لزوم با آتش زدن آنها خانواده خود را از خطر حمله در امان نگه دارد؛ همچنین حمله دشمن را از پشت سر خنثی کند و از یک سو با دشمن بجنگند.

فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ يُجُولُونَ حَوْلَ بَيْتِ الْحُسَيْنِ فَيَرُونَ الْخَنْدَقَ فِي ظُهُورِهِمْ
وَالنَّارَ تَضْطَرُّ فِي الْحَطَبِ وَالْقَصَبِ الَّذِي كَانَ أُلْقِيَ فِيهِ فَنَادَى
شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا حُسَيْنُ أَتَعْجَلْتَ بِالنَّارِ قَبْلَ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

چون دشمنان به سوی خیمه حسین علیه السلام یورش آوردند و اطراف خیمه امام علیه السلام جولان دادند، دیدند خندقی در عقب آنان حفر شده و آتش از آن زبانه می کشد. در این هنگام شمر بن ذی الجوشن با صدای بلند فریاد زد: ای حسین، قبل از رستخیز تعجیل و خود را دچار آتش کردی!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: مَنْ هَذَا كَأَنَّهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَاعِيَةِ الْمَعْزَى، أَنْتَ أَوَّلِي بِهَا صَلِيًّا.

امام حسین علیه السلام فرمود: این شخص کیست؟ گویا شمر بن ذی الجوشن است؟ گفتند: آری. امام علیه السلام متوجه شمر شد و فرمود: ای پسر چوپان بزچران، تو به آتش افروخته دوزخ سزاوارتری.

وَ رَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ أَنْ يَرْمِيَهُ بِسَهْمٍ؛ فَمَنَعَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: دَعْنِي حَتَّى أَرْمِيَهُ، فَإِنَّ الْفَاسِقَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ عُظَمَاءِ الْجَبَّارِينَ وَ قَدْ أَمَكَّنَ اللَّهُ مِنْهُ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام: لَا تَرْمِهِ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَاهُمْ بِقِتَالٍ.^۱

ناگهان جناب مسلم بن عوسجه آن یار غیرتمند عاشورا، تصمیم گرفت تیری به طرف شمر پرتاب کند؛ ولی امام حسین علیه السلام مانع شد. مسلم بن عوسجه گفت: اجازه دهید تا او را با تیر بزنم؛ زیرا او مردی فاسق و از دشمنان خداوند و از ستمکاران بزرگ است و خدای توانا

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۲؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۱۶؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۸؛ جواهر المطالب، ص ۲۸۵؛ لواعج الاشجان، ص ۱۲۳؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۹۶؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۰۲.

کشتن او را برای ما آسان کرده است. اما آن امام رئوف فرمود: او را با تیر زن، دوست ندارم در قتال بر آنان سبقت بگیرم. امام علیه السلام که وجود نازنینشان سرشار از محبت و مهربانی است با این که می‌بیند دشمن او را محاصره نموده و می‌داند آنان با او جنگ خواهد نمود، ولی حاضر نمی‌شود قبل از حمله آنان، تیری انداخته شود. از این رو به مسلم بن عوسجه اجازه این کار را نداد.

شهادت جناب مسلم بن عوسجه

اباعبدالله علیه السلام اصحاب خویش را چون لشگرهای بزرگ ساماندهی و صف‌آرایی کرد و برای آن میمنه و میسره قرار داد. زهیر بن قین که فرماندهی میمنه را عهده‌دار بود، در نزدیکی فرات با عمرو بن حجاج درگیر شد. جناب مسلم بن عوسجه نیز چون برق خاطف بر آنها حمله کرد، در حالی که چنین رجز می‌خواند:

إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لَبْدٍ مِنْ قَرَعِ قَوْمٍ فِي ذَرَى بَنِي اسَدٍ
فَمَنْ بَغَانَا حَايِدٌ عَنِ الرَّشْدِ وَكَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ^۱
اگر از حسب و نسب من جويا شويد، من شيري هستم از فرزندان گروهی از بنی اسد.
پس کسی که در حق ما ظلم کند، از راه هدایت دور و به دین خدای بی‌نیاز کافر شده است.

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۱؛ العوالم الامام حسین علیه السلام، ص ۲۶۳؛ لواعج الاشجان، ص ۱۵۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۶؛ ابصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۱۰.

ثُمَّ حَمَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ فِي أَصْحَابِهِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ نَحْوِ
الْفُرَاتِ فَاضْطَرَبُوا سَاعَةً فَضَرَعَ مُسْلِمُ بْنُ عَوَسَجَةَ الْأَسَدِي رَحِمَهُ اللَّهُ
عَلَيْهِ وَانْصَرَفَ عَمْرُو وَ أَصْحَابُهُ وَ انْقَطَعَتِ الْغَبَرَةُ فَوَجَدُوا مُسْلِمًا
صَرِيحًا فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا بِهِ رَمَقًا.^۱

سپس عمرو بن حجّاج، با عده‌ای از لشکریان از کنار فرات به
حسین علیه السلام حمله کردند و دو لشکر مدتی کارزار کردند و مسلم بن
عوسجه، شیر بیشه غیرت و شجاعت، دلاورانه جنگید تا اینکه
جراحت بسیاری برداشت و تاب مقاومت از وی برفت. [در این
هنگام دو نفر از سپاه عمر بن سعد به نام‌های عبدالرحمان بن
خشکاره بجلی و عبدالله ضبابی به او حمله کردند و او را به زمین
انداختند.]

هنگامی که عمرو و سپاهیان‌ش به محل خود بازگشتند و گرد و غبار
فرونشست، معلوم شد مسلم، آسیب دیده و به زمین افتاده است، در حالی
که هنوز رمقی داشت. امام حسین علیه السلام [همراه جناب حبیب ابن مظاهر]
بر بالین او حاضر شدند و امام علیه السلام فرمود:

فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ
وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۲ وَ دَنَا مِنْهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ فَقَالَ عَزَّ عَلَى

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۹؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۹۸؛ معجم
رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۱۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۲؛ الکامل فی التاریخ؛
ج ۴، ص ۶۸؛ مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۳۸؛ المزار محمد بن المشهدی،
ص ۴۹۲؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۷.
۲. احزاب، ۲۳.

مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ أَبَشِّرْ بِالْجَنَّةِ فَقَالَ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ.

خدا تو را رحمت کند ای مسلم! برخی از مردان راستگو و وفادار پیمان خود را به آخر بردند و به شهادت رسیدند و بعضی هنوز در انتظار شهادت هستند و تغییر و تبدیلی در پیمان خود ندادند. پس از این، حبیب بن مظاهر به بالین او آمد و گفت: مرگ تو بر من بس ناگوار است. اکنون تو را به بهشت مژده می‌دهم! مسلم با صدای ضعیف گفت: خدا تو را مژده خیر دهد.

فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْ لَا أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ فِي أَثَرِكَ مِنْ سَاعَتِي هَذِهِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ تُوصِنِي بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ.

سپس حبیب اظهار داشت: اگر نه چنین بود که اندکی بعد من نیز در پی تو خواهم آمد، دوست داشتم هرگونه وصیت مهمی که داشته باشی، انجام دهم.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنِّي أُوصِيكَ بِهَذَا وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَأَنْعَمَنَّكَ عَيْنًا (أَفْعَلْ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ). ثُمَّ مَاتَ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.^۱

مسلم بن عوسجه در حالی که به امام حسین علیه السلام اشاره می‌کرد، گفت: تو را به یاری این آقا وصیت می‌کنم. در رکابش با دشمنان بجنگ تا کشته شوی.

۱. موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۴۹۳؛ ليلة عاشورا في الحديث و الادب، ص ۱۷۸؛ موسوعة شهادة المعصومين عليهم السلام، ص ۱۹۱؛ المجالس الفاخرة في مآتم العترة، ص ۲۳۱؛ المجالس العاشورية في المآتم الحسينية، ص ۳۴۰؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۲۶۴؛ الدمعة الساكبة، ج ۴، ص ۲۷۴؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۱۳۶.

حبيب گفت: من چشم تو را با انجام دادن وصيت روشن خواهم كرد.
(به خدای كعبه سوگند، چنين می كنم!) آنگاه روح مسلم به لقاء الله
پیوست.

راوی می گوید: ناگهان كنیز مسلم كه اين صحنه را می دید، فریاد زد:

يَا بَنَ عَوْسَجَةَ، يَا سَيِّدَاهُ! فَتَنَادَى أَصْحَابُ عَمْرٍو بِنِ الْحَجَّاجِ: قَتَلْنَا
مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيَّ. فَقَالَ شَبِثٌ لِبَعْضِ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ.
وای آقا و مولای من، ای پسر عوسجه. بعد از اين ناله و فریاد، سربازان
عمرو بن حجاج به يكدیگر بشارت دادند كه ما مسلم بن عوسجه را
كشتیم و در قتل مسلم شادی كردند. شَبِثُ بنِ رَبْعِي به آنها اعتراض
كرد و گفت:

ثَكَلْتُمْ أُمَّهَاتِكُمْ، إِنَّمَا تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَتُذَلِّلُونَ أَنْفُسَكُمْ
لِغَيْرِكُمْ، تَفْرَحُونَ أَنْ يَقْتَلَ مِثْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ.

مادراتان در عزای شما گریان شوند! به درستی كه خودی را با دست
خودتان به قتل رساندید و عزیز خودتان را برای دیگران ذلیل كردید.
آیا خوشحالی می كنید كه مانند مسلم بن عَوْسَجَةَ را كشته اید؟!
أَمَّا وَالَّذِي أَسْلَمْتُ لَهُ، لَرُبَّ مَوْقِفٍ لَهُ قَدْ رَأَيْتُهُ فِي الْمُسْلِمِينَ كَرِيمٍ،
لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَوْمَ سَلَقَ أَذْرِيَايَجَانَ قَتَلَ سِتَّةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَبْلَ تَنَامِ خِيُولِ
الْمُسْلِمِينَ، أَفَيَقْتُلُ مِنْكُمْ مِثْلَهُ وَتَفْرَحُونَ.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰؛ مقتل الحسين ﷺ ابی مخنف، ص ۱۳۸؛
الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۶۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۳؛ العوالم الامام
الحسين ﷺ، ص ۲۶۳؛ لواعج الاشجان، ص ۱۵۳؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۶۹؛
معالم المدرستين، ج ۳، ص ۱۰۶؛ ابصار العين في انصار الحسين ﷺ، ص ۱۱۰؛
تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۳۲.

بدانید که سوگند به آنکه برایش اسلام آورده‌ام، بسی کرامت‌ها از او در میان مسلمانان دیده‌ام. او را در فتح جبال آذربایجان دیدم که شش تن از مشرکان را کُشت، پیش از آنکه سواران مسلمان برسند. آیا کسی چون او از شما کُشته می‌شود و شما شادی می‌کنید؟!

انتقام مختار از قاتلان جناب مسلم

ابوسعید صیقل می‌گوید:

ثُمَّ بَعَثَ رَجُلًا كَانُوا مَعَهُ يُقَالُ لَهُمْ: الدَّبَابَةُ إِلَى دَارٍ فِي الْحَمْرَاءِ فِيهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي خَشْكَارَةَ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ قَيْسِ الْخَوْلَانِيِّ وَغَيْرُهُمَا فَجِئْنَا بِهِمْ حَتَّى ادْخَلْنَاهُمْ عَلَيْهِ.

آنگاه [مختار] مرا با چند کس از همراهان خود که آنها را دبابه می‌گفتند، سوی خانه‌ای در محله حمراء فرستاد که عبدالرحمن (عبدالله) بن ابی خشکاره بجلی و عبدالرحمن (عبدالله) بن قیس خولانی آنجا بودند تا آنها را نزد او بیاوریم.

فَقَالَ لَهُمْ يَا قَتَلَةَ الصَّالِحِينَ (يَا قَتَلَةَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ) أَلَا تَرَوْنَ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنْكُمْ لَقَدْ جَاءَكُمْ الْوَرُسُ يَوْمَ نَحْسٍ (وَكَانُوا أَصَابُوا مِنَ الْوَرُسِ الَّذِي كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ) فَأَخْرَجَهُمْ إِلَى السُّوقِ فَقَتَلَهُمْ.^۱

به آنان گفت: ای قاتلین مردان نیکوکار و صلحا و ای قاتلان سرور جوانان بهشتی آیا نمی‌بینید که خدا از شما بیزار است؟! همان

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۷؛ العوالی شیخ طوسی، ص ۲۴۴؛ مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۳۳۰؛ العوالم الامام الحسين (علیه السلام) ص ۶۶۳؛ اصدق الاخبار، ص ۷۱؛ انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۰۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳۰؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۷۹؛ مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۸۳؛ ابی مخنف، مقتل الحسين (علیه السلام)، ص ۳۷۲؛ نهاية الارب فی فنون الادب، ج ۲۱، ص ۳۰.

زعفران‌های یمنی که از خیمه‌های حسین غارت کردید، شما را دچار چنین روزی کرده است.
سپس دستور داد تا آنها را به سوی بازار بردند و سرشان را از تن بی‌ارزششان جدا کردند.

مقام والای مسلم بن عوسجه

در بزرگی قدر و مرتبه مسلم همین بس که امام علیه السلام در زیارت ناحیه همان کلمات دلنشینی را که او در شب عاشورا بیان کرده بود، تکرار می‌کند و می‌فرماید:

السَّلَامُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَ قَدْ أَذِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ: أَمْ نَحْنُ نُخَلِّي عَنْكَ وَ بِمِ نَعْتَذِرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ؟! لَا وَاللَّهِ! حَتَّى أَكْسَرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمَحِي هَذَا، وَ أَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي وَ لَا أَفَارِقُكَ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْ فَتْنُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَ لَمْ أَفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ، وَ كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ وَ أَوَّلَ شَهِيدٍ شَهِدَ لِلَّهِ وَ قَضَى نَحْبَهُ فَفُتِرَتْ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ شَكَرَ اللَّهُ اسْتِقْدَامَكَ وَ مُوَاسَاتِكَ إِمَامَكَ إِذْ مَشَى إِلَيْكَ وَ أَنْتَ صَرِيحٌ فَقَالَ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ! وَ قَرَأَ ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ لَعَنَ اللَّهُ الْمُشْتَرِكِينَ فِي قَتْلِكَ عَبْدَ اللَّهِ الضَّبَّابِي وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ خَشْكَارَةَ الْبَجَلِي^۱.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۹ و ج ۹۸، ص ۲۷۱؛ المزار المشهدي، ص ۴۹۱؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶؛ العوالم الامام الحسين علیه السلام، ص ۳۳۷؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۹۷؛ انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۵۱؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۷، ص ۴۱۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۱۶۷؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۶۸؛ موسوعة الامام العسكري علیه السلام، ص ۳۵۹؛ موسوعة مکاتیب الائمه، ج ۲، ص ۳۲؛ شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ص ۲۴۶.

سلام بر مسلم بن عوسجه اسدی! آنکه چون حسین علیه السلام به او اجازه بازگشت داد، گفت: آیا ما تو را رها کنیم؟ آنگاه در پیشگاه خدا چه عذری در ادای حقّ تو خواهیم داشت؟! نه، به خدا سوگند! تو را رها نمی‌کنم تا این نیزه‌ام را در سینه‌های آنان بشکنم و تا قبضه شمشیر در دستم است، آنان را با شمشیر می‌زنم و از تو جدا نمی‌شوم و اگر سلاح نداشته باشم تا با آنان بجنگم، به آنان سنگ پرتاب می‌کنم و از تو جدا نمی‌شوم تا با تو جان به جان آفرین تسلیم کنم.

تو نخستین کسی بودی که جان خود را تقدیم کرد و نخستین شهیدی بودی که به دیدار خدا رسید و پیمانه عمرش به سر رسید. سوگند به خدای کعبه، رستگار شدی! خداوند، مقدم داشتن و یاری کردن امامت را پاداش عطا فرماید. آنگاه که بر زمین افتاده بودی، حسین علیه السلام به سوی تو آمد و فرمود: «خدایت رحمت کند، ای مسلم بن عوسجه!» و (این آیه را) تلاوت کرد: برخی از آنان، پیمانه عمرشان را به سر رساندند و برخی، به انتظار [شهادت] نشسته، [پیمان خود را] هرگز تغییر ندادند». خداوند همدستان در قتل تو: عبدالله ضَبّابی و (عبدالرحمن) عبدالله بن خَشَکَاره بَجَلی را لعنت کند!

فصل سوم:

زهرین قین

قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا قَبْلَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْهُ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ وَ قِيَامُهُ وَ اسْتِجَابَ دُعَاءَهُ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا أَغْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ عِرْقٍ فِي بَدَنِهِ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ آلَ مُحَمَّدٍ أَمِنَ مِنَ الْحِسَابِ وَ الْمِيزَانِ وَ الصِّرَاطِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَنَا كَفِيلُهُ بِالْجَنَّةِ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ أَلَا وَ مَنْ أَبْغَضَ آلَ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوباً بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.^١

رسول خدا ﷺ فرمود:

هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد خداوند متعال نماز و روزه اش را پذیرفته، حاجتش را برآورده می سازد. آگاه باشید هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند متعال به تعداد رگ های بدنش شهرهای بهشتی به او عطا می کند، آگاه باشید هر کس اهل بیت پیامبر علیه السلام را دوست بدارد از حساب و میزان و صراط قیامت ایمن خواهد بود آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد علیه السلام از دنیا برود همنشینی او را با پیامبر الهی در بهشت ضمانت کرده و آگاه باشید هر کسی عداوت و دشمنی نسبت به آل محمد علیه السلام داشته باشد روز قیامت مابین چشمش نوشته خواهد شد او ناامید و مأیوس از رحمت خداست.

١. بحارالانوار، ج ٢٧، ص ١٢٠، ح ١٠٠؛ مناقب خوارزمی، ص ٧٣؛ لسان المیزان، ج ٥، ص ٦٢؛ الكشف الحثیث ابن عجمی، ص ٢١٨؛ میزان الاعتدال، ج ٣، ص ٤٦٧؛ مائة منقبة ابن شاذان، ص ١٧١؛ كشف اليقين، ص ٢٢٧؛ ارشادالقلوب، ج ٢، ص ٢٣٥؛ غاية المرام، ص ٦١؛ احقاق الحق، ص ٢٠٩.

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَ قَدْ أَدِنَ لَهُ فِي
الْإِنْصِرَافِ: لَا، وَاللَّهِ! لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا أَتْرُكُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَسِيرًا
فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَ أَنْجُو لَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ الْيَوْمَ.^۱

سلام بر زهیر بن قین که وقتی اباعبدالله علیه السلام به او اذن بازگشت داد،
گفت: نه به خدا سوگند! هرگز چنین نخواهم کرد. آیا فرزند رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در میان دشمنان اسیر ببینم و خود نجات یابم؟! خداوند
هرگز این روز برای من پیش نیاورد!

واقعه عاشورا ابعاد و لایه‌های مختلف دارد که درک آن به سادگی
ممکن نیست و چه بسا نیازمند گذشت زمان است؛ اما دقت در زندگی
آنانی که به نوعی در پدید آمدن این حادثه دخیل بودند، زوایای پنهان
جریان را بیشتر می‌نمایاند و نیز راه رستگاری و عاقبت بخیری را به
رهپویان کمال نشان می‌دهد.

چهار گروه در حادثه عاشورا شرکت داشتند.

گروه اول: آنان که زندگی و روش و منش خود را خوب شروع
کردند و زیبا نیز به پایان رساندند، همچون جناب حبیب بن مظاهر،
هانی بن عروه و انس بن حرث.

گروه دوم: کسانی که ظاهراً شروعی خوب داشتند، ولی بد تمام
کردند و در واقع عاقبت به شر شدند، مثل شمر بن ذی الجوشن که در

۱. المزار المشهدی، ص ۴۹۳؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵،
ص ۷۱؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال، ص ۳۸؛ جامع
احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۹۸؛ انصار الحسین علیه السلام ص ۱۵۲؛ معجم رجال الحديث و
تفصیل طبقات الرواة، ج ۸، ص ۳۰۶؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، ص ۲۳۶؛ شفاء
الصدور فی شرح زیارة العاشور، ص ۲۴۷.

لشگر امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر زد، ولی در نهایت علیه امام زمانش شمشیر کشید و قتل پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را در کارنامه زندگی خود رقم زد و یا عمر بن سعد که از راویان احادیث بود و ظاهراً خوب شروع کرد، اما در پایان راه، فرمانده قاتلان اهل بیت علیهم السلام شد.

گروه سوم: افرادی که بد شروع کردند، اما با عنایت حضرت باری تعالی فرجامی نیکو داشتند، همچون سعد و ابوالحتوف دو برادری که جزء خوارج و لشگریان عمر بن سعد شدند، ولی در نهایت بعد از شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام لطف ایزد منان شامل آنها شد و برای دفاع از اهل بیت امام حسین علیه السلام شمشیر زدند و به شهادت رسیدند و عمری شرمندگی و روسیاهی را با اهدای خون خود شستشو داده و شرمنده پیامبر صلی الله علیه و آله نشدند و نیز جناب حر بن یزید ریاحی که راهبند کاروان حسین بن علی علیه السلام بود، ولی در نهایت راهگشای کاروان شد.

گروه چهارم: گروهی که آغازی خوب داشتند، اما در بین راه شیطان نفس آنها را به سمت خود کشید و گوهر وجودشان را لکه دار کرد، اما همان شروع خوب، باعث دگرگونی آنها شد و خوب نیز تمام کردند.

نمونه بارز گروه چهارم جناب زهیر بن قین است. وی فرزند قین بن قیس انماري جبلی است.^۱ انماري منسوب به انمار بن ارش بن کهلان قحطانی عینی بوده است. وی یکی از افراد شجاع کوفه بود که در اوان جوانی از دوستان رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می شد، ولی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اثر تبلیغات شوم معاویه علیه علی علیه السلام از امیرالمؤمنین علی

۱. اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۷۱.

بن ابیطالب علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفت و عثمانی مذهب شد^۱ و به عثمان علاقه داشت و از او به نیکی یاد می کرد و این دوره همان دوره انحطاط و انحراف زهیر از حق بود.

بازگشت از حج

گروهی از بنی فزاره و بَجِیله می گویند:

كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ حِينَ أَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ وَكُنَّا نُسَايِرُ الْحُسَيْنَ علیه السلام فَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَبْغَضَ عَلَيْنَا مِنْ أَنْ نُتَازِلَهُ فِي مَنْزِلٍ وَإِذَا سَارَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَتَنَزَّلَ فِي مَنْزِلٍ لَمْ نَجِدْ بُدًّا مِنْ أَنْ نُتَازِلَهُ فَتَنَزَّلَ الْحُسَيْنُ فِي جَانِبٍ وَنَزَلْنَا فِي جَانِبٍ.

ما با زُهیر بن قَین از مکه بازمی گشتیم که بازگشت ما (به کوفه) با سفر اباعبدالله الحسین علیه السلام (به سمت کربلا تقارن) پیدا کرد. نزد ما چیزی ناگوارتر از این نبود که بخواهیم با حسین علیه السلام در یکجا اقامت گزینیم. (تا اینکه سرنوشت چنین رقم خورد که در منطقه ای به نام زرود هر دو کاروان ناگزیر منزل کردیم. پس کاروان حسین علیه السلام در یک سو فرود آمدند و ما در سوی دیگر اتراق کردیم.

دعوت امام علیه السلام از زهیر

فَبَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ نَتَغَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ أَقْبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ علیه السلام حَتَّى سَلَّمَ ثُمَّ دَخَلَ فَقَالَ يَا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ، إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ

۱. مقتل الحسین علیه السلام مقرر، ص ۹۱؛ یاران شیدایی، ص ۱۹۲؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۶۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۲؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۱۰.

بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنَّا مَا فِي يَدِهِ حَتَّى كَانَتْمَا عَلَى رُءُوسِنَا الطَّيْرُ.

در این میان که ما نشسته بودیم و مشغول غذا خوردن بودیم، ناگاه شخصی از طرف حسین علیه السلام نزد ما آمد و سلام کرد و گفت: ای زهیر بن قین، همانا ابا عبدالله الحسین علیه السلام مرا به سوی تو فرستاده و فرموده است به نزد او بروی. پس هر که با ما نشسته بود آنچه در دست داشت، بی اختیار افکند و همه ساکت نشستیم؛ گویی پرنده‌ای بر سر ما نشسته بود! (هیچ کس تکان نمی‌خورد).

عاشورا تجلی عالی‌ترین فضائل اخلاقی است. در واقعه عاشورا، فضائلی شگرف از امام حسین علیه السلام بروز و ظهور کرد که هم نشان از عظمت مقام حضرت دارد و هم گواه غربت ایشان است. و از جمله آن فضائل، تلاش حضرت برای ایجاد تحول در افراد و کنار زدن پرده‌های غفلت و حجاب از فطرت و جوهر انسانی آنهاست؛ چرا که «إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ»^۱. اما آنچه بر غربت امام علیه السلام گواهی می‌دهد این است که بعضی با وجود تلاش امام علیه السلام برای ایجاد تحول در آنها، از حضرت روی گرداندند و دست رد بر سینه حضرت زدند.

باری، گفتیم که حضرت سیدالشهدا علیه السلام به دنبال زهیر عثمانی مذهب و روگردان از اهل بیت علیهم السلام فرستاد. اما زهیر از رفتن به نزد حضرت خودداری می‌کرد.

۱. مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۵۲، مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۵، ص ۹۹، التّجلی الاعظم، ص ۱۶؛ الشعائر الحسينية بين الاصالّة و التجديد، ص ۳۷۳، من اخلاق الامام الحسين علیه السلام، ص ۳۶؛ الاخلاق الحسينية، ص ۳۳۱؛ موسوعة من حياة المستبصرين، ج ۶، ص ۱۳۱.

فَقَالَتْ إِمْرَأَتُهُ دِیَلَم (دُلْهَم) بِنْتُ عَمْرٍو: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَ یَعِثُ إِلَیْكَ
ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِیْهِ لَوْ أَتَتْهُ فَسَمِعَتْ کَلَامَهُ ثُمَّ انْصَرَفَتْ. فَأَتَاهُ
زُهَیْرُ بْنُ الْقَیْنِ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ فَأَمَرَ
بِفُسْطَاطِهِ وَ ثَقْلِهِ وَ مَتَاعِهِ فَقَوَّضَ وَ حُمِلَ إِلَى الْحُسَیْنِ عَلِیْهِ السَّلَامُ.

در این هنگام همسرش، دلهم دختر عمرو که در حال غذا خوردن
بود، گفت: سبحان الله، زهیر! فرستاده پسر پیامبر عَلِیْهِ السَّلَامُ و فاطمه عَلِیْهَا السَّلَامُ
اینجاست و اکنون تو را به حضور طلبیده است. چرا نمی روی؟ چه
شود اگر بروی و سخن وی را بشنوی و باز آیی؟

زهیر که اصرار همسر خود را دید، ناچار خیمه را ترک و به سمت
خیمه حسین بن علی عَلِیْهِ السَّلَامُ حرکت کرد و چیزی نگذشته بود که
خوشحال و با چهره‌ای گشاده به خیمه بازگشت و دستور داد خیمه‌ها
و بارها و وسائل را جمع کنند و به سوی امام عَلِیْهِ السَّلَامُ ببرند.

در اینکه چه اتفاقی بین زهیر - که سال‌های طولانی از اهل بیت عَلِیْهِ السَّلَامُ
روی گردان بود - و امام حسین عَلِیْهِ السَّلَامُ افتاد و چه سخنانی بین آنها رد و بدل
شد که زهیر را چنان متحول کرد که با عشق به سوی همسرش
بازگشت، در تاریخ چیزی ثبت نشده است؛ اما هر چه بود، زهیر با
وجودی سرشار از عشق به حق و نفرت از گذشته خود به سوی همسرش
بازگشت و به همسرش گفت:

أَنْتِ طَالِقٌ الْحَقِّ بِأَهْلِكَ فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ یَصِیْبَكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ ثُمَّ
أَعْطَاهَا مَالَهَا وَ سَلَّمَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمَّهَا لِیُوَصِّلَهَا إِلَى أَهْلِهَا.

تو را طلاق دادم؛ تو با خانواده خویش بازگرد. نمی‌خواهم به خاطر من
به تو آسیبی برسد. سپس دارایی همسرش را به او پس داد و او را به
برخی از پسرعموهایش سپرد که او را به خانواده‌اش برسانند.

فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ وَقَالَتْ: خَارَ اللَّهُ لَكَ أَسْأَلُكَ أَنْ
تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عليه السلام. وَقَالَ الْمُفِيدُ: ثُمَّ قَالَ
لِأَصْحَابِهِ: مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّبِعَنِي وَإِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ.

آنگاه همسر (عاشقی که خود باعث چنین جانبازی و فداکاری و
سعادت‌مندی شده بود)، با زهیر خداحافظی کرد و در حالی که (باران)
اشک از دیدگانش می‌ریخت، به او گفت: زهیر، خداوند برای تو
چاره‌ای که خود خیر می‌بیند، مهیا کند. (حال که حسینی شده‌ای) از
تو می‌خواهم در قیامت نزد جد حسین بن علی علیه السلام نیز مرا یاد بکنی.
(شیخ مفید می‌گوید): زهیر خطاب به اصحابش گفت: هر یک از شما
که دوست دارد می‌تواند همراه من به حسین بن علی علیه السلام ملحق
شود؛ و الا این آخرین دیدار من و شماست.

نقل شده که پسر عمو و غلام زهیر نیز جزء یاران کربلا شدند.

زهیر هنگام رفتن نکته‌ای را متذکر شد و فرمود:

إِنِّي سَأُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا: إِنَّا غَزَوْنَا الْبَحْرَ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ أَصَبْنَا غَنَائِمَ
فَقَالَ لَنَا سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللَّهُ: أَمْ فَرِحْتُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ أَصَبْتُمْ مِنَ
الْغَنَائِمِ؟ فَقُلْنَا: نَعَمْ. فَقَالَ: إِذَا أَدْرَكْتُمْ سَيِّدَ شَبَابِ آلِ مُحَمَّدٍ فَكُونُوا
أَشَدَّ فَرَحًا بِقِتَالِكُمْ مَعَهُ مِمَّا أَصَبْتُمْ الْيَوْمَ مِنَ الْغَنَائِمِ.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۱؛ روضة الواعظین، ص ۱۷۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۷۲؛
مثير الاحزان، ص ۳۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۸؛
الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۲؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۴؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی
مخنف، ص ۷۴؛ الدر المنظوم، ص ۵۴۷؛ اللهوف فی قتلى الطفوف، ص ۴۴؛ ابصار العین فی
انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۶۱.

اکنون داستانی را برای شما نقل می‌کنم: چندین سال پیش — اوائل جوانی — برای جهاد (در جنگ بلنجر)^۱ به دریا رفتیم و خداوند پیروزی را نصیب ما فرمود و غنائم زیادی به دست آوردیم. آنگاه جناب سلمان به ما گفت: آیا از پیروزی‌ای که خدا نصیبتان کرده و غنیمت‌هایی که گرفته‌اید، خرسندید؟ گفتیم: آری! سلمان گفت: هنگامی که بزرگ جوانان خاندان محمد ﷺ را درک کنید، خشنودی شما از نبرد در کنار او بیشتر از اکنون است که این غنیمت‌ها را گرفته‌اید.

زهیر بعد از بیان این جملات به سمت امام حسین ﷺ حرکت کرد و به امام ﷺ ملحق شد.

خطبه امام ﷺ در ذوحسم

امام حسین ﷺ در منطقه ذوحسم بین مکه تا کوفه خطبه‌ای خواندند و خطبه در حالی ایراد شد که شهادت حضرت مسلم به اطلاع سیدالشهدا ﷺ رسیده و حر در تعقیب کاروان حسین ﷺ بود.

فَقَامَ الْحُسَيْنُ خُطْبِيًّا فِي أَصْحَابِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ إِنَّ الدُّنْيَا تَغْيَرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْلِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.

۱. یکی از شهرهای ترکمنستان امروزی و از بلاد روم قدیم.

سپس سیدالشهدا علیه السلام برخاست و بعد از حمد و سپاس خداوند تبارک و تعالی فرمود: اکنون کار به اینجا رسیده است که می بینید دنیا دگرگون شده و خیر و خوبی آن از بین رفته و به زشتی گراییده است. از خیر چیزی باقی نمانده است مگر به اندازه قطره آب باقیمانده در ظرف و زندگی پستی که همچون چراگاهی کم مایه و پست خطرناک است. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد؟ بی شک شخص مؤمن و باایمان باید راغب ملاقات پروردگار خویش باشد. به درستی که من مرگ در راه خدا را جز سعادت و زندگی با ظالمان را جز خسران و خواری نمی بینم.

عکس العمل زهیر

در این میان نخستین کسی که اعلام وفاداری کرد، جناب زهیر بن قین بود. او خطاب به مولای خود گفت:

قَدْ سَمِعْنَا هَذَاكَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتَكَ وَ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا لَنَا
بَاقِيَةً وَ كُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لَا تُرْنَا التُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا.^۱

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، خداوند تو را رهنمون باشد! ما سخنان شما را شنیدیم و اگر دنیا را برای ما بقایی بود، یعنی چیزی به نام مرگ وجود نداشت و ما در این دنیا زندگی جاوید داشتیم، باز هم آن را بر شهادت در راه تو ترجیح نمی دادیم.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۴۸؛ ابصار العین فی أنصار الحسین علیه السلام، ص ۱۶۲؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۸؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۳۲؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۷۲؛ منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۳۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.

آری! زهیر عثمانی مذهب سرانجام به ندای فطرت پاک خویش پاسخ داد؛ چنان که حاضر نبود یاری امام زمان خویش و شهادت در رکاب او را با تمام دنیا و لذت‌ها و زرق و برق آن عوض کند و چنین حالت‌هایی باعث ماندگاری عاشورا و اصحاب شد؛ چنان که خود ائمه علیهم‌السلام به این اصحاب افتخار می‌کردند و حضرت بعد از صحبت‌های زهیر فرمود:

خدا خیرت دهد زهیر!

شمشیر حر بر عاشوراییان و عکس العمل زهیر بن قین

در بین راه از مکه تا کربلا اتفاقات مختلفی افتاد که بعضی موجب شادی اهل بیت علیهم‌السلام بود، ولی بعضی آنان را آزرده‌خاطر می‌کرد. یکی از وقایع ناخوشایند برخورد سپاه حر و امام علیه‌السلام بود.

فَلَمَّا أَصْبَحَ نَزَلَ وَ صَلَّى بِهِمُ الْغَدَاةَ ثُمَّ عَجَّلَ الرُّكُوبَ وَ أَخَذَ يَتَاسَرُّ بِأَصْحَابِهِ يَرِيدُ أَنْ يَفَرِّقَهُمْ فَيَأْتِيَهُ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَيُرْدُهُ وَ أَصْحَابَهُ.

چون صبح شد، حسین علیه‌السلام از اسب پیاده شد و نماز صبح را خواند؛ آنگاه با شتاب، سوار اسبش شد و با یاران خود جانب چپ را برمی‌گزید و می‌خواست پراکنده‌شان کند؛ اما حُرّ بن یزید می‌آمد و آنها را باز می‌گرداند.

فَجَعَلَ إِذَا رَدَّهُمْ نَحْوَ الْكُوفَةِ رَدًّا شَدِيدًا اِمْتَنَعُوا عَلَيْهِ فَارْتَفَعُوا فَلَمْ يَزَالُوا يَتَسَايَرُونَ كَذَلِكَ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى نِيَوَى بِالْمَكَانِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام فَإِذَا رَاكِبٌ عَلَى نَجِيبٍ لَهُ عَلَيْهِ سِلَاحٌ مُتَنَكِّبٌ قَوْسًا مُقْبِلًا مِنَ الْكُوفَةِ فَوَقَفُوا جَمِيعًا يَنْتَظِرُونَهُ.

و چون آنها را به سوی کوفه می‌راند، مقاومت می‌کردند و راهِ بالا در پیش می‌گرفتند و همچنان با هم راه می‌پیمودند تا به نینوا رسیدند؛ جایی که حسین علیه السلام آن را منزلگاه قرار داد. در این وقت، شخصی که سوار بر اسبی اصیل بود و کمانی بر شانه داشت، پدیدار شد. او از کوفه می‌آمد. همگی در انتظار او ایستادند.

نامه عبیدالله به حر

فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَى الْحُرِّ وَأَصْحَابِهِ وَلَمْ يَسَلِّمْ عَلَى الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ وَدَفَعَ إِلَى الْحُرِّ كِتَاباً مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَجَجَعُ بِالْحُسَيْنِ حِينَ بَلَغَكَ كِتَابِي هَذَا وَ يَقْدُمُ عَلَيْكَ رَسُولِي وَلَا تُنْزِلْهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ فِي غَيْرِ خُضْرٍ وَعَلَى غَيْرِ مَاءٍ وَ قَدْ أَمَرْتُ رَسُولِي أَنْ يَلْزَمَكَ وَلَا يَفَارِقَكَ حَتَّى يَأْتِيَنِي بِإِنْفَادِكَ أَمْرِي، وَالسَّلَامُ.

هنگامی که آن سوار نزد آنان آمد، بر حر و یارانش سلام کرد، ولی به امام حسین علیه السلام و اصحابش سلام نکرد! سپس نامه‌ای از ابن زیاد به حر داد که مضمونش این بود:

اما بعد، وقتی نامه و فرستاده من نزد تو آمد، کار را به حسین سخت بگیر و او را در سرزمینی پیاده کن که آب و گیاه نداشته باشد. من به فرستاده خود دستور داده‌ام که از تو جدا نشود تا اینکه نزد من بیاید و بگوید تو امر مرا اجرا نموده‌ای! و السَّلَام.

باز هم جلوه‌ای دیگر از غربت اهل بیت! به حر سلام می‌کنند، ولی به امام حسین علیه السلام سلام هم نمی‌کنند و این میراث علی بن ابیطالب علیه السلام مظلوم

است. تاریخ باید تکرار شود و بر پسرش نیز همچون ایشان عرض ادب نکنند.

فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ قَالَ لَهُمُ الْحُرُّ: هَذَا كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ يَأْمُرُنِي أَنْ أَجْعَلَ بَيْنَكُمْ فِي الْمَكَانِ الَّذِي يَأْتِينِي كِتَابُهُ وَ هَذَا رَسُولُهُ وَ قَدْ أَمَرَهُ أَنْ لَا يَفَارِقَنِي حَتَّى أَنْفِذَهُ أَمْرَهُ فَبَيْنَكُمْ. فَنَظَرَ يَزِيدُ بْنُ الْمُهَاجِرِ الْكِنْدِيِّ وَ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَسُولِ ابْنِ زِيَادٍ فَعَرَفَهُ فَقَالَ لَهُ: ثَكَلْتُكَ أُمُّكَ! مَاذَا جِئْتَ فِيهِ؟ قَالَ: أَطَعْتُ إِمَامِي وَ وَفَيْتُ بَبَيْعَتِي.

وقتی حر نامه ابن زیاد را خواند، به امام حسین علیه السلام و یارانش گفت: این نامه امیر عبیدالله بن زیاد است که مرا مأمور کرده که در مکانی که نامه‌اش به من می‌رسد، کار را بر شما سخت بگیرم. این فرستاده ابن زیاد است و مأموریت دارد از من فاصله نگیرد تا من امر او را درباره شما اجرا کنم. یزید بن مهاجر کندی که با امام حسین علیه السلام بود، نظری به فرستاده ابن زیاد کرد و او را شناخت و به او گفت: مادرت در عزایت گریان شود! این چه نامه‌ای است که آورده‌ای؟! وی گفت: من از امام خود (یعنی یزید و ابن زیاد) اطاعت و به بیعت خود وفا کردم.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُهَاجِرِ: بَلْ عَصَيْتَ رَبَّكَ وَ أَطَعْتَ إِمَامَكَ فِي هَلَاكِ نَفْسِكَ وَ كُسِيتَ الْعَارَ وَ النَّارَ وَ يَنْسُ الْإِمَامُ إِمَامَكَ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَنْصُرُونَ»^۱ فَإِمَامُكَ مِنْهُمْ. وَ أَخَذَهُمُ الْحُرُّ بِالتُّزُولِ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ وَ لَا فِي قَرْيَةٍ.

ابن مهاجر به او گفت: بلکه تو معصیت خدا را کردی و اطاعت امام خویش (یزید) را برای هلاکت خود انجام دادی. تو خود را ننگین و دچار آتش کردی. امام تو بد امامی است؛ چنانکه خدای علیم می‌فرماید: (و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند؛ و روز رستاخیز یاری نخواهند شد). امام تو از این قبیل امام‌ها است. سرانجام حر، امام حسین علیه السلام و یارانش را در همان مکان که نه آب بود و نه آبادی پیاده کرد.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام: دَعْنَا وَبِحَكَ نَنْزِلُ هَذِهِ الْقَرْيَةَ أَوْ هَذِهِ يَنْوَى وَ الْغَاضِرِيَّةَ أَوْ هَذِهِ يَعْنِي شَفِيَّةَ. قَالَ: لَا وَ اللَّهِ! مَا أَسْتَطِيعُ ذَلِكَ هَذَا رَجُلٌ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ عَيْنًا عَلَى.

امام علیه السلام به حر فرمود: وای بر تو! بگذار تا ما در این قریه، یعنی نینوا و غاضریه، یا در اینجا یعنی شفیة پیاده شویم. حر گفت: به خدا قسم! من این قدرت را ندارم؛ زیرا این جاسوس ابن زیاد است و مراقب من می‌باشد.

درخواست زهیر از امام حسین علیه السلام

فَقَالَ لَهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ: إِنِّي وَ اللَّهِ لَا أَرَى أَنْ يَكُونَ بَعْدَ الَّذِي تَرَوْنَ إِلَّا أَشَدَّ مِمَّا تَرَوْنَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قِتَالَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ السَّاعَةِ أَهْوَنُ عَلَيْنَا مِنْ قِتَالِ مَنْ يَأْتِينَا مِنْ بَعْدِهِمْ فَلَعَمْرِي لَيَأْتِينَا مِنْ بَعْدِهِمْ مَا لَا قِبَلَ لَنَا بِهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: مَا كُنْتُ لِأُبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ.^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ص ۲۳۱؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۵۱؛ تجارب الامم، أبوعلی مسکویه الرازی، ج ۲، ص ۶۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۲ و ج ۱، ص ۴۵۱؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۰؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۸۰؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۴؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۷۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۹؛ مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۹۴.

زهیر بن قین به امام حسین علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! به خدا قسم! من این طور پیش‌بینی می‌کنم که بعداً کار سخت‌تر از اکنون خواهد شد. همانا جهاد با این گروه در این ساعت برای ما آسان‌تر است از جنگیدن با لشگری که بعد از این نزد ما خواهند آمد. به جان خودم قسم! حتماً بعد از این گروه لشگری به سوی ما خواهد آمد که ما تاب مقاومت در برابر ایشان را نخواهیم داشت! امام حسین علیه السلام فرمود: من در جنگ با آنان سبقت نخواهم گرفت.

روز تاسوعا

سرانجام عمر بن سعد با لشگری انبوه، از راه رسید. او سعی داشت روز تاسوعا کار را تمام کند؛ پس هیاهویی راه انداخت.

بَعْدَ الْعَصْرِ وَالْحُسَيْنُ عليه السلام جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ مُحْتَبِئٌ بِسَيْفِهِ إِذْ خَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَ سَمِعَتْ أُخْتُهُ الصَّيْحَةَ قَدَنْتْ مِنْ أُخِيهَا وَ قَالَتْ يَا أَخِي أَمَا تَسْمَعُ هَذِهِ الْأَصْوَاتَ قَدْ اقْتَرَبَتْ فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عليه السلام رَأْسَهُ فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ السَّاعَةَ فِي الْمَتَامِ وَ هُوَ يَقُولُ لِي إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا. فَلَطَمَتْ أُخْتُهُ وَجْهَهَا وَ نَادَتْ بِالْوَيْلِ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام: لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أُخْتَهُ، اسْكُتِي رَحِمَكَ اللَّهُ!

امام حسین علیه السلام که جلو خیمه خود، در حالی که به شمشیر خود تکیه داده و سر بر زانو زده بود، به خواب رفته بود. در این هنگام زینب کبری علیها السلام که سر و صدایی شنیده بود، نزد امام علیه السلام آمد و فرمود: برادر جان، آیا این صداها را نمی‌شنوی که به ما نزدیک شده‌اند؟! امام حسین علیه السلام سر مبارکش را بلند کرد و فرمود: اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من می‌فرمود: تو به زودی نزد ما خواهی آمد. زینب کبری علیها السلام (با شنیدن این سخن) لطمه به صورت

خود زد و فریاد به ناله و فغان بلند کرد. امام حسین علیه السلام به وی فرمود: ای خواهر، ناله و زاری نکن؛ آرام باش؛ خدا تو را رحمت کند!

فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: يَا أَخِي، أَتَاكَ الْقَوْمُ فَتَنَهُضَ. ثُمَّ قَالَ: يَا عَبَّاسُ، ارْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي! حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَ تَقُولَ لَهُمْ مَا لَكُمْ وَمَا بَدَأَ لَكُمْ وَ تَسْأَلَهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ. فَأَتَاهُمُ الْعَبَّاسُ فِي نَحْوِ مِنْ عِشْرِينَ فَارِساً فِيهِمْ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ.

حضرت عباس علیه السلام فرمود: ای برادرم، این قوم به سوی شما می آیند. سپس حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمود: عباس، جانم به فدایت! سوار شو و با آنها ملاقات کن و به آنان بگو: چه شده است؟ چه تصمیم تازه ای گرفته اید؟ از ایشان جویا شو برای چه به اینجا آمده اند؟ قمر بنی هاشم با بیست نفر که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نیز در میان آنان بودند، به سمت آنان روانه شدند.

چه زیباست انسان به مقامی برسد که امام زمانش این چنین او را خطاب نموده و بفرماید: جانم به فدایت. آری! عباس علیه السلام آنچنان زیبا و ولایی زندگی نمود که باید تا ابد عاشقانش به همین یک افتخار کنند و به آن مباهات ورزند.

فَقَالَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ: مَا بَدَأَ لَكُمْ وَ مَا تُرِيدُونَ؟ قَالُوا: قَدْ جَاءَ أَمْرُ الْأَمِيرِ أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِهِ أَوْ نُنَاجِرْكُمْ. قَالَ: فَلَا تَعْمَلُوا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَأَعْرِضَ عَلَيْهِ مَا ذَكَرْتُمْ فَوَقَفُوا. فَقَالُوا: الْقَهْ وَ أَعْلِمْهُمْ ثُمَّ أَلْقْنَا بِمَا يَقُولُ لَكَ. فَانصَرَفَ الْعَبَّاسُ رَاجِعاً يَرْكُضُ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام يَخْبِرُهُ الْخَبَرِ.

عباس علیه السلام به ایشان فرمود: چه تصمیم جدیدی گرفته اید؟ چه منظوری دارید؟ آنها گفتند: دستور از امیر آمده که به شما بگوییم: یا

مطیع امر او شوید و یا با شما بجنگیم. عباس علیه السلام فرمود: عجله نکنید تا من نزد ابی عبدالله علیه السلام بازگردم و سخن شما را به اطلاع ایشان برسانم. گفتند: مانعی ندارد. نزد حسین برو و سخنان ما را به ایشان بگو و هر چه گفت جواب او را برای ما بیاور. جناب عباس بن علی علیه السلام برای کسب تکلیف نزد امام بازگشت.

عزرة بن قیس و زهیر

در همین حین که قمر منیر بنی هاشم علیه السلام به سوی امام علیه السلام رفت تا حضرت را از منظور دشمن آگاه کند، جناب حبیب لشکر دشمن را مخاطب قرار داد و ایشان را موعظه کرد و از جنگ با حسین علیه السلام برحذر داشت. ناگهان عزرة بن قیس ملعون رو به جناب حبیب کرد و گفت: ای حبیب، هر چه توانستی خود را پاک سرشت نشان دادی؛ هرچه می خواهی خودستایی و از خودت تعریف کن.

فَقَالَ لَهُ زُهَيْرُ: يَا عَزْرَةَ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ رَكَاها وَ هَدَاها فَاتَّقِ اللَّهَ. يَا عَزْرَةَ، فَإِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ أَنْشَدَكَ اللَّهُ يَا عَزْرَةَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يُعِينُ الضَّالَّ عَلَى قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ.

در این حال بود که جناب زهیر (آن یار غیرتمند، برآشفست و) فرمود: ای عزره، همانا خداوند جناب حبیب را پاک و هدایت کرده است. اکنون من می خواهم تو را نصیحت کنم. تو را به خدا، ای عزره! از خدا بترس و مواظب باش که کمک کار این گروه که بر قتل این نفوس زکیه و پاک و بی گناه همت گمارده اند، نباشی.

قَالَ: يَا زُهَيْرُ، مَا كُنْتُ عِنْدَنَا مِنْ شِيعَةِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ إِنَّمَا كُنْتُ عُثْمَانِيًّا. قَالَ: أَفَلَسْتَ تَسْتَدِلُّ بِمَوْقِفِي هَذَا أَنِّي مِنْهُمْ أَمَا وَاللَّهِ مَا

كَتَبْتُ إِلَيْهِ كِتَابًا قَطُّ وَ لَا أَرْسَلْتُ إِلَيْهِ رَسُولًا قَطُّ وَلَا وَعَدْتُهُ نُصْرَتِي قَطُّ
وَلَكِنَّ الطَّرِيقَ جَمَعَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَلَمَّا رَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ۙ وَ
مَكَانِهِ مِنْهُ وَ عَرَفْتُ مَا يَقْدِمُ عَلَيْهِ مِنْ عَدُوِّهِ وَ حَزْبِكُمْ فَرَأَيْتُ أَنْ
أَنْصُرَهُ وَ أَنْ أَكُونَ فِي حَزْبِهِ.^۱

اما عزرة بن قیس فریاد زد: زهیر! تو نزد ما از شیعیان اهل بیت و طرفدار آنان نبودی؛ بلکه عثمانی مذهب بودی. جناب زهیر فرمود: ای عزره اکنون که اینجا ایستاده‌ام، دلیل بر این نیست که از آنها هستم؟! (می‌بینی که آمده‌ام تا با جان خودم از پسر فاطمه علیها السلام دفاع کنم). من نه نامه‌ای برای او نوشتم و نه فرستاده‌ای به دنبال او فرستادم و نه وعده یاری و نصرت به او دادم؛ اما روزگار، من و ایشان را به هم رساند و وقتی او را دیدم و قرابت وی را با پیامبر صلی الله علیه و آله یاد آوردم و آنچه از دشمنش و گروه شما به او رسیده، دانستم، چنین دیدم که او را یاری کنم و جزو دسته او باشم.

آری! این عزره بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و او را دعوت کرد، ولی سرانجام مقابلش ایستاد و چشم بر نسب و عظمت جایگاه ایشان بست. از این رو زهیر آن تائب وارسته بر خود لازم می‌بیند که حسین علیه السلام را یاری کند؛ خصوصاً وقتی دید با سفیرش جناب مسلم بن عقیل چه کردند.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۶؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۰۵؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۱؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۶۴؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۸۹؛ موسوعة من حياة المستبصرين، مرکز الأبحاث العقائدية، ج ۷، ص ۴۸۲؛ لیلۃ عاشورا فی الحدیث و الادب، ص ۱۷؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۸.

شب عاشورا

چون شب عاشورا فرا رسید، امام حسین علیه السلام بیعت را از همه برداشتند تا کسانی که نمی‌خواهند در رکاب او باشند، دینی بر گردن نداشته باشند؛ چون اگر بیعت امام علیه السلام برگردن آنها می‌ماند و آنها می‌رفتند، قطعاً جهنمی می‌شدند، ولی امام علیه السلام بیعت را برداشت و فرمود: هر کس می‌خواهد می‌تواند برود؛ اما نمائید که اگر صدای هل من ناصر ینصرنی مرا بشنوید و یاری‌ام نکنید، همین باعث عذاب شماست. بعد فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَ وَ لَا أَرْكِي وَ لَا أَطْهَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي
وَ لَا أَصْحَابًا هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَصْحَابِي وَ قَدْ نَزَلَ بِي مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ أَنْتُمْ
فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي لَيْسَتْ لِي فِي أَعْنَاقِكُمْ بَيْعَةٌ وَ لَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ وَ
هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ فَإِنَّ الْقَوْمَ
إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي وَ لَوْ ظَفَرُوا بِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي.

پروردگارا، من اهل بیتی نیکوکارتر و پاکیزه‌تر از اهل بیت خودم نمی‌شناسم و اصحابی خوب‌تر از اصحاب خودم نمی‌بینم. سپس به یاران خود فرمود:

کار من به اینجا کشیده است که می‌بینید. من بیعت خود را از شما برداشتم و عهد و بیعتی از من به گردن شما نخواهد بود. اکنون که تاریکی شب فرا رسیده است، از آن استفاده کنید و آن را چون شتر مرکب خود قرار دهید و پراکنده شوید؛ زیرا منظور این گروه فقط من هستم. اگر بر من دست یابند، با دیگری کاری ندارند.

فَقَامَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنُ عَقِيلٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَاذَا يَقُولُ لَنَا النَّاسُ إِنْ نَحْنُ خَدَلْنَا شَيْخَنَا وَ كَبِيرَنَا وَ

سَيِّدَنَا وَابْنِ سَيِّدِ الْأَعْمَامِ وَابْنِ نَبِيِّنَا سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ
بِسَيْفٍ وَ لَمْ نُقَاتِلْ مَعَهُ بِرُمْحٍ لَا وَ اللَّهِ أَوْ نَرِدَ مَوْرِدَكَ وَ نَجْعَلَ أَنْفُسَنَا
دُونَ نَفْسِكَ وَ دِمَاءَنَا دُونَ دَمِكَ فَإِذَا نَحْنُ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَقَدْ قَضَيْنَا مَا
عَلَيْنَا وَ خَرَجْنَا مِمَّا لَزِمْنَا.

عبدالله بن مسلم بن عقیل برخاست و گفت: یابن رسول الله، اگر ما؛
شیخ و بزرگ و آقا و سرور عموزادگان خود و زاده پیامبری که سید
انبیاست را تنها بگذاریم و در رکابش شمشیری نزنیم و با نیزه کارزار
نکنیم، مردم به ما چه خواهند گفت؟! نه به خدا، ما تو را تنها
نمی‌گذاریم. ما نیز به دنبال تو خواهیم بود. ما جان خود را فدای جان
تو می‌کنیم. ما خون‌های خود را برای خون تو به ریختن می‌دهیم.
هرگاه ما چنین فداکاری‌ای بکنیم، به وظیفه خود عمل کرده‌ایم.

وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يَقَالُ لَهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ فَقَالَ: وَ اللَّهِ! لَوْدِدْتُ
أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ
يَذْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلِ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ
بَيْتِكَ.^۱

پس از عبدالله، زهیر برخاست (و در مقابل امام حسین علیه السلام قرار
گرفت) و گفت: ای پسر رسول خدا! به خدا قسم! دوست داشتیم در

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۴؛
الامالی، ص ۲۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۸۲؛ مقتل
الحسین علیه السلام، ابی مخنف، ص ۱۱۰؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۵۶؛ اعلام الوری، ج ۱،
ص ۴۵۶؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، ص ۱۸۸؛ نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۲۰،
ص ۴۳۵؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۶۴؛ شرح احقاق الحق وإزهاق الباطل،
ج ۲۷، ص ۱۴۶.

راه حمایت از شما کشته و دوباره زنده شوم؛ دوباره کشته و تا هزار مرتبه این اتفاق تکرار شود و خدا به وسیله من بلا را از شما و جوانان اهل بیت شما دفع کند.

از مظاهر درخشنده حادثه کربلا، خطبه امام علیه السلام در شب عاشورا و بازتاب آن در میان اصحاب بود. آنگاه که حضرت بیعت را از یاران خود برداشت، هر کدام از اهل بیت علیهم السلام و صحابه با جمله‌ای ابراز وفاداری کردند. سخنان عباس بن علی، حبيب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین و ... زیباترین جلوه عشق و عشق‌بازی و پرتویی از وجدان بیدار و سرشار از عشق آنها به حسین علیه السلام بود؛ چون عاشق تنها آرزویش سلامتی معشوق است و دوست دارد هزار جان داشته باشد و آن را تقدیم عشق خود کند:

هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد

گو غم مخور که ملک ابد خون‌بهای اوست^۱

روز عاشورا و زهیر بن قین

حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا همان تعداد اندک یاران خویش را چونان لشگرهای بزرگ حالت نظامی خاصی داد:

فَجَعَلَ زُهَيْرَ بْنِ الْقَيْنِ فِي مِیْمَنَةِ أَصْحَابِهِ وَ حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ فِي
مِیْسَرَةِ أَصْحَابِهِ وَ أَعْطَى رَايْتَهُ الْعَبَّاسَ أَخَاهُ وَ جَعَلُوا الْبُيُوتَ فِي
ظُهُورِهِمْ وَ أَمَرَ بِحَطَبٍ وَ قَصَبٍ كَانَ مِنْ وَرَاءِ الْبُيُوتِ أَنْ يَتَرَكَ فِي

خَنْدَقٍ كَانَ قَدْ حُفِرَ هُنَاكَ وَ أَنْ يَحْرِقَ بِالنَّارِ مَخَافَةَ أَنْ يَأْتُوهُمْ مِنْ
وَرَائِهِمْ^۱

زهیر بن قین را در سمت راست لشکر و حبیب بن مظاهر را در سمت چپ آن قرار داد و پرچم را به قمر بنی‌هاشم علیه السلام سپرد. حضرت خیمه‌ها را پشت سر خود قرار داد؛ سپس دستور داد تا هیزم‌ها و نی‌هایی را که پشت خیمه‌ها بود آورند و در میان خندقی که در آنجا حفر شده بود ریختند و آنها را آتش زدند که مبادا دشمن از پشت سر به ایشان حمله کند.

احتجاج جناب زهیر با لشکر کوفه

قبل از حمله، حضرت سیدالشهدا علیه السلام خطبه‌ای خواند.

شیخ مفید می‌گوید:

رُوي عَنْ عَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا أَصْبَحَتِ الْخَيْلُ تُقْبِلُ عَلَى
الْحُسَيْنِ عليه السلام رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقَبِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَ رَجَائِي
فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَ أَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَ عُذَّةٌ.

از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که سواران دشمن به سمت امام حسین علیه السلام حمله کردند، آن حضرت دست‌های مبارک خود را بلند کرد و فرمود: پروردگارا، تو در هر اندوهی پشت و پناه منی و در هر سختی‌ای امید من هستی. تو در هر امر مشکلی که بر من وارد شود، مورد اعتماد و تکیه‌گاه من هستی.

۱. بحارالانوار، ج 45، ص ۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۴؛ انساب الاشراف، ج 3، ص ۱۸۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۰؛ الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۵۹؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۱۳؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۷.

كَمْ مِنْ كَرْبٍ يَضْعَفُ عَنْهُ الْفُؤَادُ، وَ تَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَ يَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ، وَ يَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتُهُ بِكَ؛ وَ شَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ وَ كَشَفْتَهُ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ.

چه بسا غم و اندوهی که دل‌ها به وسیله آنها ضعیف و راه‌های چاره مسدود می‌شوند و دوست در آن خوار و دشمن در آن شاد می‌شود. من اینگونه مشکلات را به درگاه تو آورده‌ام و از آنها به تو شکایت می‌کنم؛ زیرا من از دیگران بیزار و به تو راغب هستم. تو آنها را برطرف نمودی. پس ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و منتها درجه هر چیز خواستنی هستی.

علی بن حنظله می‌گوید:

لَمَّا زَحَفْنَا قَبْلَ الْحُسَيْنِ، خَرَجَ إِلَيْنَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ عَلَى فَرَسٍ لَهُ ذَنْوِبٌ، شَاكٍ فِي السَّلَاحِ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، نَذَارٍ لَكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ نَذَارًا! إِنَّ حَقًّا عَلَى الْمُسْلِمِ نَصِيحَةُ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، وَنَحْنُ حَتَّى الْآنَ إِخْوَةٌ، وَعَلَى دِينٍ وَاحِدٍ وَمِلَّةٍ وَاحِدَةٍ، مَا لَمْ يَقَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ السَّيْفُ.

هنگامی که لشکر ما به سوی حسین علیه السلام حرکت کرد، زهیر بن قین، غرق در سلاح و سوار بر اسبش - که دُمی پُر مو داشت - به سوی ما آمد و گفت: ای کوفیان، شما را از عذاب خدا، بیم می‌دهم؛ بیم می‌دهم؛ بر مسلمان واجب است که برادر مسلمانش را نصیحت کند و ما تا کنون، برادر و بر یک دین و آئین بوده‌ایم.

آری! زهیر حتی در این لحظه با اقتدا به مولای خویش دست از امر به معروف و نهی از منکر برداشت و با جملاتی بسیار زیبا و معنادار

دشمنان را خطاب قرار داد که تا شمشیری کشیده نشده، همه مسلمان هستیم و حرمت همه واجب است؛ اما با کشیدن شمشیر علیه امام زمان، همه مهدورالدم هستید و هیچ حرمتی در میان نیست. پس ای اهل کوفه، مواظب مسلمانی خود باشید و حرمت خود و حرمت امام زمان خود را حفظ کنید.

این امر به معروف، همان واجبی است که حضرت علی علیه السلام می فرماید: در مقابل دیگر کارهای واجب مثل قطره در مقابل دریاست؛ ولی متأسفانه در جوامع کنونی کاملاً مندرس شده و هیچ کس بر آن واقعی نمی نهد؛ اما اصحاب سیدالشهدا علیه السلام که آمران به معروف حقیقی هستند، حتی در میدان جنگ نیز آن را فراموش نمی کنند و بر این باورند که بر مسلمانان واجب است برادر مسلمانش را نصیحت کند.

او در ادامه گفت:

وَأَنْتُمْ لِلنَّصِيحَةِ مِنَّا أَهْلٌ، فَإِذَا وَقَعَ السَّيْفُ انْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ، وَكُنَّا أُمَّةً
وَأَنْتُمْ أُمَّةً.

تا وقتی شمشیر، به میان ما و شما نیامده، سزاوار نصیحت از جانب ما هستید و چون شمشیر به میان آید، این حق و حرمت، از میان می رود و ما دسته ای خواهیم بود و شما دسته ای دیگر.

یعنی وقتی شمشیری علیه پسر پیامبر صلی الله علیه و آله کشیده و این پرده دریده شود، شما یک امت هستید و ما امت دیگر؛ در واقع شما کافرید و مسلمان نیستید!!

إِنَّ اللَّهَ قَدْ ابْتَلَانَا وَإِيَّاكُمْ بِذُرِّيَّةِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ۙ، لِنَنْظُرَ مَا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَامِلُونَ، إِنَّا نَدْعُوكُمْ إِلَىٰ نَصْرِهِمْ وَخِذْلَانِ الطَّاعِيَةِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ؛ فَإِنَّكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مِنْهُمَا إِلَّا بِسُوءِ عُمْرِ سُلْطَانِهِمَا كُلِّهِ.

خداوند، ما و شما را به فرزندان محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آزموده است تا ببیند ما و شما چه می‌کنیم. ما، شما را به یاری ایشان و وانهادن این طاغوت، عبیدالله بن زیاد فرا می‌خوانیم که شما از سلطنت آن دو (یزید و ابن زیاد) جز بدی، بهره‌ای ندارید.

لَيْسَ لَنَا أَعْيُنُكُمْ، وَيَقْطَعَانِ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ، وَيَمَثِّلَانِ بِكُمْ، وَ يَرْفَعَانَكُمْ عَلَىٰ جُدُوعِ النَّخْلِ، وَيَقْتَلَانِ أَمْثَالَكُمْ وَقُرَّاءَكُمْ، أَمْثَالَ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ وَ أَصْحَابِهِ، وَ هَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ وَأَشْبَاهِهِ....

چشمانتان را از حدقه بیرون می‌آورند و دست و پاهایتان را قطع و شما را مثله می‌کنند و بر شاخه‌های درختان خرما به دارتان می‌کشند (اشاره به شهادت میثم تمار) و انسان‌های نمونه و قاریانتان را می‌کشند، همچون حُجْر بن عَدی و یارانش، و هانی بن عُرْوَه. (بعد گفت: همه این اعمال را عبیدالله بن زیاد انجام داد.)

قَالَ: فَسَبَّوْهُ وَأَثْنُوا عَلَىٰ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَدَعَا لَهُ، وَقَالُوا: وَاللَّهِ، لَا نَبْرَحُ حَتَّىٰ نَقْتُلَ صَاحِبَكَ وَمَنْ مَعَهُ، أَوْ نَبْعَثَ بِهِ وَبِأَصْحَابِهِ إِلَى الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ سَلَمًا.

گوید: در این هنگام یاران عبیدالله به زهیر ناسزا گفتند و او را دشنام دادند و عبیدالله بن زیاد را ستودند و برایش دعا کردند و گفتند: به خدا سوگند! آرام نمی‌گیریم تا همراهت (حسین عَلَيْهِ السَّلَام) و هر که را با اوست، بکشیم و یا او و یارانش را مسالمت‌آمیز به سوی امیر عبیدالله ببریم!

فَقَالَ لَهُمْ: عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ وَلَدَ فَاطِمَةَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهَا أَحَقُّ بِالْوُدِّ وَالنَّصْرِ مِنَ ابْنِ سُمَيَّةَ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُوهُمْ فَأَعِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ، فَخَلُّوا بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ ابْنِ عَمِّهِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَلَعَمْرِي إِنَّ يَزِيدَ لَيَرْضَى مِنْ طَاعَتِكُمْ بِدُونِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

زهیر (چون گفته بود تا شمشیر نکشیده‌اید مسلمانید، باز تعبیر عبادالله را به کار برد و) گفت: بندگان خدا، فرزند فاطمه — که رضوان خدا بر او باد — از پسر سمیه، به دوستی و یاری، سزامن‌دتر است. اگر او را یاری نمی‌کنید، پناه بر خدا از کشتن آنان! این مرد و پسر عمویش یزید بن معاویه را واگذارید که به جانم سوگند! یزید به اطاعت شما بدون کشتن حسین علیه السلام هم رضایت می‌دهد!

قَالَ: فَرَمَاهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ بِسَهْمٍ، وَقَالَ: أُسْكُتْ، أُسْكُتَ اللَّهُ نَأْمَتَكَ، أَبْرَمْتَنَا بِكَثْرَةِ كَلَامِكَ! فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: يَا بَنَ الْبَوَالِ عَلَى عَقَبِيهِ، مَا إِيَّاكَ أُحَاطِبُ، إِنَّمَا أَنْتَ بِهَيْمَةَ، وَاللَّهِ مَا أَظُنُّكَ تُحَكِّمُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ آيَتَيْنِ! فَأَبْشِرْ بِالْخِزْيِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْعَذَابِ الْأَلِيمِ.

شمر بن ذی الجوشن تیری به سوی او انداخت و گفت: ساکت شو؛ خدا صدایت را خاموش کند! با پرگویی‌ات ما را خسته کردی. زهیر به او گفت: ای فرزند کسی که بر پاشنه پاهایش ادرار می‌کرد، با تو سخن نمی‌گویم که تو چارپایی بیش نیستی و — به خدا سوگند — گمان نمی‌برم که دو آیه از کتاب خدا را نیک بدانی! به رسوایی روز قیامت و عذاب دردناک، بشارتت باد!

فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ: إِنَّ اللَّهَ قَاتِلُكَ وَصَاحِبُكَ عَنْ سَاعَةٍ. قَالَ: أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ فَوَاللَّهِ، لِلْمَوْتِ مَعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْخُلْدِ مَعَكُمْ. قَالَ: ثُمَّ

أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ رَافِعًا صَوْتَهُ، فَقَالَ: عِبَادَ اللَّهِ! لَا يُعْرَضُكُمْ مِنْ دِينِكُمْ هَذَا الْجِلْفُ الْجَافِي وَأَشْبَاهُهُ.

شمر به او گفت: خداوند تو و همراهت را لختی دیگر می‌گشود. زهیر گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا سوگند! مرگ با حسین علیه السلام برایم دوست داشتنی‌تر از زندگی جاوید با شماسست؛ سپس، رو به مردم (لشکر) کرد و با صدای بلند گفت: بندگان خدا، این احمق تندخو و همانندانش، شما را در دینتان فریب ندهند!

فَوَاللَّهِ، لَا تَنَالُ شَفَاعَتَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْمًا هَرَّاقُوا دِمَاءَ ذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَقَتَلُوا مَنْ نَصَرَهُمْ وَذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِمْ.

به خدا سوگند! مردمی که خون فرزندان و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را بریزند و کسانی را که آنان را یاری داده و از حریمش دفاع کرده‌اند، بکشند، به شفاعت او نمی‌رسند.

قَالَ: فَنَادَاهُ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ لَكَ: أَقْبِلْ، فَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ نَصَحَ لِقَوْمِهِ وَأَبْلَغَ فِي الدُّعَاءِ، لَقَدْ نَصَحَتْ لَهُؤُلَاءِ وَأَبْلَغَتْ لَوْ نَفَعَ التُّصْحُ وَالْإِبْلَاغُ.^۱

مردی زهیر را ندا داد و به او گفت: ابا عبدالله علیه السلام می‌گوید: بازگرد! به جانم سوگند! اگر مؤمن آل فرعون، قومش را نصیحت کرد و دعوت را به نهایت رساند، تو نیز اینان را نصیحت کردی و به نهایت رساندی؛ اگر نصیحت و ابلاغ سودی داشته باشد!

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۴؛ الکامل فی التاریخ، ص ۶۳؛ البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۹۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۱۹؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب، ج ۲۰، ص ۴۴۲؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۶۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۹۷؛ اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۷۱.

شجاعت جناب زهیر در کنار راندن یاران شمر

حَمَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ حَتَّى طَعَنَ فُسطاطَ الْحُسَيْنِ بِرُمَحِهِ،
وَنَادَى: عَلَيَّ بِالنَّارِ حَتَّى أُحَرِّقَ هَذَا الْبَيْتَ عَلَى أَهْلِهِ. قَالَ: فَصَاحَ
النِّسَاءُ، وَخَرَجْنَ مِنَ الْفُسطاطِ قَالًا: وَصَاحَ بِهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ
ذِي الْجَوْشَنِ! أَنْتَ تَدْعُو بِالنَّارِ لِتُحَرِّقَ بَيْتِي عَلَى أَهْلِي؟ حَرَّقَكَ اللَّهُ
بِالنَّارِ!

شمر ملعون با چند نفر به خيام حمله و با نیزه خود قسمتی از خیمه را پاره کرد و (با وقاحت) نعره کشیده و گفت: آتش بیاورید تا خیمه‌های حسین بن علی و فرزندان را آتش بزنم. در این هنگام زنان و بچه‌ها از ترس ناله سر دادند و از خيام بیرون آمدند که ناگهان (آن غیرت الله و ولی الله الاعظم) به شمر حمله کرد و فرمود: ای پسر ذی الجوشن، درخواست آتش می‌کنی که خانواده من را بسوزانی؟! خداوند تو را در آتش خود بسوزاند!

وَحَمَلَ عَلَيْهِ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فِي رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَشْرَةَ، فَشَدَّ عَلَى شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَأَصْحَابِهِ، فَكَشَفَهُمْ عَنِ الْبُيُوتِ حَتَّى ارْتَفَعُوا عَنْهَا، فَصَرَ عُوا أَبَا عَزَّةَ الضَّبَّابِي فَقَتَلُوهُ، فَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ شِمْرِ.^۱
زهیر بن قین با ده تن از یارانش به شمر و یارانش حمله و آنان را از خیمه‌ها دور کردند و ابو عزّه ضبابی از یاران شمر را بر زمین زدند و کشتند.

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۰؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۶؛ اعلام السوری، ج ۱، ص ۴۶۴؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب، ج ۲۰، ص ۴۵۰.

جنگیدن زهیر بن قین و حرّ بن یزید ریاحی

وَ اسْتَحَرَّ الْقِتَالَ بَعْدَ قَتْلِ حَبِيبٍ، فَقَاتَلَ زُهَيْرٌ وَالْحَرُّ قِتَالاً شَدِيداً
فَكَانَ إِذَا شَدَّ أَحَدُهُمَا وَ اسْتُلِحِمَ شَدَّ الْآخَرُ فَخَلَصَهُ، فَقَتَلَ الْحَرُّ.^۱
بعد از شهادت جناب حبیب جنگ شدّت گرفت. سپس جناب زهیر
و حرّ بن یزید ریاحی با هم به سمت دشمن حمله کردند. آنان طوری
می جنگیدند که اگر یکی در محاصره قرار می گرفت، دیگری به کمک
او می رفت تا اینکه حر به شهادت رسید و زهیر سالم به خیمه گاه
بازگشت.

نماز ظهر عاشورا و زهیر بن قین

حَضَرَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عليه السلام زُهَيْرَ بْنِ الْقَيْنِ وَ سَعِيدَ بْنَ
عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ أَنْ يَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ يَنْصِفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى
بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ.^۲

بعد از یادآوری وقت نماز توسط ابوتمامه صائری، چون هنگام نماز
ظهر شد، حسین عليه السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله فرمان داد تا
جلوی ایشان بایستند. سپس امام عليه السلام با حدود نیمی از یاران باقی مانده
نماز خوف گزارد.

۱. إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ص ۱۶۶؛ مقتل الحسين عليه السلام ابی مخنف، ص ۱۴۷؛
انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ البداية و النهاية، ج ۸،
ص ۱۹۹؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۴.
۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱؛ مثير الاحزان، ص ۴۸؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال
من الآيات والأخبار والأقوال، ص ۲۴۶؛ لواعج الأشجان، ص ۱۵۶؛ موسوعة كلمات الامام
الحسين عليه السلام، ص ۵۳۶؛ المجالس العاشورية في المآتم الحسينية عليه السلام، ص ۳۷۴؛ اعيان
الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۶؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ص ۱۶۶؛ تاریخ طبری، ج ۴،
ص ۳۳۴؛ مقتل الحسين عليه السلام، ص ۱۴۱؛ معالم المدرستين، ج ۳، ص ۱۱۰؛ الارشاد، ج ۲،
ص ۱۰۵.

با خبر شدن جناب زهیر از شهادت حضرت و مکان شهادت ایشان

حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَّهُ كَانَ مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ حِينَ صَحَبَ الْحُسَيْنَ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ: يَا زُهَيْرُ، أَعْلَمُ أَنَّ هَاهُنَا مَشْهَدِي، وَ يَحْمِلُ هَذَا مِنْ جَسَدِي. يَعْنِي رَأْسَهُ. زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ، فَيَدْخُلُ بِهِ عَلَى يَزِيدَ يَرْجُو نَوَالَهُ، فَلَا يُعْطِيهِ شَيْئًا.^۱

یکی از محبت‌های امام علیه السلام به زهیر این است که قبل از شهادت از شهادت خویش و محل آن به زهیر خبر داد و فرمود: ای زهیر، بدان که اینجا محل شهادت من است و زحر بن قیس سر مرا به امید تحفه برای یزید برد، اما چیزی به دست نخواهد آورد.

اذن میدان جناب زهیر بن قین

بعد از اینکه جناب حبیب بن مظاهر به شهادت رسید، زهیر سوار بر مرکب حضور امام حسین علیه السلام رسید، در حالی که امام علیه السلام نیز سوار بر مرکب بود. زهیر دست خویش را روی بدن اسب امام علیه السلام قرار داد و اشعاری خواند که همین اشعار اذن میدان زهیر بود. امام علیه السلام در جواب زهیر فرمود: زهیر، من هم به دنبال تو خواهم آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام را ملاقات خواهم نمود.^۲

ثُمَّ بَرَزَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلَى وَ هُوَ يَقُولُ مُخَاطِبًا لِلْحُسَيْنِ عليه السلام.

زهیر به سمت میدان رهسپار شد و در حالی که امام علیه السلام را مخاطب قرار داده بود، می‌گفت:

۱. دلائل الامامه، ص ۱۸۲؛ مدینه معاجز الأئمة الاثنی عشر ودلائل الحجج علی البشر، ج ۳،

ص ۴۵۱؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۳۸.

۲. مقتل الحسین علیه السلام مقرر، ص ۳۰۶؛ یاران شیدایی، ص ۲۰۴.

الْيَوْمَ نَلْقَىٰ جَدَّكَ النَّبِيَّ وَ حَسَنًا وَ الْمُرْتَضَىٰ عَلِيًّا

امروز جدت رسول الله و برادر و پدر بزرگوارت علی علیه السلام را ملاقات می کنیم.

أَنَا زُهَيْرٌ وَ أَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذُبُكُم بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنِ

من زهیر و پسر قین هستم، من شما را با شمشیر خود از حسین دور می کنم.

ادامه رجزهایش طوری بود که خطاب به امام حسین علیه السلام می کرد و با ایشان، اشعار و رجز صحبت می کرد و می فرمود:

أَقْدِمُ حُسَيْنٌ هَادِيًا مَهْدِيًّا الْيَوْمَ نَلْقَىٰ جَدَّكَ النَّبِيَّ

ای حسین، در حالی که هادی و مهدی هستی، رهسپار شو. امروز جدت را که پیامبر صلی الله علیه و آله است، ملاقات خواهی کرد.

ثُمَّ أَبَاكَ ذَا النُّدَا عَلِيًّا ذَاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ وَصِيًّا

سپس پدرت علی علیه السلام را که صاحب بذل و بخشش است و همان شخصی است که ما او را وصی می شناسیم.

وَ الْحَسَنَ الْخَيْرَ الرَّضَى الْوَلِيًّا وَ ذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيًّا

وَ أَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدَ الْحَيًّا

و به دیدار امام حسن علیه السلام که نیکو و پسندیده و ولی است و نیز جعفر طیار که جوانمردی شجاع بود و شیر خدا (حمزه علیه السلام) که شهید زنده است، می رویم.

۱. الامالی، ص ۲۲۴؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۲؛ مثير الاحزان، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹۹؛ مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۴۹؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۹؛ ابصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۶۷.

در بعضی از منابع نیز رجزها این چنین آمده است:

أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَدُودُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ

یعنی من زهیر و پسر قین هستم و شما را با شمشیر از امام حسین علیه السلام دور می کنم.

إِنَّ حُسَيْنًا أَحَدُ السَّبْطَيْنِ مِنْ عَتَرَةِ الْبِرِّ التَّقَى الرَّيِّنِ

حقا که حسین علیه السلام یکی از دو سبط امت و از عترت نیکو و با تقوا و شایسته است.

ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ غَيْرَ الْمَيِّنِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ شَيْنِ

يَا لَيْتَ نَفْسِي قَسَمْتُ قِسْمَيْنِ

که آن رسول خداست؛ رسولی که دروغ نمی گوید. من بر شما ضربه ای وارد می کنم و در این کار هیچ عیبی نمی بینم. ای کاش، جان من دو قسمت شده بود.

شهادت جناب زهیر

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: فَقَاتَلَ حَتَّى قَتَلَ مِائَةً وَ عَشْرِينَ رَجُلًا^۱

فَشَدَّ عَلَيْهِ كَثِيرٌ بَنُو عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيِّ وَ مُهَاجِرُ بْنُ أَوْسِ التَّمِيمِيِّ^۲

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۲؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۵۳۸؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ص ۲۶۹؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۱۷۴؛ مقتل الحسين علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴؛ معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، ج ۸، ص ۳۹۶.
۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۲؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، ص ۲۲۳؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۵۴؛ ابصار العین فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۶۷؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۱۷۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹۹؛ مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۴۹؛ الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۸۱.

فَقَتَلَاهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ صَرَخَ زُهَيْرٌ: لَا يَبْعِدَنَّكَ اللَّهُ يَا زُهَيْرُ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ، لَعَنَ الَّذِينَ مَسَحَهُمْ قِرْدَةً وَخَنَازِيرًا^۱

محمد بن ابو طالب می گوید: زهیر با شجاعت تمام جنگید تا یک صد و بیست نفر از دشمنان را کشت. سپس کثیر بن عبد الله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی به او حمله کردند و او را به شهادت رساندند. امام حسین علیه السلام بعد از شهادت ایشان فرمود: زهیر، خداوند تو را از رحمت دور نکند! خدا قاتل تو را لعنت کند؛ همانند افرادی که به صورت میمون و خوک درآمدند، لعنت کند.

ماجرای خوک و میمون در قرآن

اما اینکه چه کسانی و به چه دلیل به خوک و میمون تبدیل شدند که امام علیه السلام قاتلان زهیر را به آنان تشبیه می کند، باید گفت: پیامبر ﷺ فرمود: خداوند عزیز کتاب مرا حاکم و ناسخ بر کتب آنها قرار داده است و من حلال کرده ام چیزهایی را که حرام کرده اند و حرام کرده ام بعضی از چیزهایی را که حلال دانسته اند. یکی از آنها این است که موسی علیه السلام ماهی گرفتن را در روز شنبه حرام کرده است و خداوند به متجاوزان از این دستور می فرماید:

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِرِينَ﴾^۲

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۶؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال، ص ۲۶۹؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۳۸؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۲؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۶۷؛ مقتل الحسین علیه السلام مقرر، ص ۲۴۷؛ پژوهشی پیرامون شهادت کربلا، ص ۱۷۴؛ نفس الهموم، ص ۲۷۶.
۲. بقره، ۶۵.

خداوند به یهود دستور داده بود، روز «شنبه» را تعطیل کنند، گروهی از آنان که در کنار دریا می‌زیستند به عنوان آزمایش دستور یافتند از دریا در آن روز ماهی نگیرند، ولی از قضا روزهای شنبه که می‌شد، ماهیان فراوانی بر صفحه آب ظاهر می‌شدند، آنها به فکر حيله‌گری افتادند و با یک نوع کلاه شرعی روز شنبه از آب ماهی گرفتند، خداوند آنان را به جرم این نافرمانی مجازات کرد و چهره‌شان را از صورت انسان به حیوان دگرگون ساخت.^۱ اما در مورد کسانی که خوک شدند در آیه ۱۱۵ سوره مائده آمده است:

﴿قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾

خداوند این دعایی را که از روی حسن نیت و اخلاص صادر شده بود اجابت کرد، و به آنها) فرمود: من چنین مائده‌ای را بر شما نازل می‌کنم، ولی توجه داشته باشید، بعد از نزول این مائده مسؤولیت شما بسیار سنگین‌تر می‌شود و با مشاهده چنین معجزه آشکاری هر کس بعد از آن، راه کفر را ببوید او را چنان مجازاتی خواهم کرد که احدی از جهانیان را چنین مجازاتی نکرده باشم!^۲

۱. بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۹۲؛ برگزیده تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۷؛ رسائل الشریف، ج ۱ ص ۳۵۳؛ الخلاف شیخ طوسی، ج ۴، ص ۴۹۲؛ المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۵، ص ۹۶؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۳۲، ص ۲۰۱؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹؛ علل الشرایع، ص ۲۲۷؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۶، ص ۱۱۷؛ الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۵۸؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۳۳؛ فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۳۲۵؛ التبیان فی تفسیر القرآن شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۸۹؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۱۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۰۰؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲. گزیده تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۷۰.

همچنین حواریون از عیسی علیه السلام خواستند که دعا کند خداوند از آسمان برایشان طعامی بفرستد. در این وقت سفره‌ای سرخ رنگ در میان دو ابر نازل شد. آنها تماشا می‌کردند تا سفره بر روی زمین قرار گرفت. در سفره یک ماهی پخته بود که از آن روغن می‌ریخت. در طرف سر آن نمک و در طرف دم آن سرکه و اطراف آن انواع سبزی‌ها بود، به جز کرات - یا تره - پنج گرد نان در کنار آن بود که بر یکی زیتون و بر دیگری عسل و بر دیگری روغن و بر دیگری پنیر و بر دیگری گوشت کباب شده بود.

حواریون گفتند: معجزه‌ای دیگر به ما نشان ده! عیسی به ماهی گفت: ای ماهی، به اذن خدا زنده شو. در این وقت ماهی به جنب و جوش در آمد و زنده شد و آنها دچار ترس شدند.

عیسی علیه السلام فرمود: چرا از من چیزهایی می‌خواهید که چون خواسته شما را اجابت کنم، ناراحت شوید. بیم دارم که دچار عذابی سخت شوید. سپس فرمود: ای ماهی، به اذن خدا به حال سابق بازگرد. ماهی به حال سابق بازگشت. بنی اسرائیل گفتند: تا تو نخوری ما نخواهیم خورد. عیسی علیه السلام فرمود: معاذ الله، من از آن نخواهم خورد. کسی بخورد که درخواست کرده است.

آنها ترسیدند که بخورند. سپس عیسی فقیران و بیماران را دعوت کرد و فرمود: بخورید که برای شما گوارا و برای دیگران بلاست. حواریون و کسانی که نخورده بودند، پشیمان شدند و از آن پس، هنگام نازل شدن خوان آسمانی همه افراد، برای خوردن اجتماع می‌کردند و به یکدیگر زحمت می‌رساندند. عیسی برای آنها نوبت گذاشت. این خوان آسمانی تا چهل روز فقط شب‌ها نازل می‌شد؛ بعداً یک روز در میان نازل شد و خداوند به عیسی وحی کرد که اجازه دهد فقرا از آن بخورند نه اغنیا.

اغنيا از این دستور ناراحت و دچار تردید شدند و دیگران را هم به شک و تردید انداختند. پس خداوند به عیسی علیه السلام وحی کرد: من شرط کردم که اگر کسی بعد از نزول مائده کافر شد، چنان عذابش کنم که احدی از مردم عالم چنان عذابی ندیده باشند. عیسی علیه السلام عرض کرد: آنها بندگان تواند. اگر خواهی عذابشان کن و اگر خواهی به لطف و کرمّت آنها را عفو کن.

خداوند ۳۳۲ نفر از مردان آنها را که شب در خانه‌های خود در آغوش زن‌ها آرمیده بودند، به صورت خوک درآورد. این خوکان ممسوخ در راه‌ها و معابد گردش و از مدفوع دیگران تغذیه می‌کردند. مردم که این صحنه را دیدند، به حال آنان گریه کردند. خانواده‌های آنها نیز شب و روز شیون می‌کردند و سرانجام پس از سه روز هلاک شدند.^۱

۱. ترجمه تفسیر مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۴۱؛ تفسیر اثنی عشری، ج ۳، ص ۲۰۹؛ و تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۱۰۰؛ و تفسیر روان جاوید، ج ۲، ص ۲۹۱ و اصل موضوع در بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۶۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۱۸؛ الخصال، ص ۴۹۳؛ شرح أصول الکافی مازندرانی، ج ۲، ص ۲۶۴؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص ۵۴؛ تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی أبی العلا محمد المبارکفوری، ج ۸، ص ۳۲۷؛ تفسیر أبی النظر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی (عیاشی) ج ۱، ص ۳۵۱؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۶۰۹؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۶؛ زبدة التفاسیر، (زبدة البیان)، ج ۲، ص ۲۸۹؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۸۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۹۰؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۲۳۹؛ تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۴۹؛ الکشاف عن حقائق التنزیل وعیون الاقوال فی وجوه التأویل، ص ۶۳۶؛ التفسیر الکبیر الفخر الرازی، ج ۱۲، ص ۳۶؛ تاب الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۲، ص ۳۰۱؛ تفسیر الالوسی، ج ۶، ص ۱۷۵.

همچنین برخی تعداد مسخ شدگان به خوک را پنجاه هزار نفر ذکر کرده‌اند.^۱

دشمنان امام حسین علیه السلام نیز همان افرادی بودند که خلاف حکم الهی - که مودّت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را واجب کرده بود - عمل کردند و به مخالفت با او پرداختند و مقابل او ایستادند و اهل بیت علیهم السلام او را به شهادت رساندند؛ آنهایی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله کافر شدند و با قرآن و خداوند مخالفت کردند، به لعن حضرت دچار شدند که فرمود: خدا لعنت کند شما را که به خاطر این اعمال زشت به همان افرادی که میمون و خوک شدند، تبدیل شدید.

در مقابل این خوک‌صفتان، آن شیداییان بودند که با بذل جان خویش به جایی رسیدند که امام زمان علیه السلام در زیارت ناحیه به ایشان سلام می‌کند.

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۶۳؛ جوامع الجامع، ج ۱، ص ۵۲۳؛ زیده التفاسیر (زیده البیان)، ج ۲، ص ۳۰۵؛ الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۷۵؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ص ۲۰۴؛ تفسیر سنخی، ج ۱، ص ۲۹۶؛ التفسیر الکبیر فخر الرازی، ج ۱۲، ص ۶۳؛ تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۵۵؛ تفسیر البحر المحیط أبی حیان الأندلسی، ج ۳، ص ۵۳۸؛ تفسیر أبی السعود المسمی إرشاد العقل السلیم إلی مزايا القرآن الکریم، ج ۳، ص ۶۹؛ تفسیر الالوسی، ج ۶، ص ۲۱۱؛ سیرة الحلبيّة، ج ۲، ص ۶۶۰.

امام زمان (عج) و زهیر

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَ قَدْ أَدِنَ لَهُ فِي
الْإِنْصِرَافِ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا أَتْرُكُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أُسِيرًا فِي
يَدِ الْأَعْدَاءِ وَ أَنْجُو لَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ الْيَوْمَ.^۱

سلام بر زهیر بن قین که وقتی اباعبدالله علیه السلام به او اذن انصراف داد،
اینگونه با جدّ من صحبت کرد: نه، به خدا سوگند! هیچ گاه این اتفاق
نخواهد افتاد که من فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله را در اسارت دشمنان بینم
و خود نجات یابم. خداوند هیچ وقت این روز برای من پیش نیاورد!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زهیر

وَ رُؤِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَوْمًا مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ مَارًا فِي بَعْضِ
الطَّرِيقِ وَ إِذَا هُمْ بِصَبِيٍّ يَلْعُبُونَ فِي ذَلِكَ الطَّرِيقِ فَجَلَسَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله
عِنْدَ صَبِيٍّ مِنْهُمْ وَ جَعَلَ يَقْبَلُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ يَلَاطِفُهُ ثُمَّ أَقْعَدَهُ عَلَى
حَجْرِهِ وَ كَانَ يَكْثُرُ تَقْيِيلُهُ فُسَيْلَ عَنْ عِلَّةٍ ذَلِكَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله إِنِّي رَأَيْتُ
هَذَا الصَّبِيَّ يَوْمًا يَلْعَبُ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ رَأَيْتُهُ يَرْفَعُ الثَّرَابَ مِنْ تَحْتِ
قَدَمَيْهِ وَ يَمْسَحُ بِهِ وَجْهَهُ وَ عَيْنَيْهِ فَأَنَا أُحِبُّهُ لِحُبِّهِ لَوْلَدَى الْحُسَيْنِ وَ
لَقَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ أَنْصَارِهِ فِي وَقْعَةِ كَرْبَلَاءَ.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۱؛ المزار مشهدی، ص ۴۹۳؛ اقبال الاعمال، ج ۳،
ص ۷۷؛ العوالم، الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۳۸؛ جامع احادیث شیعه، ج ۱۲،
ص ۴۹۸؛ انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۵۲، معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۰۶؛
موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، ص ۲۳۶؛ شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشر،
ص ۲۴۷.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار
والأقوال، ص ۱۳۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۷۷؛ المجالس العاشورية فی
المآتم الحسینیة علیهم السلام، ص ۲۰۳؛ صاحب رحمت، ص ۴۳۲.

نقل شده که روزی پیامبر ﷺ با جمعی از اصحاب در مدینه عبور می کردند و عده ای از بچه ها مشغول بازی بودند. پیامبر ﷺ کنار یکی از بچه ها رفت و بین دو چشم او را بوسید و با او مهربانی کرد؛ سپس او را روی زانوی خود نشاند و بیش از پیش او را بوسید. اصحاب تعجب کردند و پرسیدند: یا رسول الله، دلیل این کار چیست؟ حضرت فرمود: روزی دیدم که این کودک با حسین علیه السلام بازی می کند و خاک زیر قدم های حسین علیه السلام را می برد و به صورتش می مالد. او را به خاطر دوستی اش با حسین علیه السلام دوست دارم. جبرئیل به من خبر داد که این کودک از یاران حسینم در کربلا خواهد بود.

مرحوم شوشتری می گوید: آن کودک جناب زهیر بن قین بود که پیامبر ﷺ آنگونه او را می بوسید.^۱

۱. مجالس المواعظ، ص ۲۶؛ سحاب رحمت، ص ۴۳۲.

فصل چہارم:

بریر بن خضیر

السَّلَامُ عَلَى بُرَيْرِ بْنِ خُضَيْرٍ

جناب بریر بن خضیر از تابعین و اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام از قبیله همدانیان بود. در منابع از وی با نام‌هایی همچون بُریر بن خُضیر هَمْدَانِی مَشْرِقی، یزید بن خُضیر هَمْدَانِی، یزید بن حُصَین، زید بن حُصَین، یزید بن عبدالله و بُریر بن حُصَین هَمْدَانِی، یاد شده است.

وی از بزرگان علما و آشنا به قرآن بوده است؛ به‌طوری که به او «سید القراء»^۱ و «کان اقرأ اهل زمانه»^۲ نسبت می‌دادند. از شخصیت‌های بزرگ کوفه و از عابدان و شب‌زنده‌داران زمانه خود بود. چنانچه خوارزمی درباره او می‌گوید: «كَانَ مِنْ زُهَّادِ الَّذِينَ يَصُومُونَ النَّهَارَ وَ

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۰؛ أعيان الشيعة، ج ۳، ص ۵۶۱؛ ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۲۱.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۳؛ مثير الاحزان، ص ۴۵؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ۳۳۴؛ انصار الحسين عليه السلام، ص ۷۷؛ معالم المدرستين، ج ۳، ص ۱۰۸؛ اختيار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۹۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۱؛ تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۲۹؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۶۷؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۴؛ ابی مخنف، مقتل الحسين عليه السلام، ص ۱۲۹.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۵؛ الامالي، ص ۲۲۴؛ اعيان الشيعة، ج ۳، ص ۵۶۱؛ روضة الواعظين، ص ۱۸۷؛ موسوعة شهادة المعصومين عليهم السلام، ص ۲۳۳.

يَقُومُونَ بِاللَّيْلِ»^۱ او دایی ابواسحاق همدانی سبعی است. ابواسحاق همان کسی است که درباره او گفته‌اند:

أَنَّ أَبَا إِسْحَاقَ عَمَرُو بْنَ عَبْدِ اللَّهِ السَّيِّعِي صَلَّيْ أَرْبَعِينَ سَنَةً صَلَاةَ الْعَدَاةِ بِوُضُوءِ الْعَتَمَةِ وَكَانَ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ وَ لَمْ يَكُنْ فِي زَمَانِهِ أَعْبُدُ مِنْهُ وَ لَا أُوثِقُ فِي الْحَدِيثِ عِنْدَ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ.

ابواسحاق عمرو بن عبدالله سبعی چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز شام خواند در هر شب یک قرآن ختم می‌کرد در زمان او کسی پارسا تر و مورد اعتمادتر در نقل حدیث نزد خاص و عام نبود.

وَ كَانَ مِنْ ثِقَاتٍ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قُبِضَ وَ لَهُ تِسْعُونَ سَنَةً وَ هُوَ مِنْ هَمْدَانَ، اسْمُهُ عَمَرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ ذِي حَمِيرٍ، بْنِ السَّيِّعِ بْنِ يَلْعَ الْهَمْدَانِي، وَ نُسِبَ إِلَى السَّيِّعِ لِأَنَّهُ نَزَلَ فِيهِمْ.^۲

وی از اشخاص مورد اعتماد امام علی بن الحسین علیه السلام به شمار می‌رفت. و در شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید متولد شد و نود سال عمر کرد. اسم او عمرو بن عبدالله بن علی بن ذی حمیر که او پسر سبیع بن همدانی بود و چون در بین قبیله سبیع سکونت داشت آنها را سبیعی می‌گفتند.^۳

۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ موسوعة شهادة المعصومين عليه السلام، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۸؛ الامالی، ص ۲۲۲؛ العوالم، الامام الحسين عليه السلام، ص ۱۶۷؛ موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۵۱۵؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۹۸؛ اعيان الشيعة، ج ۳، ص ۵۶۱.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۷؛ الاختصاص، ص ۸۳؛ منتهی المقال فی احوال الرجال، ص ۱۳۶؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۵۴۶؛ الکنی و اللقب، ج ۱، ص ۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۲۱؛ مجمع البحرين، ج ۳، ص ۴۱۴؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۲۵.

بریر به محض شنیدن خروج امام حسین علیه السلام در مکه به کاروان امام علیه السلام پیوست و از آنجا با امام علیه السلام حرکت کرد و راهی کربلا شدند.^۱ برخی از متأخرین کتاب قضایا و احکام را به او نسبت می‌دهد که از امیرالمؤمنین علی و امام حسن علیه السلام روایت کرده است.^۲

بستن راه توسط حر و خطبه خواندن سید الشهداء علیه السلام

وقتی حر بن یزید ریاحی راه را بر امام حسین علیه السلام و اصحاب ایشان بست، حضرت در منزل ذی حُسم اصحاب را جمع کرده و پس از حمد و سپاس حضرت باری تعالی فرمود:

فَقَامَ الْحُسَيْنُ خَطِيبًا فِي أَصْحَابِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَإِنَّ الدُّنْيَا تَغْيَرُ وَتَنْكَرُ وَأَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ.

امام حسین علیه السلام در میان اصحاب برای سخنرانی برخاست و پس از اینکه حمد و ثنای خدای را به جای آورد فرمود: اکنون کار به اینجا رسید که مشاهده می‌کنید. وضع دنیا دگرگون شده و نیکی آن از بین رفته و چیزی از آن باقی نمانده مگر به قدر اندکی آب که در ظرف باشد.

وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْلُ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيرْغَبِ الْمُؤْمِنِ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.

۱. ابصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۲۱؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۶۱.
 ۲. مستدرک سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۲۳؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۶۷؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۶۱؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۱۰۷.

و از دنیا زندگی پستی باقی مانده که نظیر چراگاه بی‌مایه و خطرناکی است. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد. حَقّاً که شخص مؤمن به طور قطع راغب ملاقات پروردگار خود می‌باشد. من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ظالمین را غیر از ملال و رنج و ملامت نمی‌بینم.

وقتی کار به اینجا رسید و امام علیه السلام اتمام حجت فرمود آنهایی که برای کسب خلافت و حکومت آمده بودند رخت بربستند و آرام آرام فکر جدایی کردند؛ اما یاران با اخلاص یک به یک برخاستند و آنچه را به آن ایمان داشتند بیان کردند.

ثُمَّ وَثَبَ إِلَيْهِ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ الْهَمْدَانِي فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ تُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ تُقَطَّعُ فِيهِ أَعْضَاؤُنَا ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ أَيْدِينَا.

در این هنگام بریر بن خضیر همدانی از جای برخاست و گفت: ای پسر رسول خدا! به خدا قسم که خدا به وسیله تو بر ما منت نهاد که در رکاب تو جهاد کنیم تا اعضای ما در این راه قطعه قطعه شوند و فردای قیامت جدّ بزرگوار شما شفیع ما باشد.

لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ ضَيَعُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ أَفَّ لَهُمْ غَدًا مَا ذَا يَلَاقُونَ
يَنَادُونَ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُّورِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳؛ العوالم الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۳۲؛ اللهوف فی قتلى الطفوف، ص ۴۸؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، ص ۱۲۱؛ المجالس الفاخرة، ص ۲۲۶؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۸؛ منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۳۳.

هرگز رستگار نخواهند شد قومی که حقّ پسر دختر پیامبرشان را ضایع نمایند و وای بر آنها هنگامی که با این حالت خداوند و پیامبر ﷺ را ملاقات نمایند و در آتش جهنم ناله و اندوه و آه سر دهند.

شب عاشورا و جناب بریر بن خضیر

روز نهم محرم بود که سیدالشهدا علیه السلام دستور دادند خیمه‌ای برپا نموده تا بتوانند غسل کنند و دستور دادند مقداری مشک و نوره آماده نمایند. حضرت وارد خیمه شده تا خود را نظافت و غسل نمایند.

كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ، فَلَمَّا خَضَرَ النَّاسُ وَأَقْبَلُوا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فُضِرَبَ، ثُمَّ أَمَرَ بِمِسْكِ فَمِثَّ فِي جَفْنَةٍ عَظِيمَةٍ أَوْ صَحْفَةٍ، قَالَ: ثُمَّ دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ الْفُسْطَاطَ، فَتَطَلَّى بِالنُّورَةِ.

غلام عبدالرحمان بن عبد ربّه گفت: با مولایم بودم، هنگامی که دشمنان حضور یافتند و به حسین علیه السلام روی آوردند، امام علیه السلام فرمان داد تا خیمه‌ای برپا شود و سپس مُشک را در دیگی بزرگ با آب مخلوط نمایند، آن‌گاه، امام حسین علیه السلام به درون آن خیمه رفت و نوره مالید.

قَالَ: وَمَوْلَايَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ وَبُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ تَحْتَكَ مَنَاجِبُهُمَا، فَازْدَحَمَا أَيُّهُمَا يَطْلَى عَلَى أَثَرِهِ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يَهَازِلُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: دَعْنَا، فَوَاللَّهِ، مَا هَذِهِ بِسَاعَةٍ بَاطِلٍ.

سپس مولایم عبدالرحمان بن عبد ربّه و بُریر بن حُضَیر هَمْدانی، بر درِ خیمه، شانه‌هایشان به هم ساییده می‌شد و بر سر اینکه کدام یک پس از امام علیه السلام نوره بمالند، با هم بحث می‌کردند. بُریر با عبدالرحمان، شوخی می‌کرد. عبدالرحمان، به او گفت: رهایمان کن، به خدا سوگند، اکنون، وقت بازی و شوخی و بطالت نیست.

فَقَالَ لَهُ بُرَيْرٌ : وَاللَّهِ ، لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنِّي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ شَابًا وَلَا كَهْلًا ، وَلَكِنْ . وَاللَّهِ . إِنِّي لَمُسْتَبْشِرٌ بِمَا نَحْنُ لَاقُونَ .

پس بُریر به او گفت: به خدا سوگند، قوم من می‌دانند که من نه در جوانی و نه در پیری بطالت [و شوخی کردن] را دوست نداشته‌ام؛ اما - به خدا سوگند - من به آنچه خواهیم دید و به آن خواهیم رسید، مُژده داده شده‌ام!

وَاللَّهِ ، إِنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْحَوَرِ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ يَمِيلَ هَؤُلَاءِ عَلَيْنَا بِأَسْيَافِهِمْ ، وَلَوْ دِدْتُ أَنَّهُمْ قَدْ مَالُوا عَلَيْنَا بِأَسْيَافِهِمْ^۱ .

به خدا سوگند، میان ما و حورالعین، جز این نیست که اینان با شمشیرهایشان به ما حمله کنند و بسیار دوست دارم که این کار را با شمشیرهایشان انجام دهند.

همچنین ضحاک بن عبدالله می‌گوید:

قَالَ فَلَمَّا أَمْسَى حُسَيْنٌ وَأَصْحَابُهُ قَامُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلُّونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ وَ يَدْعُونَ وَ يَتَضَرَّعُونَ .

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱؛ اللهوف فی قتلى الطفوف، ص ۵۸؛ العوالم الإمام الحسين علیه السلام، ص ۲۴۵؛ أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۱؛ المجالس العاشورية فی الماتم الحسينية، ص ۳۴۵؛ مثير الاحزان، ص ۳۹؛ منتهی المقال فی احوال الرجال، ج ۲، ص ۳۲۹.

گفت شب دهم محرم در کربلا حسین علیه السلام و اصحابش تمام طول شب را به نماز خواندن و استغفار و دعا و تضرع گذراندند.

قَالَ الضَّحَّاكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ مَرَّ بِنَا خَيْلٌ لِابْنِ سَعْدٍ يَحْرُسُنَا وَ إِنَّ حُسَيْنًا لَيَقْرَأُ وَ «لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّنا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ.»

در این هنگام گروهی از لشکر عمر بن سعد از کنار ما رد شده و از ما مراقبت می نمودند و امام حسین علیه السلام این آیات را تلاوت می فرمود: «کافران گمان نکنند که اگر به آنان مهلت می دهیم به سود آنهاست ما به آنان مهلت می دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند، در حالی که بر ایشان عذاب خوارکننده است. چنین نیست که خداوند، مؤمنان را همان گونه که شما هستید واگذارد مگر آنکه پاک را از ناپاک جدا گرداند».

فَسَمِعَهَا رَجُلٌ مِنْ تِلْكَ الْخَيْلِ الَّتِي كَانَتْ تَحْرُسُنَا فَقَالَ نَحْنُ وَ رَبِّ الْكُغْبَةِ الطَّيِّبُونَ مَيِّزَنَا مِنْكُمْ.

یکی از آن سوارکاران که با آنها بود و از ما مواظبت می کرد آیات را شنید و گفت به خداوند کعبه قسم ما آن طاهران و پاکیزگان هستیم که خداوند ما را از شما جدا ساخت.

قَالَ فَعَرَفْتُهُ فَقُلْتُ لِبریرِ بْنِ خُصَيْرٍ تَدْرِي مَنْ هَذَا قَالَ لَا قُلْتُ هَذَا أَبُو حَرْبٍ السَّيِّعِيُّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَهْرٍ وَكَانَ مِضْحَاكًا بَطَالًا وَكَانَ شَرِيفًا شُجَاعًا فَاتِكًا وَكَانَ سَعِيدُ ابْنِ قَيْسٍ رُبَّمَا حَبَسَهُ فِي جَنَائَةٍ.

من او را شناختم و به بریر بن خضیر گفتم آیا او را می شناسی؟ بریر جواب داد نه! گفتم او ابو حرب السبیعی عبدالله بن شهر است او

شخص عیاش و هرزه‌گو و بسیار شجاع و بی‌پرواست و سعید بن قیس او را به خاطر جنایتی که مرتکب شده بود زندانی کرد.

فَقَالَ لَهُ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ: يَا فَاسِقُ! أَنْتَ يَجْعَلُكَ اللَّهُ مِنَ الطَّيِّبِينَ! فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ عَزَّ عَلَى هَلَكْتِ وَاللَّهِ هَلَكْتَ وَاللَّهِ يَا بُرَيْرَ.

پس بریر بن خضیر به او گفت ای فاسق، خداوند تو را در طیبین قرار داده است؟! سپس به او گفت: تو چه کسی هستی؟ بریر جواب داد: من بریر بن خضیر هستم. او گفت: من به واسطه هلاکت تو در نزد خداوند عزیز گشتم به خدا قسم تو هلاک گشتی به خدا قسم ای بریر تو هلاک گشتی.

قَالَ يَا أَبَا حَرْبٍ هَلْ لَكَ أَنْ تَتُوبَ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكَ الْعِظَامِ فَوَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ الطَّيِّبُونَ وَلَكِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ الْخَبِيثُونَ قَالَ وَأَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

بریر گفت: ای ابا حرب آیا از گناهان بزرگ خودت به سوی خداوند توبه می‌کنی؟ به خداوند قسم پاکیزگان و طاهران ماییم و لکن شما خبیث و بد طینت هستید. در این هنگام عبدالله بن شهر گفت: به خدا قسم من نیز بر این امر جزء شهادت‌دهندگان هستم!!

قُلْتُ: وَيَحَكَ أَفَلَا يَنْفَعُكَ مَعْرِفَتُكَ؟ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ يُنَادِمُ يَزِيدُ بْنُ عَدْرَةَ الْعَنْزَى مِنْ عَنَزِ بْنِ وائِلٍ؟ قَالَ: هَا هُوَ ذَا مَعِيَ، قَالَ: قَبِّحَ اللَّهُ رَأْيَكَ عَلَى كُلِّ حَالٍ أَنْتَ سَفِيهٌ.

بریر گفت: وای بر تو، آیا این معرفت تو به تو سودی نخواهد بخشید؟ گفت: فدای تو شوم چه کسی پشیمان می‌شود از یزید بن

عذره عنزی از عنز بن وائل؟ او با من است، بریر گفت: خداوند رای تو را در هر حال زشت گرداند تو نادان هستی.

قَالَ ثُمَّ انْصَرَفَ عَنَّا وَكَانَ الَّذِي يَحْرُسُنَا بِاللَّيْلِ فِي الْخَيْلِ عِزْرَةَ بْنَ قَيْسِ الْأَحْمَسِيِّ وَكَانَ عَلَى الْخَيْلِ.^۱

ضحاک گفت: آن شخص از ما جدا شد و او همان کسی بود که در شب، جزء سوارکاران بود و از ما مراقبت می کرد عِزْرَةَ بْنَ قَيْسِ بود.

برخورد جناب بریر بن خضیر با عمر بن سعد

جناب بریر نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد:

يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتُذَنُّ لِي أَنْ آتِيَ هَذَا الْفَاسِقَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ فَأَعْطَهُ لَعْلَهُ يَتَّعِظُ وَيَرْتَدِعُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ.

ای پسر رسول خدا اجازه دهید نزد این فاسق [عمر بن سعد] رفته و او را نصیحت و موعظه کنم شاید نصیحت را گوش نموده و از تصمیم خود صرف نظر کند.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: ذَاكَ إِلَيْكَ يَا بُرَيْرُ، فَذَهَبَ إِلَيْهِ حَتَّى دَخَلَ عَلَى خَيْمَتِهِ فَجَلَسَ وَلَمْ يُسَلِّمْ فَعَضِبَ عُمَرُ.

پس امام حسین علیه السلام فرمود: ای بریر اختیار با توست، می توانی بروی. بریر به سمت عمر بن سعد رفت و داخل خیمه او شد و بدون اینکه سلام کند نشست. عمر از این برخورد بریر بسیار ناراحت شد.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۹؛ ابی مخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۱۳؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۶۱؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۹۲.

وَقَالَ: يَا أَخَا هَمْدَانَ مَا مَنَعَكَ مِنَ السَّلَامِ عَلَيَّ، أَلَسْتُ مُسْلِمًا
أَعْرِفُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَشْهَدُ بِشَهَادَةِ الْحَقِّ؟

عمر بن سعد رو کرد به او و گفت: ای برادر همدانی چه چیزی باعث
سلام نکردن تو بر من شد. مگر من مسلمان نیستم؟ مگر که خداوند
و رسولش را نشناخته و به حق شهادت نداده‌ام؟

فَقَالَ لَهُ بُرَيْرٌ: لَوْ كُنْتَ عَرَفْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَمَا تَقُولُ لَمَا خَرَجْتَ
إِلَى عِثْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ تُرِيدُ قَتْلَهُمْ.

بریر به او جواب داد: اگر خدا و رسولش ﷺ را می‌شناختی همچنان
که می‌گویی، بر عثرت و اهل بیت رسولش ﷺ حمله نمی‌کردی که
بخواهی آنان را به قتل برسانی.

آری! اسلام یعنی شناخت و معرفت رسول ﷺ و اهل بیت ایشان 
و هرکس این معرفت را نداشت اسلام ندارد. کسی که علیه ایشان
شمشیر کشد اسلام ندارد و این را چه زیبا بریر به آنها فهماند که ای
مدعیان اسلام! این چه اسلامی است که شما در حال قطع کردن ریشه و
اساس آن هستید!! این چه دینی است که پوسته آن را به خاطر حفاظت
از درون سرشار از کفرتان، بر خود کشیدید، ولی در حال از بین بردن
اصل آن هستید.

وَبَعْدُ فَهَذَا الْفَرَاتُ تَشْرَبُ مِنْهُ كِلَابُ السَّوَادِ وَ خَنَازِيرُهَا وَ هَذَا
الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ إِخْوَتُهُ وَ نِسَاؤُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ يَمُوتُونَ عَطَشًا وَ قَدْ
حُلْتُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَاءِ الْفَرَاتِ أَنْ يَشْرَبُوهُ، وَ تَزْعُمُ أَنَّكَ تَعْرِفُ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ.

و بعد این فرات است که سگ‌ها و خوک‌ها (سگان بادیه جهالت) و
خوک‌های بیابان (خوک‌ان وادی ضلالت) به راحتی از آن آب

می‌آشامند و این حسین بن علی علیه السلام و برادران و زنان و اهل بیت او هستند که عطش و تشنگی آنان را به سمت مرگ و هلاکت برده و تو بین آب فرات و آنان مانع شدی تا آنان از آن استفاده و خود را سیراب نمایند و با این وجود گمان می‌کنی خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را می‌شناسی.

فَأَطْرَقَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ سَاعَةً إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: وَ اللَّهُ يَا بُرَيْرُ إِنِّي لَأَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ كُلَّ مَنْ قَاتَلَهُمْ وَ غَصَبَهُمْ حَقَّهُمْ هُوَ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ، وَلَكِنَّ يَا بُرَيْرُ أَفْتَشِيرُ عَلَى أَنْ أَتْرُكَ وَلَايَةَ الرَّيِّ فَتَكُونُ لِعَيْرِي قَوْلَ اللَّهِ مَا أَجِدُ نَفْسِي تُجِيبُنِي لِذَلِكَ.

عمر بن سعد سر نحس خود را به پایین انداخت و بعد سرش را بلند کرد و گفت: بریر به خدا قسم می‌دانم و یقین دارم که هر کس آنان را به قتل برساند و حقشان را غصب کند در آتش خواهد بود و لکن ای بریر آیا می‌گویی ملک ری را ترک کنم و آن را به دیگری واگذارم؟! پس به خدا قسم در خود نمی‌بینم که بتوانم خودم را به این راضی کنم و آن را به دیگری بسپارم.

ثُمَّ قَالَ :

دَعَانِي عُيَيْدُ اللَّهِ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ إِلَى خُطَّةٍ فِيهَا خَرَجْتُ لِحِينِي

مرا عبیدالله زیاد از بین قوم دعوت کرد و (وعده) مملکتی داد که در آن زر و سیم را کسب نمایم.

فَوَاللَّهِ لَا أَدْرِي وَإِنِّي لَوَاقِفٌ أَفَكِّرُ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرَيْنِ

و به خدا سوگند که نمی‌دانم و حال آنکه من ایستاده‌ام و به دو خطر فکر می‌کنم.

أَتَرَكُ مُلْكَ الرِّى وَالرِّى بُغْيَةً أَمْ أَرْجِعُ مَذْمُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنٍ
 آیا ملک ری را ترک کنم و حال آنکه ملک ری مرغوب من است یا
 رجوع کنم و به خاطر کشتن حسین مرا از گناهکاران شمارند.
 وَفِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ وَمُلْكُ الرِّى قُرَّةُ عَيْنٍ
 و می دانم که در کشتن او آتشی است که هیچ حجاب و مانعی از
 ورود به آن نیست، ولی ملک ری نیز خود نور چشم است.
 فَرَجَعَ بُرَيْرٌ إِلَى الْحُسَيْنِ وَ قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ عَمَرَ بْنَ سَعْدٍ قَدْ
 رَضِيَ لِقَتْلِكَ بِوَلَايَةِ الرِّى.^۱
 بریر به سمت امام علیه السلام برگشت و عرض کرد: ای پسر رسول خدا،
 عمر بن سعد به واسطه ملک ری بر قتل شما راضی گشته است.

دستور امام حسین علیه السلام به بریر و صحبت با سپاه دشمن
 امام حسین علیه السلام صبح عاشورا علیه السلام بعد از اقامه نماز با اصحاب خویش،
 سوار بر مرکب شده و با آنها که بریر نیز پیشاپیش آنها بود حرکت
 نمودند.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام كَلِّمِ الْقَوْمَ فَتَقَدَّمَ بُرَيْرٌ فَقَالَ يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ
 فَإِنَّ ثَقَلَ مُحَمَّدٌ قَدْ أَصْبَحَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّتُهُ وَ عِثْرَتُهُ وَ بَنَاتُهُ وَ
 حَرَمُهُ فَهَاتُوا مَا عِنْدَكُمْ وَ مَا الَّذِي تُرِيدُونَ أَنْ تَصْنَعُوهُ بِهِمْ.
 امام علیه السلام خطاب به بریر فرمود: یا بریر! با این قوم صحبت کن و آنها
 را نصیحت کن. بریر با صلابت حرکت کرد و نزدیک آنها ایستاد و
 گفت: ای قوم! تقوای الهی پیشه کنید؛ زیرا یادگار و عترت حضرت

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۹۶؛ الفصول المهمة فی معرفة الائمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۸۲۱؛
 موسوعة الشهادة المعصومین علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۸۹؛ المجالس العاشورية فی الماتم
 الحسينية علیهم السلام، ص ۳۲۹؛ مواقف الشيعة، ج ۲، ص ۱۹۳.

محمد ﷺ در میان شماست. این بزرگواران ذریه و عترت و دختران و حرم آن حضرت می‌باشند. هر منظوری دارید بگویید، با آل پیغمبر ﷺ می‌خواهید چه کنید.

فَقَالُوا نُرِيدُ أَنْ نُمَكِّنَ مِنْهُمْ الْأَمِيرَ ابْنَ زِيَادٍ فَبَرَىٰ رَأْيَهُ فِيهِمْ فَقَالَ لَهُمْ بُرَيْرٌ أَفَلَا تَقْبَلُونَ مِنْهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي جَاءُوا مِنْهُ وَيَلْكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْ نَسِيْتُمْ كُتُبَكُمْ وَعُهُودَكُمْ الَّتِي أُعْطِيتُمُوهَا وَ أَشْهَدْتُمْ اللَّهَ عَلَيْهَا.

گفتند: ما می‌خواهیم امر امیر، عبیدالله بن زیاد را اطاعت نموده و آنها را به ایشان تحویل دهیم تا او حکم کند. بریر خطاب به آنان گفت: آیا راضی نمی‌شوید که به همان مکانی که آمده‌اند برگردند. وای بر شما اهل کوفه آیا نامه‌های خود را که به او نوشتید فراموش کردید و آیا عهدهایی را که با او بستید و خدا را بر آن شاهد گرفتید فراموش کرده‌اید.

ای وای بر اهل کوفه که بسیاری از سران آنها به امام حدود هجده هزار نامه نوشتند، اما هنوز جوهر مرکبشان خشک نشده، همه چیز را فراموش کردند و این بود که بریر آنها را به یاد نامه‌ها و دعوت‌نامه‌ها و عهد و پیمان خود می‌اندازد.

يَا وَيْلَكُمْ أَدَعَوْتُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ وَ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ دُونَهُمْ حَتَّىٰ إِذَا أَنْتُمْ أَسْلَمْتُمُوهُمْ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ وَ خَلَّيْتُمُوهُمْ عَنْ مَاءِ الْفُرَاتِ بَسَسَ مَا خَلَفْتُمْ نَبِيَّكُمْ فِي ذُرِّيَّتِهِ مَا لَكُمْ لَا سَفَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَبَسَّ الْقَوْمَ أَنْتُمْ.

وای بر شما اهل بیت پیامبران را دعوت کردید و گمان نمودید جان‌های خود را فدای آنان خواهید کرد و اکنون که نزد شما آمده‌اند می‌خواهید ایشان را تسلیم ابن زیاد کنید! و از آنان آب

فرات را مضایقه می کنید. و مانع ورود آنها شده اید. پس از رسول خدا ﷺ چه بد جانشینان پیغمبرتان در ذریه اش بودید. چقدر با ذریه او بد رفتاری کردید. چه اتفاقی افتاده و شما را چه شده؟ خدا روز قیامت سیرابتان نکند و چه بد مردمی هستید.

فَقَالَ لَهُ نَفَرٌ مِنْهُمْ يَا هَذَا مَا نَدْرِي مَا تَقُولُ.

یک نفر از آنها گفت: ای شخص [بریر]، نمی دانیم چه می گویی؟ [آری! آنقدر شکم هایشان را از حرام پر نموده بودند که نمی فهمیدند او چه می گوید.] لَّهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۱.

فَقَالَ بُرَيْرٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي زَادَنِي فِيكُمْ بِصِيرَةِ اللَّهِ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ فِعَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ.

بریر در پاسخ گفت: خداوند را سپاس که در مورد شما بصیرتم را افزون نمود. بارالها! من از اعمال این قوم به سوی تو بیزاری می جویم.

اللَّهُمَّ أَلْقِ بِأَسْهُمِ بَيْنَهُمْ حَتَّى يُلْقَوْكَ وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ غَضَبَانُ فَجَعَلَ الْقَوْمُ يَرْمُونَهُ بِالسَّهَامِ فَرَجَعَ بُرَيْرٌ إِلَى وَرَائِهِ^۲.

بارالها! بین آنها ترس و ناراحتی قرار ده تا تو را در حالی که غضبناک و خشمگین هستی ملاقات کنند. پس او را تیر باران نمودند و بریر به سمت دوستان خود برگشت.

۱. اعراف، ۱۷۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵؛ العوالم الامام الحسين ﷺ، ص ۲۴۹، مواقف الشيعة، ج ۱، ص ۳۶۴، موسوعة كلمات الامام الحسين ﷺ، ص ۵۰۲؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۰، موسوعة شهادة المعصومين ﷺ، ج ۲، ص ۱۹۵.

صحبت‌های دیگر بریر با سپاه کوفه

وقتی تشنگی بر امام علیه السلام و اصحاب فائق آمد جناب بریر حضور حضرت رسید و عرض کرد:

فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَأْذُنُ لِي فَأَخْرِجُ إِلَيْهِمْ فَأَكْلُمُهُمْ فَأَذِنَ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ.

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه دهید به سمت آنها رفته و با آنها صحبت کنیم. حضرت به او اجازه داد و بریر به سمت آنان رفت.

فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ يَأْذِنُهُ وَسِرَاجًا مُنِيرًا وَهَذَا مَاءُ الْفُرَاتِ... وَ قَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِهِ.

ای مردم به درستی که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق بشارت‌دهنده و پنددهنده و دعوت‌کننده به سوی خداوند و چراغی روشن برای هدایت بشریت مبعوث نمود و این آب فرات است... ولی شما بین پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و آب فرات فاصله انداختید.

فَقَالُوا يَا يَزِيدُ (بُرَيْر) فَقَدْ أَكْثَرْتَ الْكَلَامَ فَأَكْفُفْ فَوَّ اللَّهُ لِيَعْطَشَنَّ الْحُسَيْنُ كَمَا عَطَشَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام أَقْعُدْ.

پس گفتند: ای بریر زیاد صحبت کردی بس است به خدا قسم حسین تشنه خواهد بود. همچنانکه قبل از او نیز تشنه بودند پس امام حسین علیه السلام فرمود: بریر بنشین و ساکت باش.

ثُمَّ وَثَبَ الْحُسَيْنُ علیه السلام مُتَوَكِّئًا عَلَى سَيْفِهِ فَتَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ فَقَالَ أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْرِفُونَنِي قَالُوا نَعَمْ أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ سِبْطُهُ قَالَ أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ.

و امام علیؑ از جا برخاست و بر شمشیر تکیه داد و به صدای بلند فریاد زد و فرمود: شما را به خدا آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: آری، تو پسر رسول خدایی و سبط او، گفت: شما را به خدا می‌دانید جدم رسول خداست؟ گفتند: به خدا آری!

قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ.

شما را به خدا می‌دانید مادرم فاطمه دختر محمد ﷺ است؟ گفتند: به خدا آری! شما را به خدا می‌دانید که پدرم علی بن ابی طالب علیؑ است؟ گفتند: به خدا آری، شما را به خدا می‌دانید جد هام خدیجه دختر خویلد علیؑ اول زن مسلمان این امت است؟ گفتند: به خدا آری!

قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ حَمْرَةَ عَمِّ أَبِي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مُتَقَلِّدُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ.

گفت: شما را به خدا می‌دانید سید شهداء، حمزه عموی پدر من است؟ گفتند: به خدا آری! می‌دانید جعفر طیار در بهشت عموی من است؟ گفتند: به خدا آری! شما را به خدا می‌دانید این شمشیر رسول خداست که به کمرم بسته‌ام؟ گفتند: به خدا آری!

قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا لَا بِسُهَا قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوَّلَهُمْ

إِسْلَامًا وَ أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَنَّهُ وَلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ
مُؤْمِنَةٍ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ .

شما را به خدا می‌دانید این عمامه رسول خداست که بر سر گذاشته‌ام؟ به خدا آری! شما را به خدا می‌دانید علی در مسلمانی پیش از همه است و در علم و حلم برتر از همه است و ولی هر مؤمن و مؤمنه است؟ گفتند: به خدا آری!

قَالَ فِيمَ تَسْتَحِلُّونَ دِمِي وَ أَبِي الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَدًا يَذُودُ عَنْهُ
رَجَالًا كَمَا يَذَاذُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ وَ لَوَاءُ الْحَمْدِ فِي يَدِ جَدِّي
يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ
الْمَوْتَ عَطَشًا فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَرْفِ لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَوْمِئِذٍ ابْنُ سَبْعٍ
وَ خَمْسِينَ سَنَةً ثُمَّ قَالَ .

فرمود: پس برای چه خون مرا حلال می‌دانید و با آنکه پدرم فردای قیامت بر سر حوض است و مردانی را از آن بر کنار سازد مانند شترانی که از سر آب رانند و پرچم حمد روز قیامت به دست جدّ من است. گفتند: همه اینها را می‌دانیم و از تو دست بر نداریم تا از تشنگی جان سپاری. امام حسین علیه السلام که آن روز پنجاه و هفت سال داشت با دست محاسن خود را گرفت و فرمود:

اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ حِينَ قَالُوا عَزَبَ ابْنُ اللَّهِ وَ اشْتَدَّ غَضَبُ
اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى حِينَ قَالُوا الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ
عَلَى الْمَجُوسِ حِينَ عَبَدُوا النَّارَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى

قَوْمَ قَتَلُوا نَبِيَهُمْ وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى هَذِهِ الْعِصَابَةِ الَّذِينَ يَرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ نَبِيِّهِمْ.^۱

خشم خداوند بر یهود زمانی سخت شد که گفتند: عزیز پسر خداست و خشم خدا بر نصاری زمانی سخت شد که گفتند: مسیح پسر خداست و خشم خدا بر مجوس زمانی که آتش را به جای خدا پرستیدند و سخت باشد خشم خداوند بر مردمی که پیغمبر خود را کشتند و سخت باشد خشم او بر این جمعی که قصد دارند پسر پیغمبر خود را بکشند.

برخورد بریر با یزید بن معقل

در میانه جنگ، یکی از یاران عمر سعد به نام یزید بن معقل، بریر را مورد خطاب قرار داد و گفت:

فَقَالَ: يَا بُرَيْرَ بْنَ خُصَيْرٍ! كَيْفَ تَرَى اللَّهَ صَنَعَ بِكَ؟ قَالَ: صَنَعَ اللَّهُ. وَاللَّهِ. بِي خَيْرًا، وَصَنَعَ اللَّهُ بِكَ شَرًّا.

گفت: ای بریر بن خضیر، کار خدا را با خود چگونه مشاهده کردی؟ گفت: والله قسم خداوند تبارک و تعالی عاقبت مرا خیر و عاقبت تو را شر قرار داد.

قَالَ: كَذَبْتَ، وَقَبْلَ الْيَوْمِ مَا كُنْتَ كَذَّابًا، هَلْ تَذْكُرُ وَأَنَا أُمَاشِيكَ فِي بَنِي لَوْذَانَ وَأَنْتَ تَقُولُ: إِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ كَانَ عَلَى نَفْسِهِ مُسْرِفًا، وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ ضَالٌّ مُضِلٌّ، وَإِنَّ إِمَامَ الْهُدَى وَالْحَقِّ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالَ لَهُ بُرَيْرٌ: أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا رَأْيِي وَقَوْلِي.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۸؛ الامالی، ص ۱۵۸؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، ص ۱۶۷، موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۵۱۵؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۹۹؛ ابصار العين في قتل انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۲۳.

یزید بن معقل به او گفت: دروغ می‌گویی و قبل از این، تو دروغ‌گو نبودی؟ آیا یادت هست که با یکدیگر در منطقه طایفه بنی‌لوزان راه می‌رفتیم و آنجا گفتی که عثمان بن عفان بر جان خود مسرف و معاویه بن ابی سفیان گمراه و گمراه‌کننده بود و امام هدایت و حقّ علی ابن ابیطالب علیه السلام است؟ بریر به او گفت: شهادت می‌دهم که این رأی و نظر من است.

فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ: فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنَ الضَّالِّينَ فَقَالَ لَهُ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ: هَلْ لَكَ فَلَا بَاهِلَكَ؟ وَلَنَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَلْعَنَ الْكَاذِبَ وَأَنْ يَقْتُلَ الْمُبْطِلَ، ثُمَّ اخْرُجْ فَلَا بَارِزَكَ.

یزید بن معقل گفت: من هم شهادت می‌دهم که تو از گمراهان هستی. بریر بن خضیر گفت: آیا حاضر هستی با تو مباحله کنم و خداوند را خوانده تا دروغگو را لعنت و اهل باطل را به قتل برساند پس بیا و با تو مبارزه نمایم.

فَخَرَجَا فَرَفَعَا أَيْدِيَهُمَا إِلَى اللَّهِ يَدْعُوَانِهِ أَنْ يَلْعَنَ الْكَاذِبَ، وَأَنْ يَقْتُلَ الْمُحِقُّ الْمُبْطِلَ، ثُمَّ بَرَزَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ، فَاخْتَلَفَا ضَرْبَتَيْنِ، فَضْرَبَ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ بُرَيْرَ بْنَ خُضَيْرٍ ضَرْبَةً خَفِيفَةً لَمْ تَضُرَّهُ شَيْئًا.

بریر بن خضیر و یزید بن معقل هر دو آمده و دست به دعا برداشته که خداوند تبارک و تعالی دروغگو را لعنت و اهل حق، اهل باطل را به قتل برساند. سپس هر کدام از آنها آماده شدند و به سمت یکدیگر حمله ور شده و هر دو ضربه‌ای بر یکدیگر زدند. یزید بن معقل ضربه‌ای خفیفی بر سر بریر بن خضیر زد که هیچ ضرر و آسیبی به آن نرسانید.

وَضَرَبَهُ بُرَيْرٌ بْنُ خُضَيْرٍ ضَرْبَةً قَدَّتِ الْمِغْفَرَ، وَبَلَغَتِ الدَّمَاعَ، فَخَرَّ
كَأَنَّمَا هُوَ مِنْ حَالِقٍ، وَإِنَّ سَيْفَ ابْنِ خُضَيْرٍ لَثَابَتْ فِي رَأْسِهِ،
فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَنْضِبُهُ مِنْ رَأْسِهِ.^۱

بریر نیز ضربه‌ای به او زد که این ضربه بریر بن خضیر کلاهخود
یزید را شکافت و ضربه به بینی او رسید. پس، از مرکب به زمین
افتاد مثل این که از بلندی کوه پایین افتاده باشد... و شمشیر بریر در
سر یزید بن معقل باقی مانده بود من (عقیف بن زهیر بن اُبی
الأخنس گفت): می‌دیدم که شمشیر را جهت بیرون آوردن در سر
یزید بن معقل حرکت می‌داد.

رجز جناب بریر

بریر شروع به رجز خواندن کرد و فریاد زد و گفت:

أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ لَيْثٌ يَرُوعُ الْأَسَدَ عِنْدَ الزُّئْرِ

من بریر هستم فرزند خضیر هیچ وقت شیر از غرش نمی‌ترسد.

يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلُ الْخَيْرِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ ضَيْرٍ

همه اهل خیر از خیر خواه بودن ما آگاهی دارند من به شما ضربه
می‌زنم و از این کار ضربه نمی‌بینم.

كَذَاكَ فِعْلُ الْخَيْرِ مِنْ بُرَيْرٍ^۲

و این کار خیرخواهان است که از بریر سر می‌زند.

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۵؛ ابی مخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۶؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۶۲؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، ص ۲۳۲؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۰۷.
۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۰؛ الامالی، ص ۲۲۴؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۷؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۶۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۲.

جنگ و شهادت جناب بریر

وَحَمَلَ عَلَيْهِ رَضِيَ بْنِ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ فَاعْتَنَقَ بُرَيْرًا، فَاعْتَرَكَا سَاعَةً. ثُمَّ إِنَّ بُرَيْرًا قَعَدَ عَلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ رَضِيَ: أَيْنَ أَهْلُ الْمِصَاعِ وَالِدَفَاعِ؟ رَضِيَ بْنُ مُنْقِذِ عَبْدِي بِهِ سَوَى أَوْ حَمَلَهُ وَرُشِدَ وَبُرَيْرٌ نِيزَ بِهِ سَمَتِ أَوْ شَتَّافَتِ. أَنَهَا دَقَّاقَتِي بَا يَكْدِيْكَرِ دَرْگِيرِ شَدْنَد. سِپَسِ بَرِيرِ رَوِي سِينِهْ أَوْ نَشَسْتِ. رَضِيَ بْنُ مُنْقِذِ فَرِيَادِ زِدِ كَجَا هَسْتَنْدِ يَارَانِ وَ مَدَافِعَانِ؟ فَذَهَبَ كَعْبُ بْنُ جَابِرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْأَزْدِيِّ لِيَحْمِلَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: إِنَّ هَذَا بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرِ الْقَارِي الَّذِي كَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي الْمَسْجِدِ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ بِالرُّمْحِ حَتَّى وَضَعَهُ فِي ظَهْرِهِ.

عَفِيفِ مِیْ گَوِید: وَقَتِیْ کَعْبِ بِنِ جَابِرِ بِنِ عَمْرُو الْاَزْدِیْ خَوَاسْتِ حَرَكْتِ کَنْدِ وَ بَهْ سَوِیْ بَرِيرِ حَمَلَهُ وَرُشِدِ مَن بَهْ أَوْ گَفْتَمِ اَیْنِ بَرِيرِ بِنِ خُضَيْرِ قَارِیْ قُرْآنِ اسْتِ کِهْ دَرِ مَسْجِدِ بَرَایِ مَا قُرْآنِ قِرَائَتِ مِیْ کَرْدِ اَمَا أَوْ بَهْ بَرِيرِ بَا نِيزَهْ حَمَلَهْ نَمُودَهْ تَا نِيزَهْ رَا دَرِ سِينَهْ أَوْ فَرُو کَرْدِ. فَلَمَّا وَجَدَ مَسَّ الرُّمْحِ بَرَكَّ عَلَيْهِ فَعَضَّ بِوَجْهِهِ، وَقَطَعَ طَرَفَ أَنْفِهِ، فَطَعَنَهُ كَعْبُ بْنُ جَابِرٍ حَتَّى أَلْقَاهُ عَنْهُ، وَقَدْ غَيَّبَ السِّنَانُ فِي ظَهْرِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ يَضْرِبُهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى قَتَلَهُ.

وَقَتِیْ بَرِيرِ دَرْدِ نِيزَهْ رَا اَحْسَاسِ نَمُودِ رَوِیْ بَدَنِ أَوْ زَانُو زِدِ وَ بِنِیْ أَوْ رَا گَازِ گَرَفْتِ وَ آنِ رَا قَطْعِ نَمُودِ. کَعْبِ بِنِ جَابِرِ ضَرْبَهْ-ایْ بَهْ أَوْ زِدِ تَا اَیْنِکِهْ رَضِيَ بْنُ مُنْقِذِ رَا اَزِ دَسْتِ أَوْ نَجَاتِ دَادِ سِپَسِ نِيزَهْ-ایْ بَرِ کَمَرِ بَرِيرِ فَرُو کَرْدُو بَرِيرِ بَهْ سَمَتِ کَعْبِ حَمَلَهُ وَرُشِدِ وَ بَا شَمَشِيرِ جَنْگِیدَنْدِ وَ کَعْبِ بَا شَمَشِيرِ أَوْ رَا بَهْ شَهَادَتِ رَسَانِیدِ.

قَالَ عَفِيفٌ : كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْعَبْدِ الصَّرِيعِ قَامَ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ قَبَائِهِ، وَيَقُولُ: أَنْعَمْتَ عَلَيَّ يَا أَخَا الْأَزْدِ نِعْمَةً لَّنْ أَنْسَاهَا أَبَدًا. قَالَ : فَقُلْتُ: أَنْتَ رَأَيْتَ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، رَأَى عَيْنِي وَسَمِعَ أُذُنِي.^۱

عفیف می گوید من به رضی بن منقذ عبدی نگاه می کردم او بلند شد و خاک و خاشاک را از لباس خود تکانده و می گفت: ای برادر ازدی به من نعمتی دادی که هیچگاه فراموش نمی کنم. گفتم: آیا ماجرا را دیدی؟ گفت آری چشمانم دید و گوش هایم همه چیز را شنید.

ماجرای قاتل جناب بریر با همسر و یا خواهرش

فَلَمَّا رَجَعَ كَعْبُ بْنُ جَابِرٍ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ . أَوْ أُخْتُهُ . النَّوَارُ بِنْتُ جَابِرٍ: أَعْنَتَ عَلَيَّ ابْنِ فَاطِمَةَ وَقَتَلْتَ سَيِّدَ الْقُرَاءِ ! لَقَدْ أَتَيْتَ عَظِيمًا مِنَ الْأَمْرِ، وَاللَّهِ لَا أَكَلُمُكَ مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً أَبَدًا.

هنگامی که کعب بن جابر، قاتل جناب بریر بازگشت، همسرش (یا خواهرش) نوار دختر جابر به او گفت:

آیا بر ضد پسر فاطمه علیها السلام کمک نمودی و آقای قاریان را به قتل رساندی؟ گناه بسیار بزرگی مرتکب شدی. والله قسم دیگر کلمه ای با تو صحبت نخواهم نمود. کعب بن جابر اشعاری سرود و منقذ را بهانه قرار داد و اظهار پشیمانی از عملکرد خویش نمود و به ستایش

۱. مقتل الحسين علیه السلام ابی مخنف، ص ۱۲۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۹؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۰۸؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۶۳؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، ص ۲۳۲؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیهم السلام، ص ۱۲۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۱.

اصحاب امام حسین علیه السلام پرداخت، اما دیگر سودی نداشت و چنان جنایت عظیمی مرتکب شده بود که جای جبران باقی نگذاشته بود. و قال کعب بن جابر:

سَلَى تُخْبِرِي عَنِّي وَأَنْتِ ذَمِيمَةٌ غَدَاةَ حُسَيْنٍ وَالرَّمَاخُ شَوَارِعُ

ای زن نکوهیده! از احوال من بپرس تا خبردار شوی که در آن نیم روز حسین، در حالی که تیرها از هر سو می‌باریدند چه کردم؟

أَلَمْ آتِ أَقْصَى مَا كَرِهَتْ وَلَمْ يَخْلُ عَلَيَّ غَدَاةَ الرَّوْعِ مَا أَنَا صَانِعُ
آیا از نهایت آنچه برایت ناخرسند است، خبر نیاورم که در آن نیم روز وحشت‌انگیز، هر کاری کردم؟!

مَعِيَ يَزْنِي لَمْ تَخْنُهُ كُعُوبُهُ وَأَبْيَضُ مَخْشُوبُ الْغَرَارَيْنِ قَاطِعُ

همراهم نیزه یزنی بود که تیغه‌هایش خیانت نکردند و نیز شمشیری برآق و برآن و دو دم.

فَجَرَدَتْهُ فِي غُصْبَةٍ لَيْسَ دِينُهُمْ بِدِينِي وَإِنِّي بِابْنِ حَرْبٍ لَقَانِعُ

برای گروهی، آن را از غلاف، بیرون کشیدم که دینشان با دین من، یکی نبود؛ چرا که من خشنود به دین اُموی هستم.

وَلَمْ تَرَ عَيْنِي مِثْلَهُمْ فِي زَمَانِهِمْ وَلَا قَبْلَهُمْ فِي النَّاسِ إِذْ أَنَا يَافِعُ

از نوجوانی تا کنون، چشمان من همانند آنان را ندیده است چه اکنون و چه قبل از ولادت آنها.

أَشَدَّ قِرَاعًا بِالسُّيُوفِ لَدَى الْوَعْيِ أَلَا كُلُّ مَنْ يَحْمِي الدَّمَارَ مُقَارِعُ

که آنان سخت‌ترین شمشیرزنان به هنگام نبرد بودند. بدانید که هر حمایت‌گر از حریم خود، ناگزیر جنگجوست.

وَقَدْ صَبَرُوا لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ حُسْرًا وَقَدْ نَازَلُوا لَوْ أَنَّ ذَلِكَ نَافِعُ

آنان بر ضربه‌های نیزه و شمشیر، بی‌سپر و محافظ، شکیبایی کردند و تن به تن نبرد کردند؛ ولی چنین کاری، فایده‌ای نداشت.

فَأَبْلَغَ عَبْدُ اللَّهِ إِمَّا لَقِيْتَهُ بِأَنِّي مُطِيعٌ لِلْخَلِيفَةِ سَامِعٌ
اگر عیدالله را دیدی، به او برسان که من فرمانبر و گوش به فرمان خلیفه‌ام.

فَقَتَلْتُ بُرَيْرًا ثُمَّ حَمَلْتُ نِعْمَةً أَبَا مُنْقِذٍ لَمَّا دَعَا: مَنْ يَمَاصِغُ؟
بُرَیر را کُشتم و نعمتی را برای ابوْمُنْقِذ، بار کردم، هنگامی که شمشیرزنان را به یاری فرا خواند.

قَالَ أَبُوْمُخَنَفٍ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ جُنْدَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُهُ فِي
إِمَارَةِ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا رَبِّ إِنَّا قَدْ وَفَّيْنَا فَلَا تَجْعَلْنَا يَا
رَبِّ كَمَنْ قَدْ غَدَرَ.

ابومخنف گفت: عبدالرحمان بن جندب می‌گوید: در دوران اِمَارَتِ مُصْعَبِ بْنِ زُبَیر، شنیدم که می‌گفت: ای پروردگار من! ما وفادار ماندیم. پس - پروردگارا - ما را همانند نیرنگ‌بازان قرار مده.

فَقَالَ لَهُ أَبِي: صَدَقَ، وَلَقَدْ وَفَى وَكُرِّمَ، وَكَسَبَتْ لِنَفْسِكَ شَرًّا، قَالَ:
كَأَلَا! إِنِّي لَمْ أَكْسِبْ لِنَفْسِي شَرًّا، وَلَكِنِّي كَسَبْتُ لَهَا خَيْرًا. قَالَ:
وَرَعَمُوا أَنَّ رَضِيَ بْنِ مُنْقِذٍ الْعَبْدِيَّ رَدَّ بَعْدُ عَلَى كَعْبِ بْنِ جَابِرٍ جَوَابَ
قَوْلِهِ فَقَالَ:

پدرم به او گفت: راست است که وفادار ماند و بزرگی کرد؛ ولی تو برای خودت شر درست کردی. او گفت: هرگز! من برای خودم شر درست نکردم؛ بلکه خیراندوخته و کسب نمودم.

نیز ادّعا کرده‌اند که رضی بن مُنْقِذِ عُبْدی بعدها جواب جابر را چنین داد:

لَوْ شَاءَ رَبِّي مَا شَهِدْتُ قِتَالَهُمْ وَلَا جَعَلَ النَّعْمَاءَ عِنْدِي ابْنُ جَابِرٍ
اگر پروردگارم می‌خواست، من در جنگ آنها حضور نمی‌یافتم و جابر
بر من مَنّت نمی‌گذاشت.

فَيَا لَيْتَ أَنِّي كُنْتُ مِنْ قَبْلِ قَتْلِهِ وَيَوْمَ حُسَيْنٍ كُنْتُ فِي رَمْسٍ قَابِرٍ^۱
ای کاش من پیش از کشتن حسین، مرده بودم و در گور، دفن شده
بودم.

۱. مقتل الحسين عليه السلام ابی مخنف، ص ۱۲۹، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۹؛ اعیان
الشیعة، ج ۳، ص ۵۶۳؛ موسوعة شهادة المعصومين عليه السلام، ص ۲۳۲؛ ابصار العین فی
انصار الحسين عليه السلام ص ۱۲۴؛ انساب لاشراف، ج ۳، ص ۱۹۱؛ معالم المدرستین، ج ۳،
ص ۱۰۸؛ الاعلام، ج ۵، ص ۲۲۵.

فصل پنجم:

بناده و عمرو بن بناده

السَّلامُ عَلَى حَيَّانِ بْنِ الْحَارِثِ السَّلْمَانِيِّ الْأَزْدِيِّ^١

جناب جنادة بن الحرث بن عوف بن أمية بن قلع بن عبادة بن حذيق بن عدى بن زيد بن عامر بن ثعلبة بن الحارث بن الحرث، المذحجي المرادي السلماني الكوفي^٢ كه در منابع با اسامي مختلف ذكر شده، همچون جنادة بن حارث انصاري،^٣ حيان بن حارث ازدي،^٤ حباب بن

-
١. زيارت ناحيه؛ المزار المشهدي، ص ٤٩٥؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٩؛ بحار الانوار، ج ٩٨، ص ٢٧٣؛ انصار الحسين عليه السلام، ص ١٥٣ و ٧٨؛ مستدركات علم رجال الحديث، ج ٢، ص ٢٣٩؛ معجم رجال الحديث، ج ٧، ص ٣٢٣؛ المفيد من معجم رجال الحديث، ص ٢٠٢؛ موسوعة شهادة المعصومين، ج ٢، ص ٢٣٧.
 ٢. اصحاب نبى مع الركب الحسينى، ج ٤، ص ٢٠٩؛ ذخيره الدارين، ص ٤٢٠؛ تنقيح المقال، ج ١، ص ٢٣٤؛ مستدركات علم رجال الحديث، ج ٢، ص ٢٣٩؛ ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، ص ١٤٤.
 ٣. شيخ عباس قمى، نفس المهموم، ص ٢٦٤؛ عطارى، مسند الإمام الشهيد عليه السلام، ج ٣، ص ٣٨٨؛ شبستري، فائق، ج ٢، ص ٤٨٤؛ كاشفى، روضة الشهداء، ص ٣٨٧؛ شيخ على نمازى شاهرودى، مستدركات علم رجال الحديث، ج ٢، ص ٢٣٩؛ احمد حسين يعقوب، كربلاء، الثورة والمأساء، ص ١١٠؛ لجنة الحديث فى معهد باقر العلوم عليه السلام، موسوعة شهادة المعصومين عليه السلام، ج ٢، ص ٢٣٣.
 ٤. الخصال، ص ٤٥٧؛ اليقين، ص ٤٤٧؛ شهيد اول، المزار، ص ١٥٢؛ بحار الانوار، ج ٩٨، ص ٣٤٠؛ انصار الحسين ص ١٥٧ و ٧٨؛ معجم رجال الحديث، ج ٧، ص ٣٢٣؛ المفيد من معجم رجال الحديث، ص ٢٠٢؛ شرح العينيه الحميريه، ص ٥١٣.

حارث سلمانی ازدی،^۱ جابر بن حارث سلمانی،^۲ جبار بن حارث سلمانی،^۳ حسان بن حارث،^۴ جنادة بن كعب بن حارث،^۵ جنادة بن كعب بن حرث،^۶ جنادة بن كعب انصاری،^۷ جنادة بن كعب بن حرث انصاری خزرجی،^۸ جنادة بن حرث.^۹ وی از قبيله مذحج از قبايل يمن و صحابی رسول خدا ﷺ و از اصحاب باوفا و با اخلاص اميرالمؤمنين ﷺ است.^{۱۰}

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۲؛ العوالم، الامام الحسين ﷺ، ص ۳۳۹؛ انصار الحسين ﷺ، ص ۷۸؛ الابواب، ص ۹۹، (پاورقی)؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۸۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۱۹۱؛ المفيد من معجم رجال الحديث، ص ۱۲۶؛ شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور (فارسی)، ص ۲۴۸.
۲. طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۶؛ موسوعة عاشوراء، ص ۴۶؛ مسند الإمام الشهيد ﷺ، ج ۲، ص ۵۵ و ۷۸؛ مقرر، مقتل الحسين ﷺ، ص ۲۴۹؛ تعريب منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۶۶؛ موسوعة التاريخ الإسلامی، یوسفی غروی، ج ۶، ص ۱۲۳؛ لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج ۲، ص ۲۹؛ وقعة الطف، ص ۱۷۴.
۳. اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۴؛ الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۷۴؛ لواعج الاشجان، ص ۱۰۶.
۴. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۴۵؛ انصارالحسين، ص ۷۸ و ۱۶۰.
۵. سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ۱۳۲.
۶. با کاروان حسینی، ج ۴، ص ۲۸۶.
۷. شيخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۲۵؛ ابن صباح، الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۱۲۹۰.
۸. لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج ۲، ص ۲۵؛ با کاروان حسینی، ج ۴، ص ۲۸۶؛ مع الרכب الحسينی، ج ۴، ص ۳۲۰؛ ذخيرة الدارين، الشيرازی، ص ۴۳۴.
۹. لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج ۲، ص ۱۰۲.
۱۰. مع الרכب الحسينی، ج ۴، ص ۲۰۹؛ ذخيره الدارين، ص ۴۲۰؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۲۳۴؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۳۹؛ ابصار العين فی انصار الحسين ﷺ، ص ۱۴۴.

وی هنگام ورود سفیر امام حسین علیه السلام به کوفه با ایشان بیعت نمود. اما پس از شهادت جناب مسلم بن عقیل وقتی دید افراد برای حرکت به کربلا و جنگ با امام حسین علیه السلام آماده می‌شوند به همسرش گفت: مردم برای مقابله و جنگ با پسر فاطمه علیه السلام آماده می‌شوند و من برای کمک باید به امام علیه السلام پیوندم. همسرش جواب داد: من نیز باید همراه تو باشم و با یکدیگر به کربلا برویم. حرکت کردند و با جناب عمرو و همسرش بحریه، دختر مسعود خزرجی، در «عذیب الیهجات» به امام علیه السلام پیوستند.^۱ اما نقل دیگر این است که ایشان به همراه همسر و فرزندش در مکه به امام ملحق شدند.^۲ در روز عاشورا پس از کسب اجازه از امام علیه السلام با خواندن رجز به دشمن حمله می‌کرد و می‌گفت:

أَنَا جُنَادُهُ أَنَا ابْنُ الْحَارِثِ لَسْتُ بِخَوَّارٍ وَلَا بِنَاكِثٍ

من جناده پسر حارث هستم، فردی پست و فرومایه و پیمان شکن نیستم.

عَنْ بَيْعَتِي حَتَّى يَقُومَ وَارِثِي مِنْ قَوْقِ شِلْوٍ فِي الصَّعِيدِ مَاكِثٌ^۳

پیمان شکن نیستم تا وارثانم از من ارث برند. امروز جسد در میان جنگ به خاک خواهد افتاد.

۱. ذخیره الدارین، الشیرازی، ص ۴۲۱؛ جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۱۲۷.

۲. با کاروان حسینی، ج ۴، ص ۲۸۶؛ ذخیره الدارین، ص ۴۳۴.

۳. نفس المهموم، ص ۲۶۴؛ لیب بیضون، موسوعة کربلاء، ج ۲، ص ۱۰۲؛ مع الركب الحسيني، ج ۴، ص ۳۲۰؛ مسند الإمام الشهيد علیه السلام، ج ۳؛ ص ۳۸؛ فیض الدموع، ص ۱۸۸؛ الشبستری، الفائق، ج ۲، ص ۴۸۴؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ترجمه بحار الأنوار، ص ۴۴؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، لجنة الحديث فی معهد باقر العلوم علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۳.

جناده بعد از به درک رساندن شانزده نفر از کفار ناگهان به همراه مجمع بن عبدالله عائذی و سعد غلام عمرو بن خالد و عمرو بن خالد صیداوی در محاصره دشمن قرار گرفتند و جراحات بسیاری برداشتند؛ در همین حین جناب عباس بن علی علیه السلام به دشمن حمله و آنها را از اطراف جناب جناده و دوستانش پراکنده نمود و لکن دوباره با وجود جراحات، جناب جناده حمله و پس از درگیری با دشمنان به درجه رفیع شهادت نائل آمد.^۱

عمرو بن جناده

یکی از موهبتی‌های الهی به هر پدر و مادر فرزند صالح و محب اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. جناب جناده که خود عاشق اهل بیت علیهم السلام است همسر باوفا و فرزند صالحی دارد که دنیا را وسیله رسیدن به اهل بیت علیهم السلام قرار دادند که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «الدنيا مسجد احبائه الله»^۲ وی که پسر بچه‌ای ۱۱ ساله است، بعد از شهادت پدر بزرگوارش به دشمن حمله‌ور شده و می‌گفت:

أَضِقِ الْخِنَاقَ مِنْ ابْنِ هِنْدٍ وَارِمِهِ فِي عُقْرِهِ بِقَوَارِسِ الْأَنْصَارِ

گلوی پسر هند را بفشار و با سواران انصار، در درون خانه‌اش

تیربارانش کن

۱. ذخیره الدارین، الشیرازی، ص ۴۲۱؛ ابصارالعین فی انصارالحسین علیهم السلام، ص ۱۴۴.

۲. تصنیف نهج البلاغه، ص ۱۴۰ و ۸۸۷؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲،

ص ۴۱۹؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۸.

وَمُهَاجِرِينَ مَخْضِبِينَ رِمَاحَهُمْ تَحْتَ الْعَجَاجَةِ مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ
و با مهاجرانی که تیرهایشان، از خون کافران، در زیر گرد و غبار
رنگین است.

خُضِبَتْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ قَالِيَوْمَ تَخْضَبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ
تیرهایی که در روزگار محمد ﷺ، رنگین شدند و امروز، از خون
فاجران، رنگین می شوند.

وَالْيَوْمَ تَخْضَبُ مِنْ دَمَاءِ مَعَاشِرٍ رَفَعُوا الْقُرْآنَ لِنُصْرَةِ الْأَشْرَارِ
و امروز، با خون های گروهی که قرآن را به منظور یاری اشرار،
کنار گذاشتند رنگین می شوند.

طَلَبُوا بِثَأْرِهِمْ بَدْرًا وَانْتَنَوْا بِالْمُرْهَفَاتِ وَبِالْقَنَا الْخَطَارِ
در طلب خون هایشان در بدر، با تیزیِ شمشیرها و نیزه های
خطرناک برآمدند و رو برگرداندند.

وَاللَّهُ رَبِّي لَا أَزَالُ مُضَارِبًا لِفَاسِقِينَ بِمُرْهَفٍ بَتَّارِ
به خداوند - که پروردگار من است - سوگند که فاسقان را با
شمشیر تیز بُرنده همواره می زنم!

هَذَا عَلَيَّ الْيَوْمَ حَقٌّ وَاجِبٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَعَانُقِي وَحِوَارِ
این، امروز بر من ، حقّ واجبی است و [گر نه] در همه روزها،
[وقت] در آغوش گرفتن و گفتگوست.

۱. نفس المهموم، ص ۲۶۴؛ موسوعة كربلاء، ج ۲، ص ۱۰۲؛ با کاروان حسینی، ج ۴، ص ۲۸۶؛ مع الרכب الحسيني ج ۴، ص ۳۲۰؛ بدایع نگار، فیض الدموع، ص ۱۸۸؛ الشبستری، الفائق، ج ۲، ص ۴۸۴؛ زندگانی حضرت امام حسین علیّه السلام، ترجمه بحار الأنوار، ص ۴۴؛ موسوعة شهادة المعصومين علیّه السلام؛ لجنة الحديث فی معهد باقر العلوم علیّه السلام، ج ۲، ص ۲۳۳.

اما خوارزمی در مقتل خویش این گونه نقل می کند:

خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَيْ بَعْدَ جُنَادَةِ الْأَنْصَارِيِّ] عَمْرُو بْنُ جُنَادَةَ ؛ شَابَّ قُتِلَ أَبُوهُ فِي الْمَعْرَكَةِ، وَكَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَهُ، فَقَالَتْ: يَا بَنِي أَخْرَجْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى تُقْتَلَ، فَقَالَ: أَفْعَلُ !

پس از او (جُناده انصاری)، عمرو بن جُناده، بیرون آمد.
پدر او در نبرد، شهید شده بود؛ ولی مادرش نزدش بود.
مادر به او گفت: فرزند عزیزم! به میدان برو و پیش روی فرزند پیامبر خدا9 بجنگ تا کشته شوی.

او گفت: چنین می کنم !

سپس به حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شد تا اجازه نبرد بگیرد.
اما حسین بن علی علیه السلام نگاهی به این نوجوان کرد که مادرش لباس رزم به تن او کرده و حال آماده نبرد است؛ اما تازه شهادت پدر را دید و سن و سال او اجازه نبرد را نمی دهد. به همین دلیل امام علیه السلام اجازه ندادند و او را به نزد مادرش برگرداندند. اما او چنان اصرار کرد و بر خواهش خویش پای فشرد که امام علیه السلام فرمود: «هذا (غلام) ^۱ شَابَّ ^۲ قُتِلَ أَبُوهُ، وَلَعَلَّ

۱. مع الركب الحسيني، ج ۴، ص ۳۲۰؛ ذخیره الدارين، ص ۴۳۴؛ مع الركب الحسيني، ج ۲، ص ۳۷۶؛ الشيخ محمد مهدی شمس الدين، أنصار الحسين علیه السلام، ص ۱۰۱؛ جعفر البياتي، الأخلاق الحسينية، ص ۱۱۹؛ موسوعة كربلاء، ج ۲، ص ۱۰۲.
۲. عطاردی، مسند الإمام الشهيد علیه السلام، ج ۳، ص ۳۸۸؛ فیض الدموع، ص ۱۸۸؛ جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۳۲۷؛ الشبستری، الفائق، ج ۲، ص ۴۸۴؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۵؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ۱۳۲؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ترجمه بحار الأنوار، ص ۴۴؛ نفس المهموم،

أُمُّهُ تَكَرَّرَ خُرُوجَهُ؛ او نوجوانی است که پدر بزرگوار خویش را تازه در میدان جنگ از دست داده است و شاید مادرش رضایت به میدان رفتن او نداشته باشد.» وقتی عمرو این جملات را شنید با شوق به امام علیه السلام عرض کرد:

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مادر مرا به جهاد و رفتن به میدان امر کرده است. امام علیه السلام وقتی این عشق فرزند و مادر و تربیت صحیح پدر را دید اجازه میدان به او داد. عمرو ۱۱ ساله وقتی خواست به میدان برود رجزی خواند که همه عرفا بایدخوشه چین معرفت این عزیز باشند. هر کس که به میدان می رفت اول خود را معرفی می کرد و می گفت انا فلان و بن فلان اما این تربیت یافته مدرسه حسینی خود را چنین معرفی کرد و فرمود:

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعَمَ الْأَمِيرُ سُورُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

امیر و سرور و سالار من حسین است و چه امیر و سالار خوبی است. او شادی بخش و سرور قلب بشارت دهنده و اندازکننده است.

عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرِ؟

→

ص ۲۶۴؛ موسوعة شهادة المعصومين عليه السلام، لجنة الحديث في معهد باقر العلوم عليه السلام، ج ۲، ص ۲۳۳؛ مستدرک عوالم العلوم (من فاطمة الزهراء (س) إلى الإمام الجواد عليه السلام، البحرانی، ج ۱۷؛ الحسين عليه السلام، ص ۲۷۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۵۳؛ عبد العظيم المهتدي البحرانی، من أخلاق الإمام الحسين عليه السلام، ص ۲۲۹؛ موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام، لجنة الحديث في معهد باقر العلوم عليه السلام، ص ۵۵۰؛ السيد مرتضى العسكري، عالم المدرستين، ج ۳، ص ۱۲۱.

علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه علیهما السلام پدر و مادر سرور و سالار من هستند آیا برای ایشان نظیر و همانندی می‌شناسید.

لَهُ طُلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الصُّحَى لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرٍ^۱

سرور من چهره‌ای دارد همچون آفتاب درخشان و پیشانی‌ای دارد که همچون ماه شب چهارده می‌درخشد.

این نوجوان جنگید تا بر اثر ضربه‌های دشمن به شهادت رسید، ناگهان ملعونی جلوی چشم مادرش سر عمرو را جدا و به سمت امام حسین علیه السلام پرتاب کرد. مادر، سر عمرو را برداشته و به سینه چسباند و خون را از سر و روی فرزند پاک می‌کرد و بوسه بر سیمای او می‌زد و می‌گفت: آفرین بر تو ای پسر من سرور قلبم و ای نور دو چشمم. اما بعد از این ابراز علاقه مادر، کار عجیبی کرد. سر را برداشت و به سمت دشمن پرتاب کرد و گفت: من چیزی را که در راه حسین علیه السلام بدهم دیگر پس نخواهم گرفت. سپس عمود خیمه را برداشت و به سمت دشمن حمله کرد و این رجزها را می‌خواند:

أَنَا عَجُوزٌ فِي النَّسَاءِ ضَعِيفَةٌ بَالِيَةٌ خَاوِيَةٌ نَحِيفَةٌ

من در میان زنان، زنی ضعیف و پیر و ناتوان و فرسوده و سست

هستم.

۱. نفس المهموم، ص ۲۶۴؛ لیب بیضون، موسوعة كربلاء، ج ۲، ص ۱۰۲؛ با کاروان حسینی، ج ۴، ص ۲۸۶؛ مع الרכب الحسيني، ج ۴، ص ۳۲۰؛ الشبستری، الفائق، ج ۲، ص ۴۸۴؛ ذخیره الدارین، ص ۴۳۴؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ترجمه بحار الأنوار، ص ۴۴؛ موسوعة شهادة المعصومين علیهم السلام، لجنة الحديث فی معهد باقر العلوم علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۳.

أُضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةِ عَنِيْقَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ^۱
 به شما ضربه‌های سنگین و محکمی در راه دفاع از فرزندان حضرت
 فاطمه علیها السلام خواهم زد.
 بعد از خواندن این اشعار و حمله به سمت دشمن اباعبدالله نزدیک
 ایشان آمد و او را به خیام برگرداند.

۱. نفس المهموم، ص ۲۶۴؛ لیبب بیضون، موسوعة كربلاء، ج ۲، ص ۱۰۲؛ المقرم، مقتل الحسين علیه السلام، ص ۲۶۴؛ با کاروان حسینی، ج ۴، ص ۲۸۶؛ مع الרכب الحسینی، ج ۴، ص ۳۲۰؛ مسند الإمام الشهيد علیه السلام، ج ۳، ص ۳۸۸؛ فیض الدموع، ص ۱۸۸؛ جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۳۲۷؛ الفائق، ج ۲، ص ۴۸۴؛ ذخیره الدارین، ص ۴۳۴؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۵؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ترجمه بحار الأنوار، ص ۴۴؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، لجنة الحديث فی معهد باقر العلوم علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۳.

فصل ششم:

الوشامه

السَّلَامُ عَلَى أَبِي مُثَمَّةٍ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِي^١

عمر بن عبدالله بن كعب الصائد بن شرحبيل بن عمرو بن جشم بن حاشد بن جشم بن حيزون بن عوف بن همدان ابو ثمامه همداني صائدي تابعي، او از دليران عرب و بزرگان شيعة بود.^٢ در منابع تاريخي از وي با نام‌هاي عمرو بن عبدالله الصائدي^٣ و عمرو بن عبدالله الانصاري^٤ و زياد

١. شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور، ج ١، ص ٢٤٩؛ موسوعة مكاتيب الاثمه عليه السلام، ج ٢، ص ٣٤؛ موسوعة شهادة المعصومين عليه السلام، ج ٢، ص ٢٣٨، معجم رجال الحديث، ج ١٤، ص ٤٩؛ انصار الحسين، ج ٧، ص ١٥٣؛ اقبال الاعمال، ج ٣، ص ٧٩؛ جامع احاديث الشيعة، ج ١٢، ص ٤٩٩؛ العوالم، الامام الحسين عليه السلام، ص ٣٤٠.

٢. ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، ص ١١٩؛ سه مقتل گويا در حماسه عاشورا، ص ١٠٨؛ ابی مخنف، مقتل الحسين عليه السلام، ص ١٤٧.

٣. الكنى و الالقاب، ج ١، ص ٣٣، شرح الاخبار، ج ٣، ص ٢٤٥؛ تسمية من قتل مع الحسين عليه السلام، ص ١٥٦؛ ذخيرة الدارين، ص ٤٣٦؛ نقد الرجال، ج ٣، ص ٣٣٧؛ سه مقتل گويا در حماسه عاشورا، ص ١٠٨؛ قاموس الرجال، ج ١١، ص ٢٤٥؛ معجم رجال الحديث، ج ١٤، ص ٤٩؛ المفيد من معجم رجال الحديث، ص ٤٢٧؛ طرائف المقال، ج ٢، ص ٧٠؛ خاتمة المستدرک، ج ٨، ص ٢٥٣.

٤. قاموس الرجال، ج ١١، ص ٢٤٥؛ معجم رجال الحديث، ج ١٤، ص ٤٩؛ المفيد من معجم رجال الحديث، ص ٤٢٧؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ٦، ص ٥١؛ طرائف المقال، ج ٢، ص ٧٠؛ خاتمة المستدرک، ج ٨، ص ٢٥٣.

بن عمرو بن عریب الصائدی^۱ و ابو ثمامه الصائدی^۲ و ابو ثمامة الصیداوی^۳
و عمر بن عبدالله^۴ و عمرو بن عبدالله بن کعب^۵ و عمر بن کعب^۶ و عمرو
بن عبدالله الهمدانی الصائدی^۷ نام برده‌اند.

وی از سوارکاران و یکی از شخصیت‌های معروف و دلاور کوفه و از
یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام حضور
داشته و بعد از ایشان به حسن بن علی علیه السلام پیوسته است.^۸ بعد از به درک
واصل شدن معاویه با بقیه سران کوفه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی

۱. تاج العروس، ج ۵، ص ۷۳؛ جمهرة انساب العرب، ص ۳۹۵.
۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۲۴۵؛ البداية و
النهاية، ج ۸، ص ۱۸۴؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۱۱؛ مقتل الحسین علیه السلام ابی
مخنف، ص ۳۳؛ مقتل الحسین علیه السلام مرقم، ص ۲۵۷؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۵،
ص ۴۴۱، الكنى و الالقاب، ج ۱، ص ۳۳؛ ذخيرة الدارين، ص ۴۳۶؛ جمهرة انساب
العرب، ص ۳۹۵، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵۳.
۳. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۴۹؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی،
ج ۲، ص ۲۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۳۸.
۴. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۹؛ المفید من معجم رجال الحديث؛ ص ۴۲۷؛ معجم
رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۴۹؛ انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۶۲.
۵. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۴۹؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۱۱.
۶. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۱؛ موسوعة كربلاء، ج ۲، ص ۲۴.
۷. مع الרכب الحسینی، ج ۳، ص ۲۹۵.
۸. همان؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۸؛ ذخيرة الدارين، ص ۴۳۷؛ سه مقتل گویا
در حماسه عاشورا، ص ۱۰۸؛ تسمية من قتل مع الحسین علیه السلام، ص ۱۵۶؛ ابصار
العين فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۱۹، مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف، ص ۱۴۷
پاورقی؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۶، ص ۵۱.

جمع شده و جهت بیعت با امام حسین علیه السلام به ایشان نامه نوشت.^۱ با ورود جناب مسلم بن عقیل علیه السلام با توجه به تخصصی که در اسلحه‌شناسی داشت مسئول جمع‌آوری و خرید اسلحه شد.^۲ هنگامی که ابن زیاد جناب هانی بن عروه را دستگیر کرد، جناب مسلم بن عقیل مردم را جهت آزادسازی جناب هانی ترغیب نموده و درخواست محاصره قصر دارالاماره را داشت. فرماندهی دو قبیله تمیم و همدان را به ابو ثمامه سپردند.^۳ طائفه همدان، همان طائفه‌ای است که جناب حارث همدانی

۱. ابصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۱۹؛ واقعه کربلا، ص ۲۹۶؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۳۳؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام فی الکتاب و السنة و التاريخ، ج ۴، ص ۱۵۵؛ ذخيرة الدارين، ص ۴۳۷؛ تاريخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۲؛ سه مقتل گویا در حماسه حسینی، ص ۱۰۸، مقتل الحسين علیه السلام ابو مخنف، ص ۱۴۷.

۲. الخوارج و الشيعة، ص ۱۰۵؛ مقتل الحسين علیه السلام ابو مخنف، ص ۳۳؛ مع الרכب الحسين، ج ۳، ص ۲۹۵؛ موسوعة عاشورا، ص ۲۶؛ ذخيرة الدارين، ص ۴۳۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۶؛ حیات فکری و سیاسی ائمه علیهم السلام، ص ۱۸۴؛ سه مقتل گویا در حماسه حسینی، ص ۱۰۸؛ مقتل الحسين علیه السلام ابو مخنف، ص ۱۴۷؛ ليلة عاشوراء فی الحديث و الادب، ص ۱۷۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۳؛ خاتمة المستدرک، ج ۸، ص ۲۵۳.

۳. انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۰۴؛ مقتل الحسين علیه السلام ابو مخنف، ص ۱۴۷؛ ابصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۱۹؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ۱۰۸؛ ذخيرة الدارين، ص ۴۳۷؛ الكامل لابن اثیر، ج ۴، ص ۳۱؛ مع الרכب الحسينی، ج ۳، ص ۲۹۵؛ حیات الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۳۸۱؛ اخبار الطوال فارسی، ص ۲۸۶.

از آن طایفه بود که ماجرای حارث و امیرالمؤمنین علیه السلام در تاریخ ثبت شده و درس خوبی به عاشقان ایشان می‌دهد. نقل می‌کنند که جناب حارث، شبی به منزل علی بن ابیطالب علیه السلام رفته و درخواست زیارت حضرت را می‌نماید. وقتی به درب منزل حضرت رسید امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند: دلیل آمدنت چیست؟ حارث گفت: یا امیرالمؤمنین محبت شما مرا به اینجا کشانیده است. دلم برای شما تنگ شده و آرزوی دیدار شما را داشتم. حضرت فرمود: حال من جزا و پاداش این عملت را به تو می‌گویم. آنگاه آن حضرت فرمودند: بدان ای حارث که نمیرد آن کسی که مرا دوست دارد الا آن که در وقت جان دادن مرا ببیند و به دیدن من، امیدوار رحمت الهی گردد و همچنین نمی‌میرد کسی که مرا دشمن دارد الا آن که در وقت مردن مرا ببیند و از دیدن من، در عرق خجالت و ناامیدی نشیند.^۱ این حدیث را سید حمیری به شعر درآورده و گفته:

يَا حَارُّ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا^۲

آری! این جزای ارادت به اهل بیت علیهم السلام است. ابوثمامه نیز از همین خاندان بوده و در تمام لحظات عمر از ارادتش چیزی کاسته نشد. ابو

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۱؛ رجال کشی، ص ۸۹؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۲۹۲؛ مسند الامام الشهيد، ج ۳، ص ۳۴۲؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۲۲؛ مسند الامام الحسين علیه السلام، ص ۷۵۱، منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۷۰.

۲. احقاق الحق، ج ۳، ص ۷۱؛ ادب الطف، ج ۱، ص ۲۰۶؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۰؛ ج ۳۹، ص ۲۴۵؛ بشاره المصطفی، ص ۵؛ الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۸۱۲؛ ریاض الابرار، ج ۱، ص ۲۷؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۵۲؛ کامل بهایی، ص ۶۲؛ کشف الغمه فی معرفه الائمه علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۲۰۸.

ثمامه به همراه مسلم بن عقیل و مردم قصر را محاصره نمودند. اما با شهادت دروغ قاضی شریح و ارباب و تطمیع مردم سست اعتقاد، همه برگشتند و متأسفانه جناب هانی بن عروه به شهادت رسید.^۱ بعد از شهادت ایشان ابن زیاد دستور تعقیب بزرگان کوفه من جمله جناب ابو ثمامه را صادر و یاران وفادار جناب مسلم بن عقیل مجبور به پنهان شدن در بین قبیله‌ها شدند. جناب ابو ثمامه و جناب نافع بن هلال توانستند خود را نجات دهند و به کاروان حسین بن علی علیه السلام برسانند.^۲ این دو بزرگوار بعد از ملحق شدن به عاشورائیان نقش محافظ شخصی امام حسین علیه السلام را بر عهده گرفتند. چنانکه جناب مفید داستانی را در مورد زیرکی و مراقبت ابو ثمامه از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند و می‌فرماید:

و قَالَ الْمُفِيدُ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ قَدِمَ عَلَيْهِمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ مِنَ الْكُوفَةِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارْسَ فَنَزَلَ بَنِي نَوَى فَبَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام عُرْوَةَ بْنَ قَيْسٍ الْأَحْمَسِيِّ فَقَالَ لَهُ أَتَيْتَهُ فَسَلُّهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِكَ وَمَا تُرِيدُ وَكَانَ عُرْوَةُ مِمَّنْ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ فَاسْتَحْيَا مِنْهُ أَنْ يَأْتِيَهُ.

۱. اخبار الطوال، ص ۲۳۸؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۱؛ تحفة الازهار، ج ۲، ص ۵۱؛ ریاض الابرار، ج ۱، ص ۲۱۱؛ مسند الامام الشهید، ج ۱، ص ۳۵۹؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۲۹۶؛ موسوعة كربلا، ج ۱، ص ۴۸۰؛ نه‌ایة الارب، ج ۲۰، ص ۳۹۶.

۲. ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۱۹؛ ذخیره الدارین، ص ۴۳۷، مع الركب الحسینی، ج ۳، ص ۲۹۵؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ۱۰۹؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف، ص ۱۴۹ پاورقی.

فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَى الرُّسَاءِ الَّذِينَ كَاتَبُوهُ وَ كُلُّهُمْ أَبِي ذَلِكَ وَ كَرِهَهُ. فَقَامَ إِلَيْهِ كَثِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيِّ وَ كَانَ فَارِسًا شَجَاعًا لَا يَرَدُّ وَجْهَهُ شَيْءَ فَقَالَ لَهُ أَنَا أَذْهَبُ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ لَنْ شِئْتَ لِأَفْتِكَنَّ بِهِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مَا أُرِيدُ أَنْ تَفْتِكَ بِهِ وَ لَكِنْ أَتَيْتِهِ فَسَلُّهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِهِ.

فَأَقْبَلَ كَثِيرٌ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُو مُثَمَّةَ الصِّدَاوِيِّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ جَاءَكَ شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَجْرُوهُ عَلَى دَمٍ وَ أَفْتِكُهُمْ وَ قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ ضَعْ سَيْفَكَ قَالَ لَا وَ اللَّهُ وَ لَا كَرَامَةَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولٌ إِنْ سَمِعْتُمْ كَلَامِي بَلَّغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ إِلَيْكُمْ وَ إِنْ أَبَيْتُمْ أَنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ.

قَالَ فَإِنِّي أَخَذُ بِقَائِمِ سَيْفِكَ ثُمَّ تَكَلَّمُ بِحَاجَتِكَ قَالَ لَا وَ اللَّهُ لَا تَمَسَّهُ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي بِمَا جِئْتَ بِهِ وَ أَنَا أَبْلَغُهُ عَنْكَ وَ لَا أَدْعُكَ تَدْنُو مِنْهُ فَإِنَّكَ فَاجِرٌ قَاسِتٌ وَ أَنْصَرِفْ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَأَخْبِرْهُ الْخَبَرَ.

فَدَعَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ قُرَّةَ بْنَ قَيْسِ الْحَنْظَلِيِّ فَقَالَ لَهُ وَيْحَكَ الْفَقْرُ حَسِينًا فَسَلُّهُ مَا جَاءَ بِهِ وَ مَاذَا يُرِيدُ فَأَتَاهُ قُرَّةٌ فَلَمَّا رَأَاهُ الْحُسَيْنُ مُقْبِلًا قَالَ أَ تَعْرِفُونُ هَذَا فَقَالَ حَبِيبُ بْنُ مُطَاهِرٍ هَذَا رَجُلٌ مِنْ حَنْظَلَةَ مَيِّمٍ وَ هُوَ ابْنُ أُخْتِنَا وَ قَدْ كُنْتُ أَعْرِفُهُ بِحَسَنِ الرَّأْيِ وَ مَا كُنْتُ أَرَاهُ يَشْهَدُ هَذَا الْمَشْهَدَ.

فَجَاءَ حَتَّى سَلَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ أَبْلَغَهُ رِسَالَةَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرَ هَذَا أَنْ أَقْدَمَ فَأَمَّا إِذَا كَرِهْتُمُونِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ فَقَالَ حَبِيبُ بْنُ مُطَاهِرٍ وَيْحَكَ يَا قُرَّةُ أَتَيْنَ تَذْهَبُ إِلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ أَنْصَرِفْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي بِأَبَائِهِ أَيْدِكَ اللَّهُ بِالْكَرَامَةِ.

فَقَالَ لَهُ قُرَّةُ أَرْجِعْ إِلَى صَاحِبِي بِجَوَابِ رِسَالَتِهِ وَ أَرَى رَأْيِي فَأَنْصَرِفْ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ وَ أَخْبِرْهُ الْخَبَرَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَرْجُو أَنْ يُعَافِيَنِي اللَّهُ مِنْ حَرْبِهِ وَ قِتَالِهِ.

فردای آن روز عمر بن سعد بن ابی وقاص از کوفه با چهار هزار نفر سوار آمد و در نینوا پیاده شد و عروة بن قیس احمسی را نزد امام

حسین علیه السلام فرستاد و گفت: از حسین سؤال کن: چه باعث شده که تو اینجا آمده‌ای و چه منظوری داری و چه می‌خواهی؟ ولی چون عروه از آن افرادی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود لذا خجالت می‌کشید نزد آن حضرت برود.

عمر بن سعد این فرمان را به کلیه آن بزرگانی که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته بودند عرضه کرد، ولی آنان نپذیرفتند!! پس از این جریان کثیر بن عبد الله شعبی که سواری شجاع بود و چیزی از او جلوگیری نمی‌کرد بلند شد و به عمر بن سعد گفت: من نزد حسین می‌روم، به خدا قسم اگر بخواهی او را غفلتاً می‌کشم! عمر بن سعد گفت: منظور من این نیست که او را غفلتاً بکشی، فقط نزد حسین برو و بگو: چه باعث شده که به این سرزمین آمده.

وقتی این دستور به کثیر داده شد آن ملعون نقشه ترور امام علیه السلام را طرح‌ریزی و سپس به سمت امام علیه السلام حرکت نمود و ابو ثمامه صیداوی او را دید به امام حسین علیه السلام گفت: یا ابا عبد الله! خدا امور تو را اصلاح کند! مردی که خطرناک‌ترین اهل زمین و پر جرات‌ترین و خونریز و پر خدعه‌ترین مردم است نزد تو می‌آید!! وقتی او نزدیک آمد ابو ثمامه در مقابل او ایستاد و به او گفت: شمشیر خود را رها کن و آن را تحویل بده! کثیر گفت: نه به خدا! من این عمل را انجام نمی‌دهم. من بیشتر از یک فرستاده نیستم، اگر گوش می‌دهید پیغامی را که برای شما آورده‌ام می‌گویم و اگر نمی‌پذیرید باز می‌گردم.

ابو ثمامه که مطمئن به نیت پلید کثیر بن عبدالله شد گفت: پس در حالی وارد می شوی که دست من روی قبضه شمشیر تو بوده و قبضه شمشیرت را بگیرم تا سخن خود را بگوئی. اما باز این بی حیا قبول نکرده و گفت به هیچ عنوان اجازه این کار را به تو نمی دهم. نه به خدا دست تو نباید به شمشیر من برسد، ابو ثمامه گفت: پس پیغامی که داری برای من بگو، تا من آن را به عرض امام حسین برسانم، ولی من اجازه نمی دهم تو به آن حضرت نزدیک شوی! زیرا تو شخصی پست و تبه کار و خونریز هستی. کثیر بن عبدالله که تمام نقشه هایش برملا شده بود به یکدیگر دشنام دادند و بدون ملاقات با امام علیه السلام به سمت لشکر عمر بن سعد حرکت نمود و جریان را برایش شرح داد.

عمر بن سعد قره بن قیس حنظلی را خواست و به او گفت: وای بر تو! نزد حسین برو و سوال کن: برای چه چیزی اینجا آمده است و چه منظوری دارد! هنگامی که قره خدمت امام حسین علیه السلام رسید و چشم آن حضرت به وی افتاد فرمود: این مرد را می شناسید؟ حبیب بن مظاهر گفت: این مردی است از قبیله حنظله تمیم، او پسر خواهر ماست. من او را به خوبی رأی می شناسم! من او را ندیده بودم که در اینجا آمده باشد. آن مرد همچنان آمد تا بر امام حسین سلام کرد و پیام ابن سعد را به آن حضرت رسانید. امام حسین فرمود: اهل شهر شما برای من نامه نوشتند که به این دیار بیایم. اگر از آمدن من ناراضی باشید باز می گردم. حبیب بن مظاهر به قره فرمود: وای بر تو! کجا می روی؟ به سوی گروه

ستمکیشان و ظالمان؟! برگرد، این مرد یعنی امام حسین را یاری کن حسین شخصیتی است که خدا به وسیله پدران بزرگوارش تو را به این مقام عالی رسانیده است.

قره گفت: اکنون جواب پیغام عمر را به او می‌رسانم و درباره پیشنهاد تو فکر می‌کنم. قره به سوی ابن سعد بازگشت و جریان را برایش شرح داد. عمر بن سعد گفت: امیدوارم که خدا مرا از محاربه و مقاتله با حسین معاف بدارد.^۱

آری! نکته مهم در این بحث عاشورا این است که اصلاً عاشورا بحث جنگ نیست، و نمی‌توان تمام جنگ را به مقابله هفتاد و چند نفر در مقابل سی هزار نفر اطلاق نمود، بلکه بحث محافظت از امام حسین علیه السلام و دفاع از ایشان است. اصحاب امام حسین علیه السلام تنها با جان دادن خویش

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۴؛ المجالس العاشورية، فی الماتم الحسينية، ص ۱۹۶؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۰۳؛ نهاية الارب فی فنون الادب، ج ۲۰، ص ۴۲۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۸۶؛ مقتل الحسین علیه السلام ابو مخنف، ص ۹۵؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۰؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۶۲؛ لواعج الاشجان، ص ۱۰۸؛ وقعة الطف، ص ۱۸۳؛ نفس المهموم، ص ۱۹۱؛ منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۸۴؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ مقتل الحسین علیه السلام مقرر، ص ۲۰۴؛ مسند الامام الشهید، ج ۱، ص ۴۹۴؛ کامل البهائی، ج ۲، ص ۳۴۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۸۶؛ مستدرک عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۳۵؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۴۱۲؛ ذخيرة الداین، ص ۴۳۸؛ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۵۷.

می‌خواستند از امام خود محافظت و شهادت ایشان را به تأخیر بیندازند. همه می‌دانستند که هدف ابن زیاد و عمر بن سعد شهادت امام حسین علیه السلام است و هر کس تا آنجا که می‌توانست می‌خواست با فدا کردن جان خویش این اتفاق نیفتاده و تا زنده بودن آنها به تأخیر بیفتد. جناب ابو ثمامه نیز چنان به امام علیه السلام عشق ورزیده که لحظه به لحظه با امام علیه السلام بوده و از جان ایشان حفاظت نموده و اجازه کوچک‌ترین تهدیدی را نسبت به جان حسین بن علی علیه السلام ندادند و با این تیزبینی خطر ترور را دفع و کثیر را به خیمه خودش برگرداند که نشان از عشق و ولایت‌مداری و بصیرت ابو ثمامه نسبت به امام زمانش می‌باشد.

ظهر عاشورا و یادآوری وقت نماز

در روز عاشورا و در اوج جنگ، جناب ابو ثمامه صائدی حماسه جدیدی از دین‌مداری رقم زد. همچنان از یاران امام حسین یکی دو تا شهید می‌شدند. چون تعداد آنان کم بود. لذا هر کسی از ایشان شهید می‌شد نمودار بود، ولی با اینکه از لشکر ابن سعد ده نفر ده نفر کشته می‌شد نمودار نبود، زیرا تعداد ایشان زیاد بود.

هنگامی که ابو ثمامه صیداوی با این منظره مواجه شد به امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا ابا عبدالله! جانم فدای تو باد، این گروه به تو نزدیک شده‌اند. به خدا قسم کشته نخواهی شد، مگر اینکه من در

حضور تو کشته کردم. ولی در عین حال، من دوست دارم خدا را در حالی ملاقات نمایم که این نماز را خوانده باشم.

امام حسین علیه السلام روی بر آسمان کرد و فرمود: به یاد نماز آمدی، خدا تو را از نمازگزاران محسوب نماید. آری! اکنون اول وقت نماز است. از این مردم بخواهید دست از ما بردارند تا نماز بخوانیم.

حصین بن نمیر - که لعنت خدا بر او باد - جسارتی کرد و گفت: این نماز قبول نیست. حبیب بن مظاهر در جوابش گفت: ای خبیث! تو گمان می کنی نماز پسر دختر پیامبر خدا قبول نمی شود و نماز توی الاغ یا شراب فروش قبول می شود.^۱ نکته مهم این بحث این است که مؤمن واقعی چنان عاشق و شیفته نماز است که حتی در بدترین شرایط جنگی نیز دست از نماز برنداشته و مشتاق نماز و عبادت معبود است. اگر

۱. نفس المهموم، ص ۲۴۴۰؛ موسوعة كربلا، ج ۲، ص ۸۱؛ موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۶، ص ۱۶۶؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۲۰؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۲۵۳؛ لواعج الاشجان؛ ص ۱۱۷؛ الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۷۰؛ مستدرک عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۶۴؛ ذخيرة الدارين، ص ۴۳۸؛ حياة الامام الحسين، ج ۳، ص ۲۱۸؛ تسليية المجالس، ج ۲، ص ۲۹۱، تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۹؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۰؛ المجالس، ج ۲، ص ۲۹۱. تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۹؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۰؛ المجالس العاشورية في اتمام الحسينيه، ص ۳۷۳؛ نهاية الارب في فنون الادب، ج ۲۰، ص ۴۵۰؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۶؛ تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۳۳۴؛ معالم المدرستين، ج ۳، ص ۱۱۰.

ارتباط با معبود مستحکم شود چنان حالتی ایجاد خواهد نمود که فرد برای لحظهٔ وصال به معبود لحظه‌شماری می‌کند و نماز را وسیله وصال به یار می‌بیند. ابو ثمامه چنان شیفتهٔ معبود بود که آرزوی خواندن و اقامه آخرین نماز در رکاب امام خویش را داشت و درخواست کرد حال که به وصال نزدیک شده‌ایم دوست دارم آخرین نماز را با شما خوانده و بعد به دیدار معبود خویش بشتابم. آری! اینکه دین را با عمل می‌بایست تبلیغ نمود، همین عمل ابو ثمامه است.

ابن عباس می‌گوید: در جنگ صفین، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در میدان نبرد، مرتب به آسمان نگاه می‌کرد و مثل اینکه منتظر چیزی بود. من که چشم انتظاری امام را دیدم، سؤال کردم: یا امیرمؤمنان! نگران چیزی هستید؟ امام فرمود: منتظر رسیدن وقت نمازم تا نماز را در اول وقت بخوانم. ابن عباس گفت: در این وقت حساس نمی‌توانیم دست از جنگ برداشته و مشغول نماز گردیم. امام فرمود: دلیل جنگیدن ما با اینها چیست؟ جز اینکه ما برای نماز با دشمنان می‌جنگیم. امام حسین علیه السلام نیز پسر همان امام است و همان هدف را دنبال می‌کند و چنان به عبادت و نماز و تلاوت قرآن عشق می‌ورزد که عصر روز نهم، وقتی سپاه دشمن آمادهٔ حمله شده، حضرت عباس علیه السلام برادر گرامی خود را به سوی آنان فرستاد تا یک شب مهلت بگیرد و فرمود: اگر توانستی آنان را امشب منصرف کن تا امشب را نماز خوانده و خدا را عبادت نماییم که خدا می‌داند من نماز و خواندن قرآن را دوست دارم. امام حسین علیه السلام این شیفته و عاشق عبادت با رفتار و عمل خود، اهمیت نماز را یادآور شده و

با عمل خود دعوت کننده به احکام دین بود. و این بود که وقتی ظهر عاشورا ابو ثمامه صائدی به امام علیه السلام نماز ظهر را یادآور شد، برای آن یار با وفایش دعا کرد و فرمود: «نماز را یادآور شدی؛ خداوند تو را از نماز گزاران قرار دهد!»

اذن میدان گرفتن ابو ثمامه

ابو ثمامه وقتی نماز ظهر عاشورا را با امام حسین علیه السلام خواند، حضور امام علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد:

يا أبا عبد الله اتى قد هممت أن الحق بأصحابي وكرهت أن أتخلف و
أراك وحيداً من أهلك قتيلاً.

آقا و مولای من! دوست دارم به یارانم ملحق شوم
و دوست ندارم که شما را دور از خاندانت کشته
ببینم و به میدان نروم. اجازه دهید به میدان رفته و
جان خویش را فدای شما بنمایم.

امام علیه السلام که اشتیاق ابو ثمامه را به این وصال مشاهده نمود فرمود:
«تقدم فإننا لا حقون بك عن ساعة؛ برو ما هم تا لحظاتی دیگر به تو

ملحق خواهیم شد.»^۱ ابو ثمامه با شجاعت تمام با خواندن رجز وارد میدان شد:

عَزَاءٌ لِّأَلِ الْمُصْطَفَى وَبَنَاتِهِ عَلَى حَبْسِ خَيْرِ النَّاسِ سَبِطِ مُحَمَّدٍ
عَزَاءٌ لِّزَهْرَاءِ النَّبِيِّ وَزَوْجِهَا خَزَانَةِ عِلْمِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدِ
عَزَاءٌ لِأَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ كُلِّهِمْ وَحُزْنَا عَلَى حَبْسِ الْحُسَيْنِ الْمُسَدَّدِ
فَمَنْ مَبْلَغُ عَنِّي النَّبِيِّ وَبَنَتِهِ بِأَنَّ ابْنَكُمْ فِي مَجْهَدٍ أَيْ مَجْهَدٍ^۲

تسلیت به آل پیامبر، محمد مصطفی ﷺ و دختران حضرت به دلیل گرفتاری و حبس بهترین مردمان که نوه ایشان است.

تسلیت به فاطمه زهرا ی پیامبر و شوهرش که گنجینه و مخزن علم خدا بعد از پیامبر احمد است.

تسلیت به همه اهل مشرق و مغرب و حزن و اندوه بر گفتاری حسین بن علی درست کردار و استوار

پس چه کسی پیام رسان من به پیامبر اکرم و دختر بزرگوارش است که فرزند شما در سختی است آن هم چه سختی ای.

-
۱. موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۵۳۹؛ كربلاء، الثورة و المأساة، ص ۳۱۹؛ موسوعة شهادة المعصومين عليه السلام، ج ۲، ص ۲۲۰؛ ابصار العين في انصار الحسين، عليه السلام، ص ۱۲۱.
 ۲. نفس المهموم، ص ۲۶۷؛ المناقب، ج ۴، ص ۱۰۵؛ مسند الامام الشهيد، ج ۲، ص ۸۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵۳؛ الموسوعة الكبرى، عن فاطمة الزهراء عليها السلام، ج ۶، ص ۳۱۷.

ابو ثمامه مشغول جنگ شد و بعد از برداشتن جراحات بسیاری پسر عموی او به نام قیس بن عبدالله صائدی که در لشکر عمر سعد و مقابل امام حسین علیه السلام مشغول جنگ بود به سمت ابو ثمامه آمد و ایشان را به شهادت رساند.^۱

محافظت از امام حسین علیه السلام و مقدم دانستن ایشان بر جان خود و یاد نماز و اقامه نماز ابو ثمامه باعث می شود که امام زمان (عج) در زیارت ناحیه مقدسه به ایشان سلام نموده و از این بزرگمرد یاد نمایند.

۱. ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۳۱؛ ذخیره الدارین، ص ۴۳۹؛ مقتل الحسین علیه السلام، مقرر، ص ۲۵۷؛ مسند الامام الشهید، ج ۲، ص ۹۰؛ موسوعة کربلا، ج ۲، ص ۸۷.

فصل ہفتم:

نرید بن زیاد بن مہاصر (ابو الشعاء)

السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادٍ بْنِ مُهَاصِرِ الْكِنْدِيِّ^١

جناب یزید بن زیاد بن مهاجر (مهاصر) بن نعمان کندی^٢ از قبیله بن بهدله معروف به «ابوالشعثاء» قاری قرآن و شجاع و دلیر که در تیراندازی بسیار مهارت داشت^٣. از وی در منابع تاریخی به نام‌های یزید

١. تاج العروس، ج ٧، ص ٦٢٤؛ موسوعة كربلاء، ج ٢، ص ٦٨؛ تعريب منتهی الآمال، ج ١، ص ٦٦٦، المقرم، مقتل الحسين (ع)، ص ٢٥٣؛ البداية و النهاية، ج ٨، ص ١٨٥.

٢. زندگانی حضرت امام حسين (ع)، ج ٣، ص ٢٧٧؛ نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، ص ١٧٨؛ مع الרכب الحسيني، ج ٤، ص ٣٠٣؛ موسوعة عاشوراء، ص ٤٨٩؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ١٣٩؛ أعيان الشيعة، ج ٢، ص ٣٦١؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ (ع)، ص ١٧١؛ وقعة الطف، ص ٢٣٧؛ نفس المهموم، ص ٥٨٥؛ مسند الإمام الشهيد (ع)، ج ٢، ص ٧٤؛ فرهنگ عاشورا، ص ٤٨٢؛ ذخيرة الدارين، ص ٤٢٦؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ٢٣٢؛ أعيان الشيعة، ج ٢، ص ٣٦١؛ أنساب الأشراف، ج ٣، ص ١٩٧؛ أبو مخنف، مقتل الحسين (ع)، ص ١٥٨؛ قاموس الرجال، ج ١١، ص ١١٥؛ أنصار الحسين (ع)، ص ١١١؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ٨، ص ٢٥٣؛ موسوعة شهادة المعصومين (ع)، ج ٢، ص ٢٢٥؛ كربلاء، الثورة والمأساة، ص ٣١٢ — ٣١٣؛ مستدرکات أعيان الشيعة، ج ١، ص ٢٥٠؛ تاريخ الطبري، ج ٤، ص ٣٣٩؛ قاموس الرجال، ج ١١، ص ١٠١؛ لواعج الأشجان، ص ١٣٦ — ١٣٨؛ أنساب الأشراف، ج ٣، ص ١٩٨.

٣. زندگانی حضرت امام حسين (ع)، ج ٣، ص ٢٧٧؛ نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، ص ١٧٨؛ موسوعة عاشوراء، ص ٤٨٩؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ١٣٩؛ نفس المهموم، ص ٥٨٥؛ فرهنگ عاشورا، ص ٤٨٢؛ ذخيرة الدارين، ص ٤٢٦؛ حياة الإمام الحسين (ع)، ج ٣، ص ٢٣٥؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ٢٣٢؛ البداية و النهاية، ج ٨، ص ١٨٥؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ (ع)، ص ١٧١؛ أبو مخنف، مقتل الحسين (ع)، ص ١٥٨.

بن مهاجر^۱، زیاد بن مهاصر (مهاجر)^۲، یزید بن ابی زیاد^۳، یزید بن المهاصر الجعفی^۴، یزید بن مهاجر الکنانی^۵، یزید بن مهاصر الکندی^۶، زائده بن مهاجر^۷ نام برده‌اند.

از جمله کسانی است که توانست فاصله بهشت تا جهنم را با چشم بهم زدن طی نماید و خود را در زمره عاقبت به خیران قرار دهد و «دعای اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً» در حق خود مستجاب ببیند. بنابر نقلی در ابتدای وقت از یاران عمر سعد بود و بعد از برخورد عمر سعد با امام حسین علیه السلام و ارائه پیشنهادات امام علیه السلام به عمر سعد و نپذیرفتن ابن سعد، راه زندگی خویش را عوض نموده و فدائی امام علیه السلام شد.^۸

۱. مثير الأحزان، ۶۱؛ العوالم، الإمام الحسين علیه السلام، ص ۲۷۴.
۲. شیخ صدوق، امالی، ص ۱۳۷، المجلس ۳۰، ح ۱، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۳، ص ۴۵۵.
۳. نهاية الأرب، ج ۲۰، ص ۴۵۵؛ الكامل فی التأریخ، ج ۳، ص ۲۹۳.
۴. المناقب، ج ۴، ص ۱۰۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۸؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۱۱۵.
۵. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۸۳.
۶. زبیدی، تاج العروس، ج ۷، ص ۶۲۴.
۷. مع الרכب الحسيني، ج ۴، ص ۳۰۳؛ أنصار الحسين علیه السلام، ص ۱۱۷.
۸. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۷؛ نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، ص ۱۷۸، موسوعه عاشوراء، ص ۴۸۹؛ وقعة الطف، ص ۲۳۷؛ نهاية الأرب، ج ۲۰، ص ۴۵۵؛ نفس المهموم، ص ۵۸۵؛ موسوعه كربلاء، ج ۲، ص ۶۸؛ مقتل الحسين علیه السلام، ص ۲۵۳؛ مسند الإمام الشهيد علیه السلام.

در بین یاران امام حسین علیه السلام چند استاد قرآن وجود داشت؛ از جمله جناب حبیب بن مظاهر، جناب برید، یزید بن حصین و جناب ابوالشعثاء که در زندگی هر کدام به نحوی قرآن تأثیرگذار بود. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً بَيَضَاءَ فَجَالِ الْقَلْبِ يَطْلُبُ الْحَقَّ ثُمَّ هُوَ إِلَى أَمْرِكُمْ أَسْرَعُ مِنَ الطَّيْرِ إِلَى وَكْرِهِ»^۱ اگر خداوند اراده نماید به فردی خیری عنایت نماید، در قلب او نقطه‌ی روشن ایجاد خواهد نمود که جویای حق شده و به سمت حقیقت خواهد رفت همانطور که پرنده به سرعت به سوی لانه‌اش می‌رود.»

خداوند متعال در قلب جناب ابوالشعثاء نیز نقطه‌ی روشنی ایجاد کرده بود که توانست بین آن همه ظلمت و تاریکی راه حق را شناخته و

→

ج ۲، ص ۷۴؛ الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۳؛ حیاة الإمام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۳۵؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف، پاورقی ص ۱۵۸؛ مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف، ص ۱۵۸؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۱۱۵؛ موسوعة شهادة المعصومین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲۵؛ كربلاء، الثورة والمأساة، ص ۳۱۲-۳۱۳؛ مستدرکات أعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۵۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۹؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۱۰۱؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۰۷؛ لواعج الأشجان، ص ۱۳۶-۱۳۸؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶.

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۱؛ تحف العقول، ص ۳۱۳؛ بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۵، ص ۲۰۴؛ ج ۷۵، ص ۲۹۲؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، ج ۲۰، قسم ۲، الصادق علیه السلام، ص ۶۴۷؛ مکاتیب الأئمة (علیهم السلام)، ج ۴، ص ۲۲۲.

همچون پرنده‌ای تیزپرواز به سوی حق پرواز نماید. و این همان اثر قرآن است؛ چرا که علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «وَالْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ تَكْتُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ»^۱ در خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر خداوند در آن گفته شود برکت در آن خانه زیاد شده و ملائکه در آن حاضر شده که «إذا جاء الحق زهق الباطل» و بعد از حضور ملائکه، شیطان از آنجا خواهد رفت. آری! قرآن به وجود او برکت داد و عمر سعد را از او دور نمود و امام علیه السلام را به بالین او فرستاد.

عکس العمل ابوالشعثاء به مالک بن نسیر

وقتی که حرّ بن یزید ریاحی راه را بر روی کاروان امام علیه السلام بست، برای کسب تکلیف از ابن زیاد به وی نامه‌ای نوشت و از او درخواست

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۴۹۹، عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۲۴۸؛ روضة المتقين فی شرح من لایحضره الفقیه (ط - القدیمة) ج ۱۳، ص ۱۲۹؛ شرح الکافی، الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۱۰، ص ۲۴۵؛ الوافی، ج ۹، ص ۱۴۴۵؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۹۹؛ الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)، ج ۳، ص ۳۲۹؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة علیهم السلام، ج ۳، ص ۷۶؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۷۵؛ حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۰۲؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۲، ص ۱۳۱؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۰، ص ۱۶۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۸۵؛ تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۰، ص ۴۰۱؛ الحیة، ترجمه احمد آرام، ج ۲، ص ۲۵۱.

تکلیف نمود. ابن زیاد، به مالک بن نسیر کندی مأموریت داد تا جواب نامه را به حربن یزید برساند.

فَلَمَّا أَصْبَحَ نَزَلَ وَ صَلَّى بِهِمُ الْغَدَاةَ ثُمَّ عَجَلَ الرُّكُوبَ وَ أَخَذَ يَتَيسَّرُ بِأَصْحَابِهِ يُرِيدُ أَنْ يُفَرِّقَهُمْ قِيَّاتِهِ الْحَرَّ بْنَ يَزِيدَ فَبَرِّدَهُ وَ أَصْحَابَهُ فَجَعَلَ إِذَا رَدَّهُمْ نَحْوَ الْكُوفَةِ رَدًّا شَدِيدًا اِمْتَنَعُوا عَلَيْهِ فَارْتَفَعُوا فَلَمْ يَزَالُوا يَتَسَايَرُونَ كَذَلِكَ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى نَيْنَوَى بِالْمَكَانِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا رَاكِبٌ عَلَى نَجِيبٍ لَهُ عَلَيْهِ سِلَاحٌ مُتَنَكِّبًا قَوْسًا مُقْبِلًا مِنَ الْكُوفَةِ فَوَقَّفُوا جَمِيعًا يَنْتَظِرُونَهُ.

هنگامی که صبح شد امام حسین علیه السلام پیاده شد و نماز صبح را اقامه نمود. سپس به به سرعت سوار بر اسب شد و با اصحاب خود از طرف چپ حرکت نمود. ولی حرب بن یزید می آمد و به شدت آن حضرت را با یارانش به طرف کوفه باز می گردانید. آنان همچنان به طرف چپ می رفتند تا اینکه وارد نینوا شدند ناگاه با سواری مواجه شدند که بر اسب نیکوئی سوار و سلاح جنگ پوشیده بود و از طرف کوفه می آمد آنان متوقف شدند و در انتظار آن سوار ماندند.

فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَى الْحَرِّ وَ أَصْحَابِهِ وَ لَمْ يَسَلِّمْ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ وَ دَفَعَ إِلَى الْحَرِّ كِتَابًا مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَإِذَا فِيهِ أَمَّا بَعْدُ فَجَعَلَ جَعَجَعَ بِالْحُسَيْنِ حِينَ بَلَغَكَ كِتَابِي هَذَا وَ يَقْدَمُ عَلَيْكَ رَسُولِي وَ

لَا تُنْزِلُهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ فِي غَيْرِ خُضْرٍ وَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ وَ قَدْ أَمَرْتُ رَسُولِي أَنْ
يَلْزَمَكَ وَ لَا يُفَارِقَكَ حَتَّى يَأْتِيَنِي بِإِنْقَاذِكَ أَمْرِي وَ السَّلَامُ.

هنگامی که آن سوار پیش آنان رسید بر حر و یارانش سلام کرد، ولی به امام حسین علیه السلام و اصحابش سلام نکرد! سپس نامه‌ای از ابن زیاد به حربن یزید داد که مضمون آن این بود، اما بعد، فجعجع بالحسین! یعنی وقتی نامه و فرستاده من نزد تو آمد کار را به حسین سخت بگیر! حسین را در سرزمینی پیاده کن که آب و گیاه نداشته باشد. من به فرستاده خود دستور داده‌ام از تو جدا نشود تا اینکه نزد من بیاید و بگوید: تو امر مرا اجرا نموده‌ای! و السَّلَام.

فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ قَالَ لَهُمُ الْحَرُّ هَذَا كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ يَأْمُرُنِي أَنْ
أَجْعَلَ بَيْنَكُمْ فِي الْمَكَانِ الَّذِي يَأْتِيَنِي كِتَابُهُ وَ هَذَا رَسُولُهُ وَ قَدْ أَمَرَهُ أَنْ
لَا يُفَارِقَنِي حَتَّى أَنْفِذَهُ أَمْرَهُ فَبَيْنَكُمْ فَنَظَرَ يَزِيدُ بْنُ الْمُهَاجِرِ الْكِنْدِيِّ وَ
كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَى رَسُولِ ابْنِ زِيَادٍ فَعَرَفَهُ (فَعَن لَهُ فَقَالَ: أَمَّا لَكَ
بِالنَّسِيرِ الْبَدِيِّ؟ قَالَ: نَعَمْ) فَقَالَ لَهُ: تَكَلَّمْتُكَ أَمَّا مَاذَا جِئْتَ فِيهِ
قَالَ أَطَعْتُ إِمَامِي وَ وَقِيتُ بَيْعَتِي.

موقعی که حر نامه ابن زیاد را خواند به امام حسین و یارانش گفت: این نامه امیر عبید الله بن زیاد است که مرا مأمور نموده در مکانی که نامه‌اش بمن برسد کار را بر شما سخت بگیرم. این فرستاده ابن زیاد

است که مأموریت دارد از من فاصله نگیرد تا من امر او را در باره شما اجرا نمایم. یزید بن مهاجر کندی که با امام حسین بود نظری به فرستاده ابن زیاد کرد و او را شناخت و (سوال کرد آیا تو مالک بن نسر بدّی هستی؟) به او گفت: مادرت در عزایت گریان شود! این چه نامه‌ای است که آورده‌ای؟! وی گفت: من نسبت به امام خود (یعنی یزید و ابن زیاد) اطاعت و به بیعت خود وفا کردم.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُهَاجِرِ بَلْ عَصَيْتَ رَبَّكَ وَ أَطَعْتَ إِمَامَكَ فِي هَلَاكِ
نَفْسِكَ وَ كُسِبَتْ الْعَارُ وَ النَّارُ وَ يَنْسُ الْإِمَامُ إِمَامَكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» فَإِمَامُكَ
مِنْهُمْ وَ أَخَذَهُمُ الْحَرُّ بِالنُّزُولِ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ وَ لَا فِي
قَرْيَةٍ.

ابن مهاجر به او گفت: بلکه تو معصیت خدا را کردی و اطاعت یزید را برای هلاکت خود انجام دادی! تو خود را ننگین و دچار آتش کردی! امام تو بد امامی است چنان که خدای علیم می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» امام تو از این قبیل امام‌هاست. حر، امام حسین و یارانش را در همان مکان که آب و قریه‌ای در کار نبود پیاده کرد.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعْنَا وَيْحَكَ نَنْزِلَ هَذِهِ الْقَرْيَةَ أَوْ هَذِهِ يَعْنِي
 نَيْنَوَى وَ الْغَاضِرِيَّةَ أَوْ هَذِهِ يَعْنِي شَقِيَّةَ قَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا أَسْتَطِيعُ ذَلِكَ
 هَذَا رَجُلٌ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ عَيْنًا عَلَيَّ فَقَالَ لَهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ إِنِّي وَ اللَّهُ لَا
 أَرَى أَنْ يَكُونَ بَعْدَ الَّذِي تَرَوْنَ إِلَّا أَشَدَّ مِمَّا تَرَوْنَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ
 قِتَالَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ السَّاعَةِ أَهْوَنُ عَلَيْنَا مِنْ قِتَالِ مَنْ يَأْتِينَا مِنْ بَعْدِهِمْ
 فَلَعَمْرِي لَيَأْتِينَا مِنْ بَعْدِهِمْ مَا لَا قِبَلَ لَنَا بِهِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا
 كُنْتُ لِأَبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ.^۱

امام علی علیه السلام به حر فرمود: وای بر تو بگذار تا ما در این
 قریه، یا نینوا، یا غاضریه، یا شقیه پیاده شویم؟! حر
 گفت: بخدا قسم من این قدرت را ندارم، زیرا این
 جاسوس ابن زیاد است که مراقب من میباشد. زهیر
 بن قین به امام حسین گفت: یا بن رسول الله! بخدا
 قسم من این طور پیش بینی میکنم که بعدا کار
 سخت تر از این موقع خواهد شد. الساعه جهاد با این
 گروه برای ما آسانتر است از جنگیدن با آن لشکری
 که بعدا از آنان نزد ما بیایند. بجان خودم قسم حتما

۱. سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ۱۳۹؛ وقعة الطف، ص ۲۳۷؛ موسوعة
 كربلاء، ج ۱، ص ۵۶۷؛ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۴۶؛ خوارزمی، مقتل
 الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳۰؛ مسند الإمام الشهيد علیه السلام، ج ۱، ص ۴۹۲؛ ابن أعمش،
 الفتوح، ج ۵، ص ۷۷؛ ذخيرة الدارين، ص ۴۲۶؛ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۴۵؛
 أبصار العين في أنصار الحسين علیه السلام، ص ۱۷۱؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۱۰۱؛
 الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۹؛ زندگانی حضرت امام حسن علیه السلام، ترجمه بحار الأنوار،
 ص ۴۳۲.

بعد از این گروه بقدری لشکر بسوی ما خواهد آمد
که ما تاب مقاومت با ایشان را نخواهیم داشت! امام
حسین علیه السلام فرمود: من در جنگ با آنان سبقت
نخواهم گرفت.

آری! ابوالشعنا، همکاری مالک با ابن زیاد را ننگ و عار و ابن زیاد
را بارزترین مصداق این آیه شمرد. این صحابه را شاید بتوان بهترین دلیل
بر صحابی بودن جناب ابوالشعنا نسبت به امام و ایمان و عرفان او
دانست ولی همانطور که در ابتدای بحث عنوان شد در بعضی منابع دیگر
او را از اصحاب عمر سعد دانسته که بعداً به امام ملحق شد^۱ و بعضی
پیوستن او به امام علیه السلام را نیز قبل از رسیدن حر به امام علیه السلام دانسته اند^۲.

۱. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۷؛ نخستین گزارش مستند از
نهضت عاشورا، ص ۱۷۸؛ موسوعة عاشوراء، ص ۴۸۹؛ وقعة الطف، ص ۲۳۷؛
نهاية الأرب، ج ۲۰، ص ۴۵۵؛ نفس المهموم، ص ۵۸۵؛ موسوعة كربلاء، ج ۲،
ص ۶۸؛ مقتل الحسين علیه السلام، ص ۲۵۳؛ مسند الإمام الشهيد علیه السلام، ج ۲، ص ۷۴؛ الكامل
فی التاريخ، ج ۴، ص ۷۳؛ حياة الإمام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۲۳۵؛ أنساب الأشراف،
ج ۳، ص ۱۹۷؛ أبو مخنف، مقتل الحسين علیه السلام، ص ۱۵۸؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص
۱۱۵؛ موسوعة شهادة المعصومين علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۲۵؛ كربلاء، الثورة و المأساة،
ص ۳۱۲؛ مستدرکات أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۵۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۹؛
قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۱۰۱؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۰۷؛ لواعج الأشجان،
ص ۱۳۶ - ۱۳۸؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶.
۲. إِبصار العين فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۷۱؛ در کربلا چه گذشت، ص ۸۶۴؛
نفس المهموم، ص ۵۸۵؛ فرهنگ عاشورا، ص ۴۸۲؛ ذخيرة الدارين، ص ۴۲۶؛ سه
مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ۲۳۲؛ أبو مخنف، مقتل الحسين علیه السلام، پاورقی
ص ۱۵۸؛ أنصار الحسين علیه السلام، ص ۱۱۱.

ابوالشعثاء و روز عاشورا

روز عاشورا پس از کسب اجازه از محضر امام حسین علیه السلام سوار بر مرکب شده و به سمت دشمن حرکت نمود. در بین جنگ اسب او را از پای در آوردند. او بعد از این واقعه در کنار امام حسین مؤدبانه نشست و شروع به تیراندازی نمود. با توجه به مهارت خاصی که در تیراندازی داشت از صد تیری که همراه خود آورده بود فقط پنج تیر را به خطا زده بود. و هر گاه تیری می انداخت، می گفت: «من از قبیله بن بهدله‌ام که یکه تاز و یکه سوار پیادگان و سواره نظام هستم.» امام علیه السلام هر تیری را که ابوالشعثاء پرتاب می کرد می فرمود: «اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ ، وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ.»^۱

۱. دمع السجوم، ترجمه نفس المهموم، ص ۲۴۱؛ نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، ص ۱۷۸؛ مع الרכب الحسيني، ج ۴، ص ۳۰۳؛ موسوعة عاشوراء، ص ۴۸۹؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ۱۳۹؛ وقعة الطف، ص ۲۳۷؛ نفس المهموم، ص ۵۸۵؛ موسوعة كربلاء، ج ۲، ص ۶۸؛ تعريب منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۶۶؛ مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳۰؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۵۴؛ مقتل الحسين علیه السلام، ص ۲۵۳؛ مسند الإمام الشهيد علیه السلام، ج ۲، ص ۷۴؛ الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۷۳؛ فرهنگ عاشورا، ص ۴۸۲؛ ذخيرة الدارين، ص ۴۲۶؛ حياء الإمام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۲۳۵؛ أبصار العين فی أنصار الحسين علیه السلام، ص ۱۷۱؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۱۱۵؛ المجالس العاشورية فی المآتم الحسينية، ص ۳۷۹؛ موسوعة شهادة المعصومين علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۲۵؛ كربلاء، الثورة والمأساة، ص ۳۱۲؛ مستدرکات أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۵۰؛ تاريخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۹؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۱۰۱؛ معالم المدرستين، ج ۳، ص ۱۰۷؛ لواعج الأشجان، ص ۱۳۶؛ تاريخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶.

وقتی تیرهایش تمام شد، شمشیر بدست گرفته و رجزخوان به سمت آنها حمله می کرد:

من یزیدم و پدرم، مُهاصِر است، شجاع تر از شیری که در بیشه، کمین کرده است.

پروردگارا! من، یاور حسینم، و از ابن سعد رها و دور بوده و مهاجرت نمودم.

و در همین رجز به مهاجرت خود و برگشت از عمر سعد اشاره می نمود و چنان شجاعانه جنگید و پس از به درک واصل کردن شماری از دشمنان به درجه رفیع شهادت نائل و جان خویش را فدای مولای خویش نمود.

فصل ہشتم:

بشر بن عمر (عمرو)

السَّلَامُ عَلَى بَشْرِ بْنِ عُمَرَ الْحَضْرَمِيِّ شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ وَ قَدْ
 أَذِنَ لَكَ فِي الْإِنْصِرَافِ أَكَلْتَنِي إِذْنِ السَّبَاعِ حَيًّا إِذَا فَارَقْتُكَ وَ أَسْأَلُ عَنْكَ
 الرُّكْبَانَ وَ أَخَذْتُكَ مَعَ قَلَّةِ الْأَعْوَانِ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا.^۱

یکی دیگر از حماسه‌سازان عاشورا، جناب بشر بن عمرو بن احدث
 حضرمی کندی^۲ است. وی از اهالی حضرموت از قبیله کنده است.
 حضرمی قبیله‌ای از قحطانیه حضرموت یمن می‌باشد. وی جزء تابعین و
 دارای فرزندان شجاع و جنگجو بوده که به همراه یکی از فرزندان در
 حالی که ۵۰ سال از عمرش می‌گذشت، چند روز قبل از عاشورا به امام

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۷۲؛ ذخیره الدارین، ص ۳۳۴؛ مع الרכب الحسینی، ج ۴،
 ص ۳۳۶؛ ریاض الابرار، ج ۱، ص ۳۱۶؛ مستدرک عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۳۳۵؛ الاقبال
 بالاعمال الحسنة، ج ۳، ص ۷۷؛ جامع احادیث الشيعة، ج ۱۲، ص ۴۹۸؛ انصار
 الحسين عليه السلام، ص ۱۵۲؛ عوالم العلوم و المعارف، ج ۱۷، ص ۳۳۸؛ موسوعة عاشورا،
 ص ۶۵؛ المزار، ص ۴۹۳.
 ۲. ادب الطف، ج ۱، ص ۸۲؛ موسوعة كربلا، ج ۲، ص ۲۵؛ مع الרכب الحسینی، ج ۴،
 ص ۳۳۶؛ اعیان الشيعة، ج ۳، ص ۵۷۵؛ انصار الحسين عليه السلام، ص ۱۷۳؛ سه مقتل گویا در
 حماسه عاشورا، ص ۱۴۰.

حسین علیه السلام ملحق شد.^۱ منابع تاریخی درباره نام ایشان با یکدیگر اختلاف نظر دارند و برخی او را بشر بن عمرو^۲، بشیر بن عمرو^۳ و محمد بن بشیر^۴ دانسته‌اند. مهم‌ترین نکته زندگی این بزرگمرد، اتفاقی است که در روز عاشورا اتفاق افتاده و ایشان توانست بار دیگر در این آزمون سر بلند شده و درس بزرگ وفاداری را به آزادمردان القا نماید.

یکی از فرزندان جناب بشر بن عمرو در منطقه ری در حال جنگ بود و نتوانست به همراه پدر و برادرش به کربلا بیاید. روز عاشورا در

-
۱. اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۷۵؛ ج ۱۴، ص ۵۷۵؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا ص ۱۴۰؛ ابصار الحسین علیه السلام، ص ۱۷۳؛ ادب الطف، ج ۱، ص ۸۲؛ ذخیره الدارین، ص ۳۳۵.
 ۲. ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۶۹؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۹؛ ادب الطف، ج ۱، ص ۳۴۳؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ۱۶۹؛ ذخیره الدارین ص ۳۳۴؛ الفصول المهمة، ج ۲، ص ۸۲۵؛ مع الרכب الحسینی، ج ۳، ص ۲۹۷؛ ج ۴، ص ۳۳۶؛ موسوعة کربلا، ج ۲، ص ۳۲؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۲۶.
 ۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶؛ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۴؛ پاورقی ترجمة الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۹۹؛ المزار، ص ۱۵۲؛ مسند الامام الشهید، ج ۲، ص ۷۹؛ موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۶، ص ۱۷۳؛ موسوعة کربلا، ج ۲، ص ۱۴۹؛ وقعة الطف، ص ۲۳۹؛ الحدائق الوردیة، ج ۱، ص ۱۲۲.
 ۴. ذخیره الدارین، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴؛ العوالم، الامام الحسین علیه السلام ص ۲۴۴؛ لواعج الاشجان، ص ۱۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۱؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۵۷؛ ترجمة الامام الحسین علیه السلام، ص ۷۱؛ المجالس العاشوریة فی الماتم الحسینیة، ص ۳۳۴؛ ریاض الابرار فی مناقب الائمة الاطهار علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۲۱.

آن لحظه حساس، پیکی وارد کربلا شد و خبر اسارت این فرزند را به بشر بن عمرو داد.^۱ این خبر چنان آتشی در وجود جناب بشر بن عمرو ایجاد کرد که یک طرف مولایش حسین بن علی علیه السلام تنهاست و وظیفه او دفاع از ایشان و اهل بیت مکرّم ایشان است و یک طرف هم اسارت فرزند و تمام هستی اش. مسلماً عشق به نجات فرزند او را ترغیب به ترک کربلا و نجات فرزند می کند. این یک برخورد طبیعی و عاطفی هر پدری است؛ اما اگر وجود انسان را معرفه الله و الرسول و اولی الامر فراگرفته باشد، دیگر این مباحث عاطفی مطرح نیست، بلکه تمام هم و غم او اولویت جان امام علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر تمام هستی است. او دیگر به غیر از امام خود به چیز دیگری فکر نمی تواند بکند و چیز دیگری را نخواهد دید. او مدام به فکر این جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: **أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ^۲ وَ إِنَّكَ حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ**

۱. اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۷۵؛ مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف، ص ۱۵۶، ج ۱۴، ص ۵۷۵؛ سه مقتل گویا در حماسه عاشورا، ص ۱۴۰؛ سلحشوران طف، ص ۲۱۴؛ مع الרכب الحسینی، ج ۴، ص ۱۴۱؛ شرح احقاق الحق، ج ۲۷، ص ۱۲۵؛ احقاق الحق، ج ۲۷، ص ۱۲۳؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۳۳۵؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۷۳؛ ادب الطف، ج ۱، ص ۸۲؛ ذخیره الدارین، ص ۱۰۷.

۲. تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، ص ۶۳؛ السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۴۹۰؛ روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۶؛ لوامع صاحبقرانی، ص ۳۴؛ الوافی، ج ۲، ص ۳۱۷؛ ملاذ الاخبار فی فهم تهذیب الاخبار، ج ۵، ص ۲۰۷؛ الحدائق الناطرة، ج ۳، ص ۳۷۸؛ کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۵۴۷؛ الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۵۸؛ جامع المدارک، ج ۳، ص ۹۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۹۵.

حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا^۱. او علاوه بر حس پدری که دارد که خبر اسارت فرزندش چنان آتشی بر تمام وجودش زده که می‌بایست چاره‌ای برای رهایی فرزندش بیندیشد، اما این حب، پشتوانه‌ای دارد و آن معرفتی است که خداوند به او عنایت فرموده و می‌داند که پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان بر خودش نیز اولویت داشته و می‌داند که حسین ﷺ از پیامبر ﷺ است و رضایت خداوند در دوستی حسین ﷺ است به یکباره فریاد می‌زند:

لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الْعَاشِرُ مِنَ الْمَحْرَمِ وَوَقَعَ الْقِتَالُ، قِيلَ لِبَشَرٍ- وَهُوَ فِي تِلْكَ الْحَالِ: إِنَّ ابْنَكَ عَمراً قَدْ أُسِرَ فِي ثَغْرِ الرِّيّ! فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي! مَا كُنْتُ أَحَبَّ أَنْ يُؤْسَرَ وَأَنْ أَبْقَى بَعْدَهُ.^۲
این اتفاق و آنچه را برای خودم اتفاق خواهد افتاد به خداوند بزرگ واگذار می‌کنم با اینکه دوست نداشتم که فرزندم اسیر باشد و من بعد از وی باقی بمانم.

۱. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ص ۱۵۷؛ الحياة، ص ۲۵۴؛ الناصريات، پاورفی ص ۹۰؛ موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱، ص ۲۷؛ منهاج الصالحين، ج ۱، ص ۳۴۵؛ کامل الزیارات، ص ۱۱۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۱۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۷؛ الامالی شریف مرتضی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۲۶؛ مدینة المعاجز، ج ۴، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۷۴ و ج ۴۳، ص ۲۷۱؛ جامع احادیث الشيعة، ج ۲۱، ص ۴۱۷.
۲. اعیان الشيعة، ج ۳، ص ۵۷۵؛ ابصار العین فی انصار الحسین ﷺ، ص ۱۷۳؛ مع الרכب الحسینی، ج ۴، ص ۱۴۱؛ ادب الطف، ج ۱، ص ۸۲؛ ذخیرة الدارين، ص ۳۳۵؛ شرح احقاق الحق، ج ۲۷، ص ۱۲۵؛ احقاق الحق، ج ۲۷، ص ۱۲۳؛ مقتل الحسین ﷺ، ص ۲۲۱؛ ترجمه الامام الحسین، ص ۲۲۱.

این برخورد، فقط از یک انسان وفادار، آگاه و پاکبخته اهل بیت علیهم السلام و تربیت شده اسلام است که می بیند وقتی امامش برای زنده ماندن دین جدش، تمام هستی و سرمایه خود را آورده و حاضر است برای بقای آن دین، جان عزیزترین عزیزانش را که سرآمد هستی هستند را فدا نموده و خانواده خویش را که ناموس و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند را به غربت بفرستد چطور می تواند راضی شود که اسارت فرزند، او را از بذل جان و جانبازی در راه دین منصرف نماید. او حتی اسارت فرزند و صرف نظر از او و جان دادن در راه حسین علیه السلام را ضامن همین تداوم اسلام می داند و با این انتخاب، شاهکاری در عاشورا را نقش خواهد زد که ثمره اش حماسه سازی قیام و حقانیت آن خواهد بود. در این گذرگاه ها و آزمون هاست که انسان های مخلص نمایان شده و بهشت و جهنم خود را انتخاب می کنند که «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۱ تقوا همین اولویت بخشی و جان نثاری در راه دین بر تمام امور دنیوی است. در عاشورا تک تک اصحاب، حماسه آفریده اند؛ ولی نکته زیبای زندگی بشربن عمرو این است که وقتی اباعبدالله علیه السلام بیعت خود را برداشت، چه بسیار افرادی بودند که هر چند که حسین علیه السلام را دوست داشتند، اما نمی توانستند جان و مال و فرزند خویش را فدای او نمایند. آنها به طمع دیگری آمده بودند، اما امام علیه السلام می خواست به آنها درس آزادی و آزادگی بدهد. آزادگی از هر چیزی که انسان را از خدا و حق جدا می سازد و به همین دلیل، بیعت را برداشت و فقط آزادگان و احرار ماندند و اینجا بود که امام علیه السلام فرمود:

اصحاب من با وفاترین اصحاب هستند، اما بعد از این مرحله، بشر بن عمرو بار دیگر مورد ابتلا قرار گرفت و برای دومین بار امام علیه السلام بیعت خویش را از وی برداشتند و فرمودند: «وَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، فَأَعْمَلْ فِي فَكَاكِ ابْنِكَ»^۱ او با این اقدام توانست با بصیرت خویش ثابت کند که با وفاترین اصحاب هستند و به زینب کبری علیها السلام اطمینان خاطر دهد که دست از حسین علیه السلام برنخواهند داشت و تا پای جان اجازه نخواهند داد به امام علیه السلام و اهل بیت او متعرض شوند. او بهشت و رضوان را با چشم خود دیده و بهایی برای مقابله آن پیدا نمی کند و به امام علیه السلام جواب می دهد:

أَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ^۲، هَمِيهَاتَ أَنْ أَفَارِقَكَ، ثُمَّ أَسْأَلَ الرِّكَبَانَ عَنْ خَيْرِكَ! لَا يَكُونُ -وَاللَّهِ- هَذَا أَبَدًا، وَلَا أَفَارِقُكَ.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴؛ العوالم، الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۴۴؛ لواعج الاشجان، ص ۱۲۰؛ موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۸۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۷؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۱؛ ج ۳، ص ۵۷۵؛ ترجمه الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۲۱؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۵۷؛ ترجمه الامام الحسين علیه السلام، ص ۷۱؛ ابصار العین فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۷۴؛ شرح احقاق الحق، ج ۲۷، ص ۱۲۵؛ الاخلاق الحسینیة، ص ۲۶۸.

۲. مثير الاحزان، ص ۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴؛ العوالم، الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۴۵؛ لواعج الاشجان، ص ۱۲۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۷؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۱ و ج ۳، ص ۵۷۵؛ مقتل الحسين علیه السلام، پاورقی، ص ۱۵۶؛ ترجمه الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۲۱؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۵۷؛ من الاخلاق الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۰۱؛ موسوعة شهادة المعصومین، ج ۲، ص ۱۸۸؛ ترجمه الامام الحسين، ص ۷۱؛ ابصار العین فی انصار الحسين علیه السلام، ص ۱۷۴.

۳. مقاتل الطالبین، ص ۷۸.

درندگان زنده زنده مرا دریده و بخورند اگر از شما جدا شوم و شما را تنها بگذارم. هرگز، از تو جدا شوم و از مسافران خبر تو را جويا شوم؟ به خدا، هرگز این اتفاق نمی‌افتد و از شما جدا نمی‌شوم.

او به جای جزع و فزع کردن صبور بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «لَا تَجْزَعُوا مِنْ قَلِيلٍ مَا أَكْرَهَكُمْ مَا أَكْرَهَكُمْ؛ در گرفتاری‌ها جزع و بی‌تابی نکنید چرا که «فَيُوقِعْكُمْ ذَلِكَ فِي كَثِيرٍ مِمَّا تَكْرَهُونَ»^۱ که با این کار در سختی بیشتری خواهید افتاد. او می‌داند که «أَنَّ الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»^۲ و می‌بایست در این زندان دنیا صبر پیشه کرد که فرمود: «اغْلِبُوا الْجَزَعَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْجَزَعَ يُحِيطُ بِالْأَجْرِ وَ يُعْظِمُ الْفَجِيعَةَ.»^۳ جزع و بی‌تابی اجر را زائل و معصیت را بزرگ می‌نماید. و همین صبر باعث می‌شود که «إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۴ و بشارتی برای آنهاست که «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (*) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ.»^۵ بشر بن عمرو از کسانی بود که بر این دستورات عمل

۱. عیون الحکم والمواعظ، ص ۵۲۳؛ میزان الحکمة، ج ۱، ص ۳۸۰؛ تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۶۲.

۲. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۳۸۰؛ عیون الحکم و المواعظ، ص ۹۰؛ ققه الرضا، ص ۳۳۹؛ الدعوات، ص ۲۸۰؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ص ۱۷۵؛ الوافی، ج ۴، ص ۲۶؛ الفوائد الطوسیة، ص ۳۷۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ وسائل الشیعة (ال بیت)، ج ۱۶، ص ۱۷؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۳. عیون الحکم والمواعظ، ص ۹۰؛ میزان الحکمة، ج ۱، ص ۳۸۰؛ غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۵۴؛ تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۶۲.

۴. الزمر، ۱۰.

۵. بقره ۱۵۵ و ۱۵۶.

نمود و با این صبر خود را از زندان دنیا رها کرد و به مقامی رسید که امام زمان (عج) ایشان را مورد خطاب و سلام خویش قرار دهد و این نتیجه همان عدم جزع و بی‌تابی و نیز صبر نمودن بر این معصیت است که برخورد هر انسان عاقل و رئوف و فهیم است. جدایی از فرزند و اسارت و شهادت آسان نیست، ولی فدا کردن فرزند در راه حسین این سختی را آسان می‌نماید؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرزند خویش را فدای حسین علیه السلام نمود. ابن عباس می‌گوید:

كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ عَلَى فَخْذِهِ الْأَيْسَرِ ابْنُهُ إِبْرَاهِيمُ وَ عَلَى فَخْذِهِ الْأَيْمَنِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ تَارَةً يَقْبَلُ هَذَا وَ تَارَةً يَقْبَلُ هَذَا إِذْ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ بِوَحْيٍ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا سَرَى عَنْهُ قَالَ أَتَانِي جَبْرَائِيلُ مِنْ رَبِّي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَسْتُ أَجْمَعُهُمَا فَافْدُ أَحَدَهُمَا بِصَاحِبِهِ.

روزی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم در حالی که بر زانوی چپ پیامبر صلی الله علیه و آله ابراهیم، فرزندشان و بر زانوی دیگر حسین علیه السلام نشسته بودند. گاهی ابراهیم را می‌بوسید و گاهی حسین علیه السلام را. جبرائیل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و فرمود: یا رسول الله خدا بر شما سلام و درود می‌فرستد و می‌فرماید: من این دو فرزند را برای تو باقی نمی‌گذارم، یکی از دو فرزند را می‌بایست قربانی دیگری نمایم.

فَنَظَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى إِبْرَاهِيمَ فَبَكَى وَ نَظَرَ إِلَى الْحُسَيْنِ فَبَكَى وَ قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ أُمُّهُ أُمُّهُ وَ مَتَى مَاتَ لَمْ يَحْزَنْ عَلَيْهِ غَيْرِي وَ أُمُّ الْحُسَيْنِ فَاطِمَةُ وَ أَبُوهُ عَلِيٌّ ابْنُ عَمِّي لَحْمِي وَ دَمِي وَ مَتَى مَاتَ حَزَنْتِ ابْنَتِي

وَ حَزَنَ ابْنُ عَمِّي وَ حَزَنْتُ أَنَا عَلَيْهِ وَ أَنَا أُؤْثِرُ حُزْنِي عَلَى حُزْنِهِمَا يَا
جَبْرِئِيلُ يُقْبِضُ إِبْرَاهِيمُ قَدَيْتَهُ لِلْحُسَيْنِ قَالَ فَقَبِضَ بَعْدَ ثَلَاثِ فَكَانَ
النَّبِيُّ ص إِذَا رَأَى الْحُسَيْنَ مُقْبِلًا قَبْلَهُ وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ رَشَفَ ثَنَائِيَاهُ
وَ قَالَ قُدَيْتُ مَنْ قَدَيْتَهُ بِابْنِي إِبْرَاهِيمَ.

رسول خدا ﷺ نگاه می کرد و فرمود: «مادر ابراهیم کنیز است، که در مرگ او فردی غیر از من کسی محزون نمی شود. ولی مادر حسین فاطمه و پدرش علی است که پسر عموی من و گوشت وی گوشت من و خون او خون من است اگر حسین بمیرد فاطمه دختر من و پسر عمویم و من محزون خواهیم شد. لذا من محزون بودن خود را به ایشان مقدم می دارم. ای خدای متعال! من ابراهیم خودم را فدای حسین می کنم.

پس از سه روز، ابراهیم از دنیا رفت. هرگاه رسول خدا ﷺ امام حسین را می دید، او را به سینه خود می چسبانید و می بوسید و دندان های ثنایای آن حضرت را می مکید و می فرمود: «ای کسی که ابراهیم را فدای تو کردم» وقتی ابراهیم از دنیا رفت^۱ هنگام دفن ایشان پیامبر ﷺ اشک می ریخت، از پیامبر ﷺ سؤال شد: شما همه را از جزع و بی تابي نهی می فرمائید پس چرا گریه می کنید: پیامبر فرمودند: ساکت باش، گریه

۱. مناقب ال ابی طالب، ج ۳، ص ۲۳۵؛ مثير الاحزان، ص ۱۱؛ الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ص ۲۰۲؛ مدینة المعاجز، ج ۴، ص ۵۷؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۳؛ العوالم، الامام الحسين ﷺ، ص ۳۶؛ شجرة طوبی، ج ۲، ص ۲۶۳؛ الکنی و اللقب، ج ۳، ص ۲۶۴؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۱۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۲، ص ۳۲۴؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۴۰۷؛ الدرالنظیم، ص ۵۲۷.

کردن کار قلب و دل است این اشک جزع و بی‌تابی و ناسپاسی نیست، این اشک رأفت و رحمت است، اشک رأفت پدر در فراغ فرزند.^۱ جناب بشر بن عمرو در فراغ فرزند اشک ریخت، ولی حاضر نشد فراغ حسین بن علی علیه السلام را ببیند و فرزند را فدای حسین علیه السلام نمود. در این حال، وقتی اباعبدالله علیه السلام استقامت بشر بن عمرو را دیدند فرمودند: «فَأَعْطِ ابْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ، فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ مِّنْهَا أَلْفٌ دِينَارٍ»^۲ پس این لباس‌های گران‌قیمت را در اختیار فرزندت قرار ده تا با آنها در رهایی برادرش استفاده کند، سپس امام علیه السلام پنج قطعه لباس به ارزش هزار دینار به وی عطا فرمود.

میدان رفتن جناب بشر بن عمرو

جناب بشر بن عمرو بعد از این اتفاق اذن میدان گرفت و با این جملات رجزخوان به سوی دشمن حمله کرد:

الْيَوْمَ يَا نَفْسُ الْأَقْيِ الرَّحْمَانِ وَالْيَوْمَ تُجْزَيْنِ بِكُلِّ إِحْسَانٍ

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۸۲؛ ج ۲ ص ۹۲۲؛ الامالی، ص ۳۸۸؛ حلیة الابرار، ج ۱، ص ۳۸۵؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱؛ ج ۷۹، ص ۷۶؛ جامع احادیث الشیعة، ج ۳، ص ۴۶۹؛ موسوعة احادیث اهل البيت علیهم السلام، ج ۲، ص ۷۳؛ میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۶۷۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴؛ العوالم، الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۴۵؛ لواعج الاشجان، ص ۱۲۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۷؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۱؛ ج ۳، ص ۵۷۵؛ ترجمة الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۲۱؛ لیلة عاشورا فی الحدیث و الادب، ص ۲۸؛ موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۸۸؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۷۴؛ شرح احقاق الحق، ج ۲۷، ص ۱۲۵؛ الاخلاق الحسینیة، ص ۲۶۸.

لَا تَجْزَعِي فُكُلُ شَيْءٍ فَإِنْ وَالصَّبْرُ أَحْظَى لَكَ عِنْدَ الدِّيَانِ^۱

ای نفس خوشحال و مسرور باش امروز خداوند را ملاقات می کنی و از هر احسانی پاداش خواهی گرفت (و این در رکاب حسین بن علی علیه السلام شهید شدن پاداش توست) بی تابی مکن زیرا همه چیز فانی است و صبر و شکیبایی در پیشگاه خداوند بیشترین پاداش را دارد. (ای نفس تو در برابر حسین بن علی علیه السلام می روی در این حال جزع و بی تابی مکن و صبر کن که این صبر پاداش زیادی دارد).

او شجاعانه و عاشقانه جنگید و به شهادت رسید و این عشقبازی با امام حسین علیه السلام را در صحنه زندگی خود به یادگار گذاشت. در بعضی نقل ها او و سوید بن عمرو بن ابی المطاع خثعمی را از آخرین اصحاب شهید امام خوانده اند.^۲

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶؛ مع الרכب الحسینی، ج ۴، ص ۳۳۶؛ مناقب ال ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵۰؛ دائرة المعارف الحسینیة، ج ۲، ص ۲۶۲.
 ۲. مع الרכب الحسینی، ج ۳، ص ۲۹۷؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۶۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۹؛ انصار الحسین علیه السلام، ص ۷۷؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۴۶؛ مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۱؛ مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف، ص ۱۵۵.

كتابنامه

١. ابن اثير، الكامل فى التاريخ، وفات: ٦٣٠، ١٣٨٦ — ١٩٦٦م، دار صادر للطباعة والنشر.
٢. ابن اثير، اللباب فى تهذيب الأنساب، وفات: ٦٣٠، دار صادر، بيروت.
٣. ابن حبان، الثقات، وفات: ٣٥٤، چاپ اول، ١٣٩٣ق، مجلس دائرة المعارف العثمانية، بحيدر آباد الدكن الهند، مؤسسة الكتب الثقافية.
٤. ابن حجر، الإصابة، وفات: ٨٥٢، تحقيق: الشيخ عادل أحمد عبدالموجود، الشيخ على محمد معوض، چاپ اول، ١٤١٥ق، بيروت، دارالكتب العلمية.
٥. ابن حجر، فتح البارى، وفات: ٨٥٢، بيروت، دارالمعرفة للطباعة والنشر.
٦. ابن حجر، لسان الميزان، وفات: ٨٥٢، چاپ دوم، ١٣٩٠ق، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.
٧. ابن خلدون، تاريخ، وفات: ٨٠٨، چاپ چهارم، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
٨. ابن سعد، الطبقات الكبرى، وفات: ٢٣٠، بيروت، دار صادر.

٩. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، وفات: ٥٨٨، تصحيح و شرح و مقابلة: لجنة من أساتذة النجف الأشرف، ١٣٧٦ق، نجف اشرف، مطبعة الحيدرية.
١٠. ابن صباغ، على بن محمد أحمد المالكي، الفصول المهمة في معرفة الأئمة، وفات: ٨٥٥، تحقيق: سامي الغريزي، چاپ اول، ١٤٢٢ق، انتشارات دار الحديث للطباعة والنشر.
١١. ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، وفات: ٥٧١، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، بيروت، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
١٢. ابن عساكر، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام، وفات: ٥٧١، تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي، چاپ دوم، ١٤١٤ق، قم، فروردين، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.
١٣. ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، وفات: ٣٦٧ ق، الشيخ جواد القيومي، لجنة التحقيق، چاپ اول، عيدالغدير، ١٤١٧ ق، مؤسسة نشر الفقاهة.
١٤. ابن كثير، البداية والنهاية، وفات: ٧٧٤، تحقيق: علي شيري، چاپ اول، ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
١٥. ابن حجر، تهذيب التهذيب، وفات: ٨٥٢، چاپ اول، ١٤٠٤ق، بيروت، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
١٦. أبو مخنف الأزدي، مقتل الحسين عليه السلام، وفات: ١٥٧، تعليق: حسين غفارى، قم، مطبعة العلمية.
١٧. أبي السعود، تفسير أبي السعود (إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم)، وفات: ٩٥١، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
١٨. احمد بن حنبل، مسند أحمد، وفات: ٢٤١، بيروت، دار صادر.

۱۹. احمد حسين يعقوب، كربلاء الثورة والمأساة، چاپ اول، ۱۴۱۸ق، بيروت، الغدير للطباعة والنشر والتوزيع.
۲۰. احمدی میانجی، علی، مواقف الشيعة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
۲۱. اربلي، علي بن أبي الفتح، كشف الغمة في معرفة الأئمة عليه السلام، وفات: ۶۹۳، بيروت، ۱۴۰۵ق، دار الأضواء.
۲۲. اردبيلي، محمدعلي، جامع الرواة، وفات: ۱۱۰۱ق، مكتبة المحدثي.
۲۳. استرآبادي، سيدشرف الدين علي الحسيني، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة عليه السلام، وفات: ۹۶۵، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عج)، چاپ اول، ۱۴۰۷ - ۱۳۶۶ ش، قم، چاپخانه امير.
۲۴. اسماعيلي يزدي، عباس، سحاب رحمت، چاپ هشتم، چاپ اسوه، انتشارات جمکران.
۲۵. اصفهاني، ابي الفرج، مقاتل الطالبين، وفات: ۳۵۶، تقديم و إشراف، كاظم المظفر، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق، نجف اشرف، منشورات المكتبة الحيدرية و مطبعتها.
۲۶. آقا تهراني، مرتضى، ياران شيداىي حسين بن علي عليه السلام، چاپ سوم، زمستان ۱۳۸۵، قم، انتشارات باقيات.
۲۷. آل درويش، شيخ عبدالله ابن حسن، المجالس العاشورية في المآتم الحسينية، چاپ اول، ۱۴۲۸ ق، قم، انتشارات أهل الذكر.
۲۸. آل درويش، شيخ عبدالله حسن، ليلة عاشوراء في الحديث والأدب، چاپ اول، ۱۴۱۸ق، چاپخانه بهمن.
۲۹. امين، سيدمحسن، أعيان الشيعة، وفات: ۱۳۷۱، تحقيق: حسن الأمين، دار التعارف للمطبوعات.

٣٠. امين، سيدمحسن، لواعج الأشجان، ١٣٣١، قم، منشورات مكتبة بصيرتى.
٣١. اندلسى، ابوحيان محمد بن يوسف، البحر المحيط فى التفسير، دار الفكر بيروت، سال چاپ: ١٤٢٠ ق.
٣٢. بحراني، الحقائق الناضرة، وفات: ١١٨٦ ق، قم، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين.
٣٣. بحراني، سيد هاشم، البرهان فى تفسير القرآن، وفات: ١١٠٧، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، قم، مؤسسة البعثة.
٣٤. بحراني، سيدهاشم، مدينة المعاجز، وفات: ١١٠٧، تحقيق: الشيخ عزة الله المولائى الهمدانى، چاپ اول، ١٤١٣ ق، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية.
٣٥. بحراني، شيخ عبدالله، العوالم، الإمام الحسين عليه السلام، وفات: ١١٣٠، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ١٣٦٥ ش، قم، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، بالحوزة العلمية.
٣٦. بخارى، صحيح البخارى، وفات: ٢٥٦، س ١٤٠١ — ١٩٨١ م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٣٧. برقى، احمد بن محمد بن خالد، وفات: ٢٧٤ ق، دانشگاه تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
٣٨. بروجردى، سيد على، طرائف المقال، وفات: ١٣١٣، تحقيق: سيد مهدى رجاى، چاپ اول، ١٤١٠ ق، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى العامة.
٣٩. بلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر، أنساب الأشراف، وفات: ٢٧٩، تحقيق: دكتور محمد حميد الله، ١٩٥٩ م، مصر، مطابع دارالمعارف.
٤٠. بياتى، جعفر، الأخلاق الحسينية، چاپ اول، ١٤١٨ ق، أنوار الهدى.

۴۱. بیضاوی، تفسیرالبیضاوی، وفات: ۶۸۲، بیروت، دارالفکر.
۴۲. پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، اسیران و جانبازان کربلا، چاپ اول، بهار ۱۳۸۳.
۴۳. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، نمایندگی ولی فقیه در سپاه، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
۴۴. تبریزی، میرزا جواد، الأنوار الإلهية فی المسائل العقائدية، وفات: ۱۴۲۷ق، چاپ اول، ۱۴۲۲ق، دار الصديقة الشهيدة عليها السلام.
۴۵. تستری، شیخ محمد تقی، قاموس الرجال، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
۴۶. تفرشی، مصطفی، نقد الرجال، وفات: ق ۱۱، تحقیق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۸ق، قم، انتشارات ستاره، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
۴۷. ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، انتشارات برهان.
۴۸. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، وفات: ۲۸۳، تحقیق: السيد جلال الدين الحسيني الأرموي المحدث.
۴۹. جلالی، عباس، سلحشوران طفّ (ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین)، چاپ دوم، چاپخانه باقری، قم، انتشارات زائر.
۵۰. جواهری، شیخ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، وفات: ۱۲۶۶، تحقیق و تعلیق: شیخ عباس قوچانی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش، چاپخانه: خورشید، تهران، دار الکتب الإسلامية.
۵۱. جواهری، محمد، المفید من معجم رجال الحديث، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق، قم، مکتبه المحلاتی.
۵۲. حاکم نیشابوری، المستدرک، وفات: ۴۰۵، تحقیق: یوسف عبدالرحمن المرعشلی.

٥٣. حائري، جعفر عباس، بلاغة الإمام علي بن الحسين، وتحقيق: جعفر عباس حائري، چاپ اول، ١٤٢٥ ق، دارالحديث للطباعة والنشر.
٥٤. حائري، شيخ محمد مهدي، شجره طوبى، وفات: ١٣٦٩، چاپ پنجم، ١٣٨٥، نجف اشرف، منشورات المكتبة الحيدرية و مطبعتها.
٥٥. حائري، محمد مهدي، معالى السبطين، چاپ اول، ١٣٧٦، انتشارات شريف رضى.
٥٦. حر عاملي، الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، وفات: ١١٠٤، تحقيق: مشتاق المظفر، چاپ اول، ١٤٢٢ ق - ١٣٨٠ ش، قم، انتشارات دليل ما .
٥٧. حر عاملي، وسائل الشيعة (آل البيت عليه السلام)، وفات: ١١٠٤ ق، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چاپ: دوم، ١٤١٤، قم، انتشارات مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
٥٨. حرّاني، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه وآله وسلم، وفات: ٤ ق، تحقيق: علي اكبر غفاري، چاپ دوم، ١٣٦٣ ش، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
٥٩. حسن امين، مستدركات أعيان الشيعة، وفات: ١٣٩٩، رده: مصادر تاريخ، ١٤٠٨ - ١٩٨٧ م، دار التعارف للمطبوعات، انتشارات دار التعارف للمطبوعات.
٦٠. حسيني شاه عبدالعظيمي، حسين بن احمد، تفسير اثنا عشرى، قرن چهاردهم، انتشارات ميقات، ١٣٦٣ ش.
٦١. حلبى، السيرة الحلبية، وفات: ١٠٤٤، بيروت، سال چاپ: ١٤٠٠ ق، دار المعرفة.

- ۶۲ حلی، ابن داود، رجال ابن داود، وفات: ۷۴۰، تحقیق وتقديم: السيد محمد صادق آل بحر العلوم، ۱۳۹۲ق، نجف اشرف، منشورات مطبعة الحيدرية.
- ۶۳ حلی، ابن فهد، عدة الداعي ونجاح الساعي، وفات: ۸۴۱، تصحيح: احمد الموحدي القمي، قم، مكتبة وجداني.
- ۶۴ حلی، ابن نما، ذوب النضار، وفات: ۶۴۵، تحقيق: فارس حسون كريم، چاپ اول، ۱۴۱۶ق، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
- ۶۵ حلی، ابن نما، مثير الأحزان، ۱۳۶۹ق، نجف اشرف، المطبعة الحيدرية.
- ۶۶ حلی، حسن بن سليمان، المحتضر، وفات: ۹ق، تحقيق: سيد علي أشرف، ۱۴۲۴ - ۱۳۸۲ش، چاپخانه شريعت، انتشارات المكتبة الحيدرية.
- ۶۷ حلی، حسن بن سليمان، مختصر بصائر الدرجات، وفات: ۹ق، چاپ اول، ۱۳۷۰ش - ۱۹۵۰م، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحيدرية.
- ۶۸ حویزی، علی بن جمعه، تفسير نور الثقلين، وفات: ۱۱۱۲، تصحيح وتعليق: سيد هاشم رسولي محلاتي، چاپ دوم، ۱۴۱۲ - ۱۳۷۰ش، قم، مؤسسة إسماعيليان، للطباعة والنشر والتوزيع.
- ۶۹ خصيبي، الحسين بن حمدان، الهداية الكبرى، وفات: ۳۳۴، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ق - ۱۹۹۱م، بيروت، مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر والتوزيع.

٧٠. خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، وفات: ٤٦٣، تحقيق: دراسة و تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، چاپ اول، ١٤١٧ - ١٩٩٧ م، بيروت، دار الكتب العلمية.
٧١. دربندى، فاضل، اسرار الشهادة، تحقيق محمد جمعه بادمى و عباس ملاعطيه، چاپ اول، ١٤١٥ ق، بحرين، انتشارات شركه المصطفى.
٧٢. ديلمى، حسن بن محمد، إرشاد القلوب، وفات: ٨ ق، چاپ دوم، ١٤١٥ - ١٣٧٤ ش، قم، انتشارات الشريف الرضى.
٧٣. دينورى، ابن قتيبة، الأخبار الطوال، وفات: ٢٧٦ ق، تحقيق: عبدالمنعم عامر، مراجعة: الدكتور جمال الدين الشيبان، چاپ اول، ١٩٦٠، دار إحياء الكتب العربى.
٧٤. ذهبى، تاريخ الإسلام، وفات: ٧٤٨، تحقيق: د. عمر عبد السلام تدمرى، چاپ اول، ١٤٠٧ ق - ١٩٨٧ م، بيروت، دار الكتاب العربى.
٧٥. ذهبى، سير أعلام النبلاء، وفات: ٧٤٨، تحقيق: إشراف و تخريج: شعيب الأرنؤوط، تحقيق: حسين الأسد، چاپ نهم، ١٤١٣ ق - ١٩٩٣ م، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٧٦. رازى، احمد بن محمد مسكويه، تجارب الأمم، وفات: ٤٢١، تحقيق: الدكتور أبو القاسم امامى، چاپ دوم، ١٣٧٩ ش، مطابع دار سروش للطباعة والنشر.
٧٧. رواندى، قطب الدين، الخرائج والجرائح، وفات: ٥٧٣ ق، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، زير نظر سيد محمد باقر موحد ابطحي، چاپ اول، ١٤٠٩ ق، قم، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام.
٧٨. زمخشري، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل، ١٣٨٥ - ١٩٦٦ م، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي وأولاده.

۷۹. سبحانی تبریزی، شیخ جعفر، موسوعة طبقات الفقهاء، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق، قم، مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام.
۸۰. سعید آیوب، معالم الفتن، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق، چاپخانه سپهر، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.
۸۱. سماوی، شیخ محمد، أبصار العين فی أنصار الحسين، وفات ۱۳۷۰، تحقیق: شیخ محمد جعفر طبسی، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش، مطبعة حرس الثورة الإسلامية.
۸۲. سمعانی، الأنساب، وفات: ۵۶۲ ق، تحقیق: عبدالله عمر البارودی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق — ۱۹۸۸ م، بیروت، انتشارات دار الجنان للطباعة والنشر والتوزيع.
۸۳. سمعانی، تفسیرالسمعانی، وفات: ۴۸۹ ق، تحقیق: یاسر بن إبراهيم و غنیم بن عباس بن غنیم، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق — ۱۹۹۷ م، ریاض، انتشارات دار الوطن.
۸۴. سند، شیخ محمد، الشعائر الحسينية بين الأصالة والتجديد، تحقیق سید ریاض موسوی، چاپ اول، ۱۴۲۴ — ۲۰۰۳ م، انتشارات دارالغدیر.
۸۵. سند، شیخ محمد، الصحابة بين العدالة والعصمة، تحقیق: مصطفى اسکندری، چاپ اول، ۱۴۲۶ — ۲۰۰۵ م، انتشارات منشورات لسان الصدق.
۸۶. سید ابن طاووس، اللهوف فی قتلى الطفوف، وفات: ۶۶۴، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق، قم، چاپخانه مهر، انتشارات أنوار الهدی.
۸۷. سید براقی، تاریخ الکوفة، وفات: ۱۳۳۲، تحقیق ماجد أحمد العطية، استدراکات السيد محمد صادق آل بحر العلوم، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق، انتشارات المكتبة الحيدرية.

٨٨. سيد بروجردى، جامع أحاديث الشيعة، وفات: ١٣٨٣ق، قم، المطبعة العلمية.
٨٩. سيد بن طاووس، إقبال الأعمال، تحقيق: جواد القيومى الاصفهاني، چاپ اول، ١٤١٤ ق، مكتب الإعلام الإسلامى.
٩٠. سيد بن طاووس، التشریف بالمنن فى التعريف بالفتن (الملاحم والفتن)، وفات: ٦٦٤، چاپ اول، ١٤١٦ق، اصفهان، مؤسسة صاحب الأمر عجل الله فرجه.
٩١. سيد شرف الدين، المجالس الفاخرة فى مصائب العترة الطاهرة، وفات: ١٣٧٧، مراجعة وتحقيق: محمود بدرى، چاپ اول، ١٤٢١ق، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية.
٩٢. سيد مرعشى، شرح إحقاق الحق، وفات: ١٤١١، تعليق: السيد شهاب الدين المرعشى النجفى، تصحيح: السيد إبراهيم الميانجى، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى.
٩٣. سيوطى، جلال الدين، الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، وفات: ٩١١، بيروت، دار المعرفة للطباعة والنشر.
٩٤. شافعى، محمد بن أحمد الدمشقى الباعونى، جواهر المطالب فى مناقب الإمام على عليه السلام، وفات: ٨٧١، تحقيق: الشيخ محمد باقرالمحمودى، چاپ اول، ١٤١٥ق، قم، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.
٩٥. شاكرى، حاج حسين، الأعلام من الصحابة والتابعين، چاپ دوم، ١٤١٨ ق، چاپخانه ستاره.
٩٦. شريف مرتضى، رسائل الشريف المرتضى، وفات: ٤٣٦ق، تحقيق: السيد احمد الحسينى، إعداد: السيد مهدى الرجائى، ١٤٠٥ ق، قم، دار القرآن الكريم.
٩٧. شريفى، محمود و ديگران، موسوعة شهادة المعصومين عليهم السلام، لجنة الحديث فى معهد باقر العلوم عليه السلام، چاپ اول، ١٣٨٠ ش، انتشارات نور السجاد.

۹۸. شریفی، محمود و دیگران، موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام، لجنة الحديث في معهد باقر العلوم عليه السلام، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق، دار المعروف للطباعة والنشر.
۹۹. شمس الدين، شيخ محمد مهدي، أنصار الحسين عليه السلام، چاپ دوم، ۱۴۰۱ ق، الدار الإسلامية.
۱۰۰. شيخ طوسي، ابوجعفر محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، وفات: ۴۶۰، تحقيق و تصحيح: احمد حبيب قصير عاملي، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق، مكتب الإعلام الإسلامي.
۱۰۱. شيخ طوسي، الأمالي، وفات: ۴۶۰، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۴، قم، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع.
۱۰۲. شيخ طوسي، المبسوط، وفات: ۴۶۰، تحقيق: تصحيح و تعليق: سيد محمد تقی كشفى، ۱۳۸۷، طهران، المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية.
۱۰۳. شيخ مفيد، الاختصاص، وفات: ۴۱۳ ق، تحقيق: علي اكبر غفاري، سيد محمود زرندي، چاپ دوم، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م، بيروت، دارالمفيد للطباعة والنشر والتوزيع.
۱۰۴. شيخ مفيد، الإرشاد، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، تحقيق التراث، چاپ دوم، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م، بيروت، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع.
۱۰۵. شيخ مفيد، الأمالي، تحقيق: حسين استادولي، علي اكبر غفاري، چاپ دوم، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م، بيروت، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع.

١٠٦. صالحى نجف آبادى، شيخ عبدالله، موسوعة مكاتيب الأئمة معاصر، چاپ اول.
١٠٧. صدوق، شيخ ابوجعفر محمد بن على، الاعتقادات فى دين الإمامية، وفات: ٣٨١، تحقيق: عصام عبد السيد، چاپ دوم، ١٤١٤ ق - ١٩٩٣ م، بيروت، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع.
١٠٨. صدوق، شيخ ابوجعفر محمد بن على، الأمالى، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، چاپ اول، ١٤١٧ ق، مركز الطباعة والنشر فى مؤسسة البعثة.
١٠٩. صدوق، شيخ ابوجعفر محمد بن على، علل الشرائع، تقديم: سيد محمد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥ - ١٩٦٦ م، نجف اشرف، منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها.
١١٠. صدوق، شيخ ابوجعفر محمد بن على، معانى الأخبار، وفات: ٣٨١، تصحيح و تعليق: على اكبر غفارى، ١٣٣٨ ش، قم، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين.
١١١. طباطبايى، علامه سيد محمد حسين، تفسير الميزان، قم، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين.
١١٢. طبرانى، المعجم الكبير، وفات: ٣٦٠، تحقيق وتخرىج: حمدى عبد المجيد السلفى، چاپ دوم، مزينة و منقحة، دار إحياء التراث العربى.
١١٣. طبرسى، إعلام الورى بأعلام الهدى، وفات: ٥٤٨، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ١٤١٧ ق، قم، انتشارات مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.

۱۱۴. طبرسی، الاحتجاج، وفات: ۵۴۸، تحقیق: تعلیق: سید محمد باقر خراسانی، ۱۳۸۶، نجف اشرف، انتشارات دارالنعمان للطباعة والنشر.
۱۱۵. طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، وفات: ۵۴۸، تحقیق: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
۱۱۶. طبری، احمد بن عبد الله، ذخائر العقبی، وفات: ۶۹۴، قاهره، ۱۳۵۶، مکتبة القدسی حسام الدين القدسی.
۱۱۷. طبری، محمد بن أبي القاسم، بشارة المصطفی، وفات: نحو ۵۲۵ق، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
۱۱۸. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، وفات: ۳۱۰، تحقیق: مراجعة وتصحيح وضبط: نخبة من العلماء الأجلاء، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ق، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۱۹. طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامة، وفات: ۴ق، چاپ اول، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية، قم، مؤسسة البعثة.
۱۲۰. طریحی، شیخ فخرالدین، مجمع البحرین، وفات: ۱۰۸۵ ق، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش، چاپخانه طراوت، مرتضوی.
۱۲۱. طهرانی، حاج میرزا ابی الفضل، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور (فارسی)، تحقیق و پاورقی: سید علی موحد ابطحی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش، چاپخانه امیرالمؤمنین.
۱۲۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، وفات: ۴۶۰، تصحیح وتعلیق: میرداماد استرآبادی،

- تحقيق: سيد مهدي رجائي، ١٤٠٤ق، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
١٢٣. طوسي، ابوجعفر محمد بن حسن، الأبواب (رجال الطوسي)، وفات: ٤٦٠، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، چاپ اول، ١٤١٥، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
١٢٤. عاملي، حسن بن زين الدين، التحرير الطاوسي، وفات: ١٠١١، تحقيق: فاضل الجواهري، چاپ اول، ١٤١١ق، چاپخانه سيد الشهداء عليه السلام، قم، انتشارات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي.
١٢٥. عاملي، سيد بدرالدين بن أحمد الحسيني، الحاشية على أصول الكافي، وفات: ١٠٢٠، تحقيق: جمعها ورتبها السيد محمد تقى الموسوي، تحقيق على فاضلي، چاپ اول، ١٤٢٥ — ١٣٨٣ش، دار الحديث للطباعة والنشر.
١٢٦. عاملي، يوسف بن حاتم الشامي المشغري، الدرالنظيم، وفات: ٦٦٤، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
١٢٧. عسكري، سيد مرتضى، معالم المدرستين، ١٤١٠ — ١٩٩٠م، بيروت، مؤسسة النعمان للطباعة والنشر والتوزيع.
١٢٨. عطاردى، شيخ عزيز الله، مسند الإمام الرضا، تجميع و ترتيب: شيخ عزيز الله عطاردى خبوشانى، ١٤٠٦ق، مؤسسة طبع ونشر آستان قدس رضوى، المؤتمر العالمى الإمام الرضا.
١٢٩. علامه حلى، خلاصة الأقوال، وفات: ٧٢٦، تحقيق: شيخ جواد قيومي، چاپ اول، ١٤١٧ق، انتشارات مؤسسة نشر الفقاهة.
١٣٠. عياشى، محمد بن مسعود، تفسير العياشى، تحقيق: حاج سيد هاشم رسولى محلاتى، تهران، المكتبة العلمية الإسلامية.
١٣١. فتال نيشابورى، روضة الواعظين، وفات: ٥٠٨، تقديم: سيد محمد مهدي سيد حسن خراسان، قم، منشورات الشريف الرضى.

۱۳۲. فیض کاشانی، ملامحسن، الصافی، ۱۴۱۵ق، تهران، انتشارات صدر.
۱۳۳. قاضی نعمان مغربی، شرح الأخبار، وفات: ۳۶۳، تحقیق: سیدمحمد حسینی جلالی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
۱۳۴. قبانجی، سیدحسن، مسند الإمام علی عليه السلام، تحقیق: الشیخ طاهر السلامی، چاپ: اول، ۱۴۲۱ - ۲۰۰۰ م، بیروت، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۳۵. قمی مشهدی، شیخ محمد بن محمد رضا، تفسیر کنزالدقائق وبحر الغرائب، وفات: ۱۱۲۵، تحقیق: حسین درگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش، مؤسسة الطبع والنشر وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی.
۱۳۶. قمی، خزاز، کفایة الأثر، وفات: ۴۰۰، تحقیق: السید عبد اللطیف الحسینی الكوهکمری الخوئی، سال ۱۴۰۱ق، خیام، قم، انتشارات بیدار.
۱۳۷. قمی، شاذان بن جبرئیل (ابن شاذان)، الفضائل، ۱۳۸۱ - ۱۹۶۲ م، چاپخانه الحیدریة، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحیدریة و مکتبته.
۱۳۸. قمی، شیخ عباس، الکنی والألقاب، وفات: ۱۳۵۹، تهران، مکتبة الصدر.
۱۳۹. قندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، وفات: ۱۲۹۴ق، تحقیق: سیدعلی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، ۱۴۱۶ق، دار الأسوة للطباعة والنشر.
۱۴۰. کاشانی، ملافتح الله، زبدة التفاسیر، وفات: ۹۸۸، تحقیق: مؤسسة المعارف، چاپ اول، ۱۴۲۳ق، قم، مؤسسة المعارف.
۱۴۱. کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین، أصل الشیعة وأصولها، وفات: ۱۳۷۳، تحقیق: علاء آل جعفر، چاپ اول، ۱۴۱۵ق، چاپخانه ستاره، مؤسسه امام علی.

١٤٢. كجورى، شيخ محمدباقر، الخصائص الفاطمية، وفات: ١٢٥٥، ترجمه سيدعلى جمال اشرف، چاپ اول، ١٣٨٠ ش، چاپخانه شريعت، انتشارات الشريف الرضى.
١٤٣. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، وفات: ٣٢٩، تحقيق: تصحيح وتعليق: على اكبر غفارى، چاپ پنجم، ١٣٦٣ ش، تهران، دار الكتب الإسلامية.
١٤٤. كوراني عاملی، شيخ على، قبيلة بنو أسد بن خزيمه، تحقيق: عبدالهادى ربيعى، چاپ اول، ١٤٣١ - ٢٠١٠ م.
١٤٥. كوفى، أحمد بن أعثم، الفتوح، وفات: ٣١٤، تحقيق: على شيرى، چاپ اول، ١٤١١ ق، دارالأضواء للطباعة والنشر والتوزيع.
١٤٦. مازندراني، شيخ محمد بن اسماعيل، منتهى المقال فى احوال الرجال، وفات: ١٢١٦ ق، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، چاپ اول، ١٤١٦ ق، چاپخانه ستاره، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
١٤٧. مازندراني، مولى محمد صالح، شرح أصول الكافى، وفات: ١٠٨١ ق، تحقيق و تعليق: ميرزا ابوالحسن شعراني، چاپ اول، ١٤٢١ ق، بيروت، دارإحياء التراث العربى للطباعة والنشر والتوزيع.
١٤٨. مامقانى، عبدالله، تنقيح المقال فى علم الرجال، نجف اشرف، انتشارات مرتضويه.
١٤٩. مباركفورى، تحفة الأخوذى، وفات: ١٢٨٢ ق، چاپ اول، ١٤١٠ ق، بيروت، دار الكتب العلمية.
١٥٠. متقى هندی، كنز العمال، وفات: ٩٧٥ ق، تحقيق و تفسير: الشيخ بكرى حيانى، تصحيح و فهرسة: الشيخ صفوة السقا، ١٤٠٩ ق، بيروت، مؤسسة الرسالة.
١٥١. مجلسى (الأول)، محمد تقى، روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، وفات: ١٠٧٠ ق، تحقيق: نمقه وعلق عليه وأشرف

- على طبعه السيد حسين الموسوى الكرمانى والشيخ على پناه
الإشتهاردى، بنياد فرهنگ اسلامى.
۱۵۲. مجلسى، علامه محمداقبر، بحار الأنوار، وفات: ۱۱۱۱ق، چاپ
دوم، ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م، بيروت، مؤسسة الوفاء.
۱۵۳. مجلسى، علامه محمداقبر، ملاذ الأخيار فى فهم تهذيب الأخبار،
تحقيق: سيد مهدي رجائى، ۱۴۰۶ق، قم، مطبعة الخيام، مكتبة آية
الله المرعشى.
۱۵۴. محمد الحسون، ام على مشكور، اعلام النساء المؤمنات، چاپ
اول، ۱۴۱۱ق، انتشارات اسوه.
۱۵۵. محمدى رى شهرى، محمد، موسوعة الإمام على بن أبى
طالب عليه السلام، فى الكتاب والسنة والتاريخ، تحقيق: مركز بحوث دار
الحديث وبمساعدة: السيد محمد كاظم الطباطبائى، السيد محمود
الطباطبائى نژاد، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق، قم، دارالحديث للطباعة
والنشر.
۱۵۶. محمدى رى شهرى، محمد، موسوعة العقائد الإسلامية، تحقيق:
مركز بحوث دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۲۵ق، قم، دارالحديث
للطباعة والنشر.
۱۵۷. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمة، تحقيق: دار الحديث،
چاپ اول، قم، انتشارات دار الحديث.
۱۵۸. مركز الأبحاث العقائدية، موسوعة من حياة المستبصرين، چاپ
اول، ۱۴۲۴ق، قم، مركز الأبحاث العقائدية.
۱۵۹. مزى، جمال الدين يوسف، تهذيب الكمال، تحقيق وضبط وتعليق:
الدكتور بشار عواد معروف، ۱۴۰۶ق، بيروت، مؤسسة الرسالة.
۱۶۰. مناوى، محمد، فيض القدير شرح الجامع الصغير، وفات: ۱۰۳۱ق،
تحقيق: تصحيح أحمد عبدالسلام، چاپ اول، ۱۴۱۵ق، بيروت،
دارالكتب العلمية.

١٦١. مهتدى بحراني، عبدالعظيم، من أخلاق الإمام الحسين عليه السلام، چاپ اول، ١٤٢١ - ٢٠٠٠ م، چاپخانه علميه، قم، انتشارات شريف الرضى.
١٦٢. موسوى زنجاني، سيد ابراهيم، وسيله الدارين، چاپ دوم، ١٤٠٢ ق، بيروت، انتشارات اعلمى.
١٦٣. موسوى، سيدفاخر، التجلى الأعظم، چاپ اول، قم، ١٤٢١ ق.
١٦٤. نمازى شاهرودى، شيخ على، مستدرک سفينة البحار، وفات: ١٤٠٥ ق، تحقيق وتصحيح: شيخ حسن بن على نمازى، ١٤١٨ ق، قم، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين.
١٦٥. نمازى شاهرودى، شيخ على، مستدرکات علم رجال الحديث، وفات: ١٤٠٥ ق، چاپ اول، ١٤١٢ ق، تهران، چاپخانه شفق.
١٦٦. نورى طبرسى، ميرزاحسين، مستدرک الوسائل، وفات: ١٣٢٠ ق، چاپ اول، ١٤٠٨ ق، بيروت، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
١٦٧. نورى طبرسى، ميرزاحسين، نفس الرحمن فى فضائل سلمان، وفات: ١٣٢٠ ق، تحقيق: جواد قيومى جزهائى اصفهانى، چاپ اول، ١٣٦٩ ش، مؤسسه آفاق.
١٦٨. نوبرى، احمد بن عبدالوهاب، نهاية الأرب فى فنون الأدب، وفات: ٧٣٣ ق، وزارة الثقافة والارشاد القومى المؤسسة المصرية العامة للتأليف والترجمة والطباعة والنشر.
١٦٩. هيثمى، مجمع الزوائد، وفات: ٨٠٧ ق، بيروت، ١٤٠٨ ق، دارالكتب العلمية.
١٧٠. يعقوبى، احمد بن اسحاق، تاريخ يعقوبى، وفات: ٢٨٤، بيروت، دارصادر.